حب مصطكي قصب الذريرة كابوس عصا غوث بدلاب

رازيانج حب القرطم جلنجبين دارچيني قاقله بادرنجبويه

اجاص سوسن حب الرشاد نشا آس نيلوفر خس سداب

كمون بلوط شلجم جزر هندبا ترنج كراث

بابونه اقليميا مرزنجوش لسان الحمل عفص شقايق فوه

فلفل دارچيني بطيخ قثاء جوز مثلث

مازريون سعد شبث ثوم اسطوخودوس

قسط سنبل زنجبيل بسباسه

عصفر ورق الدلب اصل الماهيزهره كبريت كندر

خلاف خرنوب خيار شنبر

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

ان احق ما يتوشح بذكره صدر الكلام ويجذب الى نشره زمام الاهتمام بعد حمد الله ذى الفضل والانعام والصلوة والسلم على محمد خير الانام واصحابه مهتدى قواعد الاسلام هو الاشارة بذكر فضيلة العلم ومتحليه والتنبيه على علو قدره وخطره واهليه فانه الوسيلة العظمى الى نيل المآرب والعروة الوثقى عند ارتهاس النوائب مامن مارية الا هو ذروتها وسنامها ومامن منقبة الا وبه عقدها ونظامها طالبه من اشرف الناس مناصب ومفاخر واوفاهم فى الدارين مناقب ومآثر بتجرد للاستعداد ان ينطبع فى فضيه نقش الملكوت وتمكن للاحتشاد لان ينخرط بنفسه قدس اللاهوت وقد تولى اعتلاء هذه الذروة العليه واقتضاء هذه الخصلة السنيه الحكيم النحرير والحبر العدى [illegible]

6960
6040

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

حمد بیحد و ثنای بیعد پادشاهی که مبدع ماهیات و واهب عقل و حیوت است تعالت آلاؤه و نعمائه و قادری که آثار الوهیتش بر صفحات مکونات چون خورشید تابان لایح و آیات و براهین بر ... موجودات چون ماه در خشان واضح و لایح است شعر ففی کل شیء له آیة ٭ تدل علی انه واحد
نظم خداوندی که او داند که چون است ٭ جهان از هر چه می دانم فزون است ٭ مصوری که نوعروسان مکونات را از مواد و حیوانات و نباتات و عناصر و هیولی را جلوه امکان در عرصه جهان عکس و ادق آن برزخ ظلمانی و هیاکل جسمانی در صیدان دوران بدست صنع ... از لحظه ...
نظم چنان نگاشت بر الواح صفحه ... جان ٭ که خیره گشت در و دیدها اولو الابصار ٭ حکیمی که از اجناس موجودات نوع انسان را بر اصناف حیوانات بفضیلت عقل و مرتبت فضل برگزید و لباس ... تشکل او را باحسن تقویم ... و بخلعت صورکم فاحسن صورکم ... تفاصیل اجزا و تناسب اعضاء او ترکیب کرده ... و بایالت خطه وجود او بازداشت ... اعضا ... و ولایت قلعه ... که حاکم کلیات و جزئیات ... نصب کردانید و جاسوس قوه ... مطعوم و مشروب ...

[illegible]

آن ده مثقال رب به یا یکمثقال قرص طباشیر دهند و مخمور بنده با نیم درم گل ارمنی یا رب سیب سفوف کزنیز خشک بریان کرده
و تخم حماض و خرنوب شامی از هر یک شش درم طباشیر سه درم انار دانه بریان کرده پنجاه درم زرشک و سماق و پوست کنار
از هر یک ده درم نیکو بکوبند و با هم بیامیزند و قدری از آن بخورند و اگر اسهال با افراط بود معده را بگل ارمنی و زیره کرمانی
و صندل و رامک و اقاقیا و آب مورد طلا کنند و غذا سماق با انار دانه با مرغ گردانیده خورند و اگر بلغمی بود با آن
باد و قراقر و گرانی و بیرون بلغم بود علاج حرف سه درم بر سر جلابی از نبات بیاشامند و چون دانند که تمام دفع شده است
سفوف مقلیا با سنجر [illegible] باب سرد خورند با صمغ عربی و تخم ریحان از هر یک مثقال بریان کرده با و بنهند و بروغن بادام
چرب کنند و فرو برند و اگر ساکن نشود این حقنه قابض استعمال کنند برنج و عدس از هر یکی کفی پوست انار و بلوط و جوز
از هر یک دو درم مازو و گلنار از هر یک پنج درم بجوشانند و صاف کنند و کاغذ سوخته و اقاقیا و گل ارمنی از هر یک مثقال بسایند
و بر سر آن ریزند و استعمال کنند بدفعات و این قرص نیکو است سماق چهار درم خون سیاوشان صمغ عربی بریان کرده گلنار
اقاقیا از هر یک درمی نیکو بکوبند و برب به سرشند و مثقالی با رب سیب بخورند و اگر اسهال سوداوی بود علامت
آن شورش و گزیدن معده و گزیدن دهان و بسیاری اشتهای طعام و قراقر و با ربود در رنگ آنچه از مقعد بیرون آید
مایل بسیاهی باشد یعنی براز علاج او اول با شکر دانیدن بوکه تنهای نرم بعد از آن قرص طباشیر و قرص کهربا و سفوف
مقلیا با سفوف انار دانه هر کدام که باشد بخورند و سکو و بارتنگ و تخم ریحان و گل ارمنی و صمغ عربی و [illegible] مجموع را برابر هم
[illegible] بریان کنند و بکوبند و پنج مثقال از آن با گلاب بخورند و از چیزهای ترش احتراز کنند [illegible] و [illegible] انار — در روزن
دانه کوفته و زرشک [illegible] در اسهال دموی اگر سبب [illegible] از رگهای روده بود و اگر امعای دقاق بود یعنی رودهای
بالا علامت او آنست که غایط بیرون آید و بعد از آن خون کمتر با درد و قراقر و کف بیرون آید و اگر در رودهای سطبر
بود علامت او آنست که اول غایط بیرون آید با خون و بعد از آن خون بود و با آن علامات [illegible] نباشد
و اگر علامات غلبه خون باشد و قوت و مزاج و وقت مقتضی بود رگ بگشایند و سکو و بارتنگ و تخم ریحان از هر یک
مثقالی صمغ عربی سه مثقال بریان کنند و بروغن گل چرب کرده فرو برند و غذا کاورسی یا [illegible] خشخاش خورند

و قرص طباشیر سیب و قرص کهربا نیز مفید بود و سفوف نشاسته پنج مثقال بروغن گل چرب کنند و بخورند و اگر این اسهال
بسبب سحج بود و سحج آن باشد که بواسطه اخلاط تیز که بر روده ریزد یا بسبب اسهال روده ها خراشیده شود علامت
آن تشنگی و [illegible] و درد روده ها باشد علاج آن سفوف نشاسته با روغن گل بخورند با صمغ عربی و نشاسته
از هر یک دو مثقال و طباشیر یکمثقال بریان کرده با سبوس [illegible] گوشت با مغز بادام خورند و این حقنه [illegible] دانه
استعمال کنند برنج شسته جو نیم کوفته و زرشک از هر یکی کفی بریان کرده با رشک و پوست خشخاش و گلنار و تخم گل و تخم گل
و گل خطمی و ورق مورد بجوشانند و صاف کنند و صمغ عربی و نشاسته بریان کرده در روغن گل با پیه بز حل کرده مجموع
با هم بخته بکار دارند یعنی حقنه کنند — درد و عطار ریح — [illegible] و بیشتر از اسهالی که بر حسب باشد گویند یا چون حرف برد
و سبب او امتلاء خون باشد یا تفرق اتصال جگر یا بواسطه بریدن دست و پای واقع شود یا در دل بود و سبب او
در دل خون باشد یا دنبله که در جگر بخته شود و راه کند یا اسهالی بود مانند [illegible] شسته اما آنچه از جهت خوف
باشد اکثر بیش از آن امتلاء و [illegible] بوده باشد ظاهر باشد و با آن علامات [illegible]
و درد نباشد علاج او آنست که در ابتدا غذا بخورند و مطلقا یکبار چون به بندند [illegible] تمام باشد و ضعف
تمام نبود و چون باید بست نشره تخم بورک بریان کرده با شراب صندل با آب سیب یا با رشک بریان کرده و
نیکو بریان کرده بروغن گل چرب کنند و فرو برند با قرص طباشیر کافوری با قرص کهربا و آب سیب بخورند و شراب
انجبار بلیمو و غذا جو خشخاش بریان کرده خورند و جگر بصندل و گلاب و آب به و آب جو طلا کنند و اما آنچه
صفراوی و زرداب بود در وی علامت آن آنست که براز مختلط بود یعنی با آب آمیخته باشد و از آمدن آن تشنگی
حاصل شود و با آن سحج شکم نباشد و چون معده خالی باشد مثلبه باشد علاج او آنست که [illegible] بند و از شربه
که مقوی باشد و در و مصفی زیاده باشد نخورند و شراب صندل و حماض و زرشک و سیب [illegible] و از آنچه شکم بسته دارد
چیزی استعمال کنند و معالجات سوء المزاج بجای می آورند تا خلط تمام دفع شود علاج [illegible] — در زرداب — زرداب اسهال معدی
بود دلالت بر دنبله جگر کند یعنی ورمی بوده بخته شده و راه کرده و علاج آن گفته شده است [illegible]
از حالی خود نگردد و در رنگ نکند و با آن تب و براز بلغمی بود علاج او گرم گردانیدن معده بود [illegible] سفوف مقلیا با

و جوارش سفرجلی که شکم بسته کند و غذا انار دانه با کبک و تیهو و زیرباج و کشنیز و دارچینی خورند و
اگر بسبب بسیاری رطوبت و تری باشد که در معده جمع شود علامت آن بسیاری آب دهن و غثیان
باشد علاج او پاک گردانیدن معده بقی و بعد از آن گوارشها که قوت معده دهد مثل جوارش
کندری و مسهلهای قابض که فایده کند و اگر بسبب دانه یا ریشی بود که در معده پیدا شود و غذای
بادی گردد و قوت معده از دفع کند علامت آنست که در معده بعد از خوردن دردی باشد خصوص
بعد از چیزهای تند و براز زرد آب تنگ شده و جراحت دهن محسوس شود و باشد که درد تنگ
بیرون باشد یعنی دانهها از دهن بیرون آید علاج آن قرص طباشیر و سفوف انار دانه و
غذا از زرشک و انار دانه خورند و اگر بواسطه آن بود که از دماغ چیزی بمعده ریزد طبیعت ابرا
دفع کند و غذا نیز بلغمی گرداند و این اسهال را دماغی گویند او آنست که بعد از خواب بیشتر بود
و بعد از آن بسته شود و با آن علامت نزله و فساد مزاج دماغ باشد آن پاک گردانیدن دماغ باشد
بل مزاج او و منع فرود آمدن بشراب عناب و شراب خشخاش کنند و باقی در نزله گفته شده است
و [illegible] بسبب تخمه و اگر بسبب ضعف جگر باشد چنین غذا نتواند کرد آن اسهال کبدی
و شیر و لاغری بدن و کمی خون و زردی رنگ بکنند علاج آن تقویت جگر باشد چنانکه گفته شد و اگر
بسبب زایل شدن حمل معده بود یعنی جرم معده و آن بواسطه خاطی باشد [illegible] یا خوردن زهر
واقع شود علامت آن آنست که طعام هضم نشده بیرون آید [illegible] و درد و [illegible] شکم و انتفاخ
[illegible] معده باشد [illegible] چیزهای که قوت دهد و قبض کند [illegible]
از شیره [illegible] معده بر و یا بد [illegible] قبض کنند و چیزهای که
معده را قوت دهد زلق الامعا یعنی لغزیدن غذا از روده و سبب او رطوبتی باشد که بواسطه — در لغزیدن غذا از روده
آن ثقل در روده ها درنگ نکند و بیرون آید و علامت او بیرون آمدن رطوبات بود و لاغری
بدن علاج آن خوردن چیزهای لزج کنند مثل اسفند و [illegible] و سفوف مقلیا
مفید بود و این سفوف نیز نافع آید سنبل و مصطکی قسط عود از هر یک دو درم و نیم بلوط بریان
کرده شکوفه انار [illegible] خرنوب [illegible] سماق گلنار از هر یک
سه درم نیکو بکوبند و [illegible] باشد که در روده [illegible]

[illegible] تنگ باشد آن
بد و بسته شود و دفع کنند علاج او آنست که احساس درد [illegible] زرد آبی تنگ باشد آن
هر قرص طباشیر است با قرص گلنار با قرص سیب یا رب به با تخم [illegible] و بارتنگ و مورد [illegible]
و صمغ عربی از هر یک بریان کرده بگلاب و روغن بادام چرب کنند و فرو برند و غذا کاورسی با [illegible] بریان
کرده با مغز بادام خورند و طباشیر و ورق گل و صمغ و نشاسته و تخم حماض نیکو بکوبند و با لعاب [illegible]
و قرص سازند و یکمثقال بخورند والله اعلم [illegible] سوء المزاج گرم اگر گرم بود علامات آن
سوزش [illegible] و بسیاری [illegible] و تشنگی و سستی [illegible] — در امراض روده [illegible] — آن آب انار [illegible]
بانو [illegible] تخم [illegible] با قرص طباشیر [illegible] و غذا [illegible]
[illegible] خشخاش و [illegible] و صندل و گلنار و سماق از هر یک دو درم کافور دانگی طباشیر
تخم خرفه کشنیز گل سرخ گل ارمنی از هر یک سه درم تخم کاهو [illegible] قرص سازند مثقالی با آب انار
با شراب غوره با شیر [illegible] علاج بخورند و صندل و گلاب بر کرده طلا کنند و اگر سوء المزاج سرد باشد علامت
آن کم شدن تشنگی و سفیدی و سطبری قاروره و ضعف شهوة جماع بود علاج گلقند و [illegible] و جوارش
زیره بخورند و غذا نخود آب با کبک و کبوتر و فلفل و دارچینی خورند و روغن [illegible] ترک کردن با الله
[illegible] و فستق با شکر خورند و از ترشیها و [illegible] احتراز کنند در ورم گرم اگر ورم گرده از زیادتی صفرا — در ورم گرم
یا خون باشد علامت آن تشنگی و تب و [illegible] و درد [illegible] و درد کرده آن [illegible] با سلیقه بگشایند
و جلابی از عناب و تخم کاسنی و ریوند [illegible] و نبات خورند غذا جو [illegible] و [illegible] خشخاش و عناب
و [illegible] و شراب بنفشه و خشخاش و عناب و [illegible] و [illegible] و کدو و [illegible]
صافی با هم بیامیزند و طلا کنند و چون ورم بخته شود علامت آن زیاده شدن [illegible] و درد ساکن شدن [illegible] و تب و
گرانی زیادت بود خطمی و اکلیل الملک و تخم [illegible] و شلیم و بنفشه و برگ [illegible] بجوشانند و [illegible] کرم [illegible] کرده
نهند و چون درد ساکن شود و تب زایل شود و گرانی باقی باشد [illegible] کبوتر و غبار آسیا و
دقیق کرسنه با این ضمادها افزایند و چون ورم بخته شود و راه کند و ریم با بول بیرون شود [illegible]
شراب خشخاش با شراب عناب و بنفشه بخورند و اگر بیرون آمدن ریم [illegible] شود [illegible] و کدو
از هر یک ده درم خشخاش و نشاسته و صمغ عربی و تخم خشخاش از هر یک دو درم و [illegible] بکوبند
و سه درم از آن با ده درم شراب خشخاش بخورند و اگر ورم زیاده شود داما بلغمی بود علاج [illegible] کرده و تب
و تلواسه پی آنکه در دست [illegible] باشد و تحو [illegible] بود و فرق [illegible] کنند که حقنه در [illegible] فایده کند بلکه زیاده

کنند بخلاف توابع علاج آن حلابی از بیخ مهک و تخم کاسنی و رازیانه منجی بند و غذا ابنوماش و مغز بادام
باشند و بعد از نضج اخلاط مسهل اخلاط بجهت و آمدن اخلاط بجهت باین مطبوخ سنا بجدرم
تخم کرفس و کاسنی و رازیانه و ورق گل بالنگو و بنفشه و نیلوفر از هر یک سه درم بیخ مهک چهار درم
مویز طایفی ده درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر ده عدد مغز خیار چنبر پانزده درم
ترنجبین تحنی بجدرم بیخ مهک چهار درم بالنگو تخم کاسنی و رازیانه از هر یک سه درم بجوشانند صاف کنند و یک
مثقال معجون نجاح در آن حل کنند و نبات بیاشامند و بعد از آن سه بار آن از هر یک چهار درم
شلیمز انار یک بجدرم تخم خیارین از هر یک دو درم بکوبند و با آب رازیانه بنوشند و ضماد سازند
در آب حل کرده با مغز ... یعنی در گرده از ورم سوء المزاج بود و علامت
کنند شود و اگر بواسطه سنگ باشد علاجش گفته شود و اگر باد بود علامت در دفع آن شدید بود
و تا آن گرانی شود و علامات ... و در حالت خالی بودن معده ساکن شود علاج آن حبها
که ... بایدکرد اینسون و بانخواه و زیره ... روغن قسط و زیت در گرده ... مالند
یعنی لاغر گرده گاه باشد که گرده لاغر شود و سبب او کم شود نسبت بسیاری جماع یا استفراغ بسیار و علامت او
سفیدی و بسیاری بول باشد و درد پشت و لاغری بدن و شهوت جماع کم باشد علاج آن خوردن چیزهای فربه
کننده مثل هریسه و کله و سر میش و ... در طعام کنند و مغز بادام و فندق و فستق و نارجیل و بهی
و چلغوزه و حب فلفل و حب الزلم از هر یک سه درم ... دار فلفل ... از هر یک ... بکوبند
و با فانید بسرشند ... مثقال میخورند علاج گرده ... یا نسبت سوء المزاج بالاغری بود
یا نسبت مزاج شدن مجاری و تحلیل آن بواسطه بسیاری جماع یا استعمال چیزهای که ... بسیار
آورد یا آنکه چیزی بر و آمده باشد ... رسیده باشد علاج آن منع سبب بود و خوردن ادویها
و غذاهای ... که دو ... آنار دانه ... بود و نسبت
بادی ... جماع دهد مناسب باشد ... آن سیخ ... در ... طلا ... درد ...
شوربا ... و تشنگی و ... زبان و آماس ... بود و باشد که با آن بول بسته باشد
و براز نیز هم بسته باشد علاج آن ... باید کشود ... حلابی از تخم کاسنی و بنفشه و عناب و نبات

مجمّد ان

منجو بند و غذا ... کباب باشیر ... خشخاش و بنات ... بنفشه خورند و خرفه و قطمی و پوست خشخاش بجوشانند
و در آن نشینند و برزهار می‌بزنند و ثفل آن بر آنجا نهند و صندل و روباه ... بنفشه و کاکنج ...
... افزون ضماد کنند و اگر بول بسته باشد ... تخم ... درم یا ده درم نبات بیاشامند ... تخم
و تخم کدو و ... از هر یک دو درم بکوبند و چهار درم از آن با شراب بنفشه و خشخاش خورند و ورق ...
... بکوبند ... کنند و ضماد سازند و چون ورم پخته شود و ریم روان شود ...
و خطمی و ... سیاوشان و ... اکلیل الملک و شلیم و ... تخم ... بجوشانند و در آن بنشینند
در وجع مثانه درد مثانه بواسطه ریش یا سنگ باشد و آن گفته شود یا سبب سوء المزاج گرم که او را ... علامت
او درد و تلواسه موضع مثانه یعنی کو ... آتش از آن می افزود و تسکین بود علاج ... تخم ... آب
... با نبات ... و اگر سوء المزاج سرد باشد یعنی ... مزاج غالب شود و از حال خود ... علامت آنست که ...
خوردن طعامها ... سرد ... شود ... محل رسیده باشد علاج آن حلابی از انیسون و بادیان و بیخ مهک
و نبات ... روغن نرگس و زیت و قسط بر ... و در سوراخ قضیب ... و اگر درد سبب باد غلیظ باشد
علامت آن درد ... آنحلال ... گرانی نباشد علاج آن ماء الاصول با روغن ... و مثانه را
... یعنی ... قروح مثانه یعنی ریشهای گرده و مثانه که ریم از آن روان شود ... تفرق اتصال
یعنی جدا شدن عضو از یکدیگر یا ... ورم باشد ... علامت آن درد ... ریم و ...
سوراخ قضیب و بول ... باشد و با بول چیزی بیرون آید ... و فرق میان ... و در ... مثانه ...
آمدن بول ... بیرون می‌آید ... باشد و از آن ...
... سفید باشد علاج آن ... مثقال ... با شراب بنفشه با خشخاش ... و غذا ابنوماش ...
منجی بند و اگر ریم ... باشد ... تراکیب ...
و ترنجبین ده درم ... چهار درم و کثیرا و صمغ عربی و بزرگ ... از هر یک دو درم ...
و یک مثقال یا دو درم از آن با ده مثقال شراب خشخاش ... بجوشانند ...
سنبل ... بکوبند و دو درم از آن ... و در ریش مثانه ... و در سوراخ قضیب ... کنند و از

طعامهای تیز و شور و جماع احتراز نمایند جرب کلیه و مثانه یعنی ... که در گرده و مثانه بیرون آید و سوزش ... علامت آن
سوزش بول بود و آنکه در زیر بول ... سپید ... بود و خارش باشد و در گرده و مثانه باشد علاج
آن حلابی از شراب بنفشه با شراب خشخاش منجو رند و عناب ده عدد ... بجدرم و نبات ده درم منجو رند و در وضعی ...
و جرب ... گردن و رگ ... و شکم راندن فایده کند و در جرب مثانه لعاب بهدانه و شیر دختران و روغن
بادام ... باشد علاج یا نسبت ... باشد یا از ... یا از بول علامت ... گرمی مزاج بود ...
شراب خشخاش با شیر ... تخم ... و شیر ... تخم ... و غذا ... با شیر ... مغز بادام ... و روغن بنفشه و مغز ...
خورند مغز تخم کدو و ... از هر یک سه درم تخم خطمی ... از هر یک چهار درم مغز بادام ... کثیرا ...
با آب خیار ... تخم ... و روغن ... و شیر دختران و لعاب ... مثانه ... در سوراخ ...
... حصاة و رمل یعنی سنگ و ریگ در گرده و مثانه پیدا شود سبب ... خلط ... که گرمی ... باشد
... آن اخلاط ... بسیار شود ... غایت ... سنگ پیدا شود و اگر خلط
بسیار ... نباشد رمل پیدا شود و سنگ ... پیدا شود ... علامت سنگ ... گرده ...
و مثانه گرانی ... بول صافی باشد و بیرون آمدن رمل ... باشد ...
و آنچه از مثانه آید سفید ... باشد علاج ... هر روز حلابی نیم گرم از ... تخم ... با نبات ... رازیانه
و انیسون بجوشانند ... مثقال ... تخم ... سه درم نبات بخورند و ...
خورند و ... باشد و از میوه انگور سفید و خربزه ... باید خورد ...
مطبوخ ... حصاة ... از هر یک بجدرم تخم خطمی ... و رازیانه از هر یک ...
... بیخ مهک از هر یک چهار درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر پانزده عدد ...
... ترنجبین و خیار چنبر از هر یک ... مثقال ...
... و ... سیاوشان و خطمی ... و ورق گل ... بجوشانند و در آن
بنشینند و این علت ... و ... سنگ ... خورد ... ده درم ...
عقرب سوخته ... بکوبند و بعسل ... و بعد از ... بخورند و اگر گرم مزاج بود

دائم

ابن دو امید بود ... تخم خشخاش از هر یک ده درم تخم شلغم بجدرم تخم کرفس و رازیانه و انیسون از هر یک سه درم بکوبند
و سه درم از آن با ... بازوری یا معجون حجر الیهود ... مثقال با شیر ... تخم ... و موضع و محل را بروغن
بابونه و ... و روغن عقرب ... علاج روغن عقرب بیخ کبر و بیخ کرفس و زراوند مدحرج و سعد و سلیخه از هر یک
ده درم کوفته کنند و با روغن ... در ظرف کنند ... در آفتاب نهند ... صافی کنند و ده عقرب
زنده ... در آن ظرف اندازند ... و نگاه دارند و اگر ...
باشند ... حلابی از کرفس و انیسون و نبات خورند و ... اسارون و فلفل سفید و سیاه از
هر یک سه درم ... و سنبل و سلیخه و دارچینی و ... و اسارون از هر یک چهار درم ... و حجر ...
و اسارون از هر یک ... بکوبند و بعسل ... و ... از ... سنگ مثانه را خورد میکند ...
سوخته و ... یعنی خار ... آنرا ... بکوبند و ...
که آنرا ... و ... و دنبال دراز دارد و بر زمین ...
و آنرا ... و آنرا ... و خام ... فایده ... اگر ... سال باشد
در آن زمان ... و ... دارند ... در آفتاب
خشک کنند و آنرا از غبار نگاه دارند و ... کنند و قدری از آن ... بیاشامند مفید بود و اگر ...
... بیرون نیاید ... شکافتن و ... سنگ ... مثقال بیرون آمده ...
رمل ... فرق میان ... بیرون آید ... مفید بود ...
... باشد ... سنگ ...
... لازم ... که سنگ مثانه ... علامت ...
و ... علاج ...
... سوراخ قضیب ...
... احتباس ... یعنی ... بول بسته شود ...
گرده و مثانه علاج او گفته شد و اگر ... علامت ...

این مرض از طعامها و غذاهای غلیظ و دیر هضم خوردن باشد و گرانی آنجا نگاه بود و با بول خلطهای خام بیرون آید علاج آن
جلابی از انیسون و تخم کاسنی و تخم کرفس و نبات بخورند یا از رازیانه و انیسون و تخم کاسنی و تخم کرفس و بادنجان یعنی زنیان
از هر یک پنج درم بکوبند و سه درم از آن بخورند و سکنجبین و حمام [illegible] و با بوره [illegible] کنند و گاه باشد که دشوار
آمدن بول بسبب صفرای تیز باشد که در راه گذر بول فرود آید علامت آن سوزش بود و رنگ بول زرد باشد علاج
آن لعاب اسبغول ده درم روغن بنفشه پنج درم بر شربتی از نبات [illegible] و از چیزهای که بول [illegible] احتراز کنند
غذا [illegible] با اسفاناخ و روغن بادام یا خربزه [illegible] و نبات و روغن بنفشه خورند و اگر سبب سنگی
بول بود و دشوار بیرون آید یعنی بول [illegible] و تخم خربزه و مغز قند [illegible] بخورند و [illegible]
تخم [illegible] و مدرات یعنی چیزهای که بول براند اما سخت استعمال میکنند و فرق میان دشوار بیرون
آمدن بول از جهت [illegible] بول و دشوار بیرون آمدن ریگ نشانه آنست که در اول تب باشد و صفرا غالب

سلسل البول

باشد و [illegible] بول رنگین باشد [illegible] بیرون آمدن سوزش [illegible] باشد و علامت [illegible]
آن باشد که بول بی ارادت بیرون آید علاج آنست که [illegible]
و غذا [illegible]
[illegible]

سود

دیابیطس

سود مند باشد دیابیطس بلغت یونانی دولاب بود و آنچنان بود که [illegible] و چون آب [illegible]
بی تغییری دفع شود و سبب او ضعف گرده یا فراخی مجرا و باشد [illegible] تمام باشد و تری از جگر [illegible]
و دفع کند و براند و چون این مرض دراز شود جگر ضعیف شود و [illegible] اعضا
[illegible] بسیار بود و تشنه باشند و بول [illegible] و سفید باشد و سوزش نکند علاج آن قرص طباشیر و قرص کافور [illegible]
و شربت [illegible] بخورند غذا زرشک و غوره و انار دانه بخورند [illegible] و صندل و گلاب و [illegible]
[illegible] نافع بود و اگر دیابیطس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تقطیر
علامت [illegible] بول بود و سوزش او و علامت [illegible] علاج آن [illegible] بنات
[illegible]
[illegible]

بالکل [illegible] از هر یک سه درم [illegible] یکدرم و نیم تخم خیار [illegible] از هر یک چهار درم بکوبند و با [illegible]
بخورند و اگر [illegible] علاج
آن معجون [illegible] باب [illegible] در امراض اعضاء تناسل یعنی ذکر و خصیه و ورم [illegible]

در امراض ذکر و خصیه

در ورم خصیه

[illegible]
[illegible] علاج
غذا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علاج آن جلابی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علاج
[illegible]
[illegible] علاج
[illegible]

در بزرگ شدن خصیه

[illegible]

سبب

ورمی که جرم آن سخت باشد و این ضماد در این باب مفید بود [illegible] و سعتر [illegible]
[illegible] باب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علاج آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خون حیض اگر بسبب گرمی و تیزی خون بود رگ باسلیق بگشایند و شربت تخم بورک و ورق بارتنگ و گل ارمنی
و گلنار دادن و قرص کهربا کوفته با قرص گلنار با شراب مورد یا رب مورد دادن با گل ارمنی با آب [illegible]
درب به و قرص تباشیر با قرص [illegible] با شراب به و غذا امزوره سماق با آب غوره با آب زرشک
خورند و اگر بسیار شدن خون حیض بواسطه فربهی تمام و لاغری تمام [illegible] علاج

[illegible]

آنکه ببه نوبدان سلوب زنند در آفتاب نهند تا خشک شود معلوم گردد که کدام غالب شده اگر خون غالب باشد
آن سرخ رنگ آنچه بیرون می آید و گرمی و تشنگی و غلیظی قاروره علاج آن رگ صافن باید زد یا باسلیق و قرصهای
نسبت با خرتوت و حفت بلوط بخورند و مازوی سوخته بکوبند و با سحور دامیخته بردارند و اگر صفرا غالب باشد
آن زرد رنگ که بیرون می آید در رو باشد و تشنگی سخت باشد و [illegible] علاج او انار ترش و کشنیز و خشخاش
و شکم را براند بمطبوخ هلیله یا مطبوخ هلیله و بعد از آن حبهای که بلغم بردارند اگر سودا غالب باشد علاجه
[illegible] و غلیظی [illegible] بیرون می آید علاج آن حبلاتی [illegible] و گاوزبان و تخم کاسنی و عناب بخورند و غذا نخود آب
باسلیق [illegible] و بدن را از سودا پاک [illegible] مطبوخ افتیمون [illegible] و بعد از آنکه فارغ شود تخم
[illegible] بخورند و غذا اسفاناخ بانگک بخورند و چون [illegible] و شادنج [illegible]
[illegible] گلنار و تخم [illegible] بکوبند [illegible] از آن ماء سماق [illegible] بخورند [illegible]
انار و زیره برابر [illegible] بکوبند [illegible] علاج باشد [illegible]
وعشی و ابتدای آن از رحم باشد [illegible] در محل [illegible]
خوجیده کننده بجود و [illegible] بخارات [illegible] شود و [illegible]
شود و این علت [illegible] نوبت باشد [illegible] بعد از آن زردی [illegible]
و زایل شدن عقل [illegible] دوساق و خوردن [illegible]
وغشی [illegible] حالتی که [illegible]
زایل [illegible] علاج او [illegible]
و [illegible] دوساق [illegible] و بویهای خوش [illegible]
برماغ او رسانند مثل [illegible] و بازو عنبر [illegible]
در رحم او [illegible] اخلاط [illegible]
وصر استسقوطی [illegible] و غاریقون و افتیمون [illegible] حنظل و مصطکی
از هر یک [illegible] و [illegible]
و بعد از آن مرود [illegible] سنبل [illegible] و سیاه و [illegible] و قوا

وحنظایا

وحنظل یا رومی و روغن بلسان و فرفیون مثقال از این جمله از هر یک چهار درم و امارون با فاسقیون و موقا ریقون
از هر یکی چهار درم و نیم کندر و خردل اسفید و دار البلسان اسطوخودوس [illegible] سنبل الطیب و ما قیطوس فیهن
رابع زار فلفل و عصاره و قسط [illegible] جند بیدستر [illegible] و زنجبیل هندی و [illegible] از هر یکی [illegible] مر و زعفران عاقرقرحا
تخم سداب و تخم [illegible] الملک [illegible] از هر یک ده درم سداب و دو درم [illegible] سنبل رومی مصطکی [illegible]
کلم وامای رومی [illegible] برزالبنج گل سرخ [illegible] بکوبند [illegible]
[illegible] و [illegible] بعد از آن [illegible]
بخورند و بعضی گفته اند [illegible]
ترکیب [illegible]
مویز و [illegible] و [illegible] مصطکی
وقسط افتیمون رومی از هر یک چهار درم [illegible] سنبل الطیب [illegible] عاقرقرحا از هر یکی
دو درم زعفران [illegible] بکوبند [illegible]
دو در آفتاب نهند هفت روز و بعد از آن استعمال کنند [illegible]
[illegible] و طعامهای سرد احتراز باید نمود [illegible]
[illegible] اکلیل الملک [illegible]
نرگس و [illegible]
و تخم [illegible] بابونه [illegible]
[illegible] از آنکه
[illegible]
باشد [illegible]
[illegible] مقعد [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
مثل [illegible] و [illegible]

طبی بیت

درام [illegible] مقعد

صعف

تا خون بیاید و در دسا کن شود و شکم را نرم کنند بمطبوخ هلیله و اگر مطبوخ نرم طبیعت باشد [illegible]
علامات شود آن زمان قرص کهربا یا [illegible] بخورند و غذا [illegible]
سوخته و گلنار [illegible] هلیله سیاه [illegible]
[illegible] هلیله سیاه و هلیله [illegible]
این [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] اکلیل الملک و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] درم مقعد [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] و استعمال
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شقاق مقعد [illegible]
[illegible]
[illegible]

بالکدو

یک شبانه

ورم مقعد

باسور

شقاق مقعد

بالکدو و اسفاناج بخورند و طبیعت را نرم کنند و مرهم [illegible] استعمال بکنند صفت مرهم [illegible] ساق گاو [illegible]
و صبر [illegible] درم [illegible]
ده مثقال روغن گل [illegible] اسفیداج رصاصی سه درم [illegible]
سه درم افیون مصری [illegible] زعفران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علامت [illegible]
[illegible]
[illegible]
از هر یک [illegible]
[illegible]
درم [illegible]
[illegible]
[illegible]

فرو [illegible]

[illegible]

درام [illegible]

علاج

و شکم را نرم کنند بطبوخ سورنجان با صبر سورنجان و ترنجبین از هر یک مثقالی صبر سقوطری درم حب السل [illegible]
انزروت یک نیم درم مقل مصطکی از هر یک دانگی بکوبند و با آب کرفس حب کنند و حب سازند [illegible] علاج [illegible]
کم کاید [illegible] از بادیان و سبستان و افتیمون از هر یک نیم درم در چهار رطل آب بجوشانند [illegible]
بقوام آورند [illegible] از آن مداومت کنند [illegible] و تمام و بابونه و اکلیل الملک بجوشانند و در حمام [illegible]
بر پشت سر ریزند و روغن [illegible] و از این مرض سبب [illegible] زدن یا از جای افتادن باشد [illegible]
[illegible] برابر بکوبند و بر آن [illegible] طلا کنند وجع [illegible] در درد پشت

در درد پشت

که از بسیاری بلغم و سردی مزاج پدید آید علامت آن [illegible]
غلبه بلغم بود و بعد از خواب و امتلا و خوردن میوه ها و تر [illegible]
علاج هر روز جلابی از افتیمون و بیخ [illegible] خورند و غذا نخوداب [illegible] خورند و بعد از
[illegible] اسهال کنند بطبوخ سورنجان و حب [illegible] و از خوردن میوه ها
و امتلا و جماع [illegible] احتراز نمایند و روغن قسط و بابونه [illegible]
در درد پشت [illegible] علامت [illegible] و جماع [illegible]
[illegible] حرب کنند و اگر [illegible] علامت [illegible]
[illegible] علاج [illegible] از عناب [illegible]
[illegible] و نبات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باب اول در حمی یوم

و اگر اول اخلاط گرم میشود انرا حمی عفنی خوانند و بیان این در سه باب کرده میشود باب اول در حمی [illegible]
و آن تبی باشد که اول روح گرم میشود پس دل بواسطه رگهای که از دل بهم اعضا رسد و سبب او [illegible] خارجی
باشد مثل گرمی آفتاب که بدین کسی رسد یا گرمی [illegible] و خوردن چیزهای گرم و غضب بسیار و غم بسیار [illegible]
و رنجی که بدین کسی رسیده باشد و اسهال بسیار و رنج بسیار و شاید که این تب یک روز زیاده شود [illegible]
که سه روز بکشد یا هفت روز بیشتر گفته اند و بعضی [illegible] روز گفته اند و این قول معتبر نیست جهت آنکه [illegible] بود
[illegible]

و اگر سبب

[illegible]

باب دوم در حمی دق

[illegible]

[illegible]

باب سیم در حمیات عفنی

[illegible]

باد رنگ

[illegible]

در حمی مطلق

[illegible]

تبی باشد که از عفونت خون پیدا شود و آن سه مرتبه دارد و مرتبه اول را [illegible] خوانند یعنی هر روز در هر ساعت منتشر شود و سبب آنکه
متدارج چون وقتی آن بسیار بود و عفونت منتشر از تحلیل باشد و این نوع بدترین انواع بود و دوم مطبقه خوانند و آن است
که هر روز تکثیر شود نسبت آنکه تحلیل از عفونت بیشتر باشد سوم واقعه و او بیک حال بود نه زیاده شود و نه کم نسبت آنکه تحلیل
از عفونت برابر بود و گاه باشد که این تب بحران [illegible] رسد و حال [illegible] گاه متحقق شود و کننده
آنچه لطیف بود صفرا گردد و آنچه کثیف او سودا گردد در این تب [illegible] ظاهر شود و علامت
بود باشد **علاج** حمی مطبقه سرخی روی و چشم و برآمدن رگها و [illegible] و [illegible] گاه رود
و غلبه او و با این تب لرزیدن نباشد و [illegible] **علاج** او در
روز اول با سلیق رگ اکحل یا با سلیق فصد کنند و بیرون کنند خون بقدر قوت و اصلاح و اگر [illegible] باشد و علامت
دخول از دماغ ادرار نشاید و هر روز شربتی از عناب و نیلوفر و تخم کاسنی و نبات میخورند و با تمر هندی
و ترنجبین و نبات خورند و غذا کشکاب و عناب و ماء [illegible] از نبات و عرق [illegible] بلکه خورد
و اگر [illegible] باشد شراب غوره و ریباس و لیمو فایده دهد و طبیعت ازین منتشر [illegible] و باب میوه
و ترنجبین طبعت لازم کنند و هر روز دهان و زبان [illegible] مشو [illegible] و لعاب [illegible] در زبان مالند
و در روز پنجم یا ششم اسهال طبیعت کنند با این مطبوخ **صفت دوا** سنا مکی بنفشه نیلوفر تخم کاسنی و رق گل از هر یک
پنج درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد آلوی سیاه ده عدد آلوی کیلی از هر یک پانزده عدد عناب
ده عدد تخم کاسنی و نیلوفر از هر یک پنج درم [illegible] و ترنجبین از هر یک ده درم [illegible] صبر
ده عدد کنند و اگر اصلاح افتد باین حقنه استعمال کنند بنفشه نیلوفر از هر یک ده درم سپستان بیست عدد جو نیمکوفته
لیمو و رق چغندر سه دسته روغن گل روغن بنفشه از هر یک ده درم و اگر باز [illegible] شربتی از بنفشه
و نیلوفر و عناب و سپستان و نبات بخورند و اسهال طبیعت [illegible] و ترنجبین و خیار چنبر از هر یک ده مثقال
بکنند **علامت دموی خون** از بسیاری خون و جوشیدن او حاصل شود و علامات او چنین باشد و او از گرم بودن [illegible]
باشد و از سطوت صفرا **علاج** او [illegible] بود و خیارها سرد خوردن و اسهال ترش خوردن و اگر اصلاح [illegible]
باشد آب هفت میوه و ترنجبین طبیعت لازم کنند **حمی محرقه** تبی صفراوی باشد که ماده او در رگهای که در حوالی
دل و جگر باشد و آن را عبارت لازم گویند و گاه باشد که بلغم شود در رگهای که در حوالی دل و جگر باشد و متعفن شود و از آن محرقه

گویند و فرق میان حمی محرقه و سبب آن صفرا باشد و حمی محرقه که سبب آن بلغم شور باشد آنست که در اول تشنگی و اورد
کرم بسیار و سیاهی زبان و زردی رنگ و زردی قاروره و سکون او نبود و بلغم دهان بسیار باشد یعنی علامات
صفرا ظاهر باشد و در دوم علامات بلغم شور ظاهر باشد و این حمی محرقه تبی دائم باشد و [illegible] کنند یعنی هر روز
قوی باشد و [illegible] ضعیف **علامت** آن تشنگی و بیخوابی و اضطراب و زردی زبان و دردسر و فرو رفتن چشم
و قاروره برنگ آتشی باشد **علاج** آن هر روز شربتی کاسنی و بنفشه و نیلوفر و آلوی سیاه و ترنجبین و نبات
خورند و غذا جو باشد [illegible] بخورند و اگر سرفه باشد میان روز سکنجبین و شراب حماض و لیمو خورند و اگر
سرفه باشد شراب خشخاش [illegible] و اسهال [illegible] و اگر مطبوخ [illegible] خوردن شراب ورد مکرر [illegible] بخورند
باب برف که برف در شب [illegible] [illegible] میریزند و اگر [illegible] باشد سنا مکی یکدرم
بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و تخم خیار از هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد [illegible] و ترنجبین
از هر یک پانزده درم و صبر [illegible] و اگر [illegible] باشد و وقت خواب شراب خشخاش بلیسد و در صبح [illegible]
استعمال کنند [illegible] و بعد از آنکه بدن را پاک گردانیده باشد [illegible] تخم کاسنی و سکنجبین بخورند و چون
تب زایل شود تقویت بدل [illegible] شراب حماض و لیمو و صندل کنند و [illegible] از جهت آن خرمای هندی و آلوی کیلی
و دانار و دانه و نارنج و خروس بچه بخورند **علاج** حمی محرقه بلغمی و علاج تب بلغمی که ماده آن بلغم شور باشد گفته شد **حمی**
غب خالص تبی صفراوی باشد که ماده او در بیرون رگها متعفن [illegible] و این سبب [illegible] دیگر و زیاده رحمت آنکه
صفرا و بلغم کمتر باشد و از سودا بیشتر بود و سلطان که کمتر است از بلغم دیرتر جمع شود بواسطه لطافت او زود تحلیل
رود و چون از سودا بیشتر است زود جمع شود و دیر تحلیل شود بواسطه رطوبت و غلظت و بدین جهت هر روز آید و
زمان او از دوازده ساعت نگذرد و چون شود که لطیف است از صفرا و بلغم [illegible] و زیادی [illegible] بواسطه [illegible]
و [illegible] دیر تحلیل رود و [illegible] زمان [illegible] چهار ساعت [illegible] با این تب [illegible] باشد و زمان
[illegible] باشد و درین تب [illegible] باشد [illegible] از [illegible] شخصی [illegible]
او درم [illegible] و [illegible] و اگر این شخص [illegible] ناقص [illegible]
اعضا شود و بسیار [illegible] قشعریره و ناقص [illegible] حرارت عرق [illegible] از بیرون بدن
یا از اندرون بدن بجهت نگاه داشتن دل و گاه باشد که دو تب غب جمع شوند و هر روز تب آید **علامت**

غب خالص تشنگی بسیار و دل سوزش باشد و اضطراب و قی صفراوی بود و قاروره برنگ آتشی باشد و عرق
علاج آن هر روز شربتی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و نبات بخورد با آب انار ترش و شیرین یا ترنجبین و نبات
و غذا جو با تمر هندی یا آلو خورند و طبیعت را نرم کنند بدین مطبوخ در هفتم و یا در دهم **صفت دوا** ورق گل
سرخ یکدرم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و تخم خیار از هر یک سه درم سپستان بیست عدد ترنجبین و
شیرخشت از هر یک ده مثقال و ده مثقال با این حقنه استعمال کنند بنفشه نیلوفر هر یک سه درم سپستان
و آلو هر یک بیست عدد خطمی و جو نیم کوفته هر یک کفی برگ چغندر دسته خیار شنبر و شکر سرخ هر یک [illegible]
روغن بنفشه ده درم و شراب ورد با سکنجبین و شراب دینار با شراب بنفشه فایده دهد و بعد از آن اسهال
در ستفراغ صفرا میل آب خیار کدو و شیره تخم کدو و تخم کاسنی با شراب حماض و لیمو و صندل و سکنجبین
بخورند و اگر طبیعت سست باشد با آب هفت میوه و ترنجبین با قرص طباشیر **صفت دوا** طباشیر دو درم
ترنجبین دو درم و نیم تخم کدو پوست کنده درم و نیم کثیرا صمغ عربی خشخاش از هر یک درمی و نیم بکوبند و
بلعاب [illegible] بسرشند و قرص سازند و مثقالی بخورند و بعد از آنکه تب زایل شود شراب غوره و ریباس
و لیمو و سکنجبین و امثال آن با آب سرد و عرق گل بید بخورند و فروره زرشک و انار دانه و خرمای هندی
با خروس بخورند **حمی بلغمی** که نوبت کنند و آن را مواظبه نیز گویند و ماده او بلغمی باشد که در بیرون
رگها متعفن شود و درین تب هر روز آید و مرض [illegible] این تب [illegible] شود خاصه در فصل پائیز
و زمستان پیدا شود و زمان او از هجده ساعت نگذرد **علاج** او از زیدن و بسیاری [illegible]
آب دهن و دل سوزش و زردی با سفیدی رنگ و برآمدن روی و چشم و دیر گرم شود و تشنگی و
اسهال نباشد و گاه باشد که گرم شود و پس از آن گرم شود و چند روز نوبت مختلف شود **علاج** هر روز
شربتی از تخم کاسنی و بیخ [illegible] و گاوزبان و گلقند بخورند یا سکنجبین با گلقند و غذا نخود آب با انکی
رازیانه و با النگو و نیلوفر نیز شاید خورد و وقت نوبت شبت [illegible] بجوشانند و انکی عسل
بر آن آب کنند و بخورند و قی کنند و چون ماده [illegible] شود با این مطبوخ طبیعت نرم کنند سنا یکدرم بیخ [illegible]
بالنگو گاوزبان از هر یک چهار درم افتیمون رازیانه تخم کاسنی پوست بیخ [illegible] از هر یک سه درم

ترند [illegible] دو درم مویز طایفی پانزده درم شکر ده درم خیار چنبر پانزده درم و اگر مزاج قوی باشد
یک مثقال ایارج فیقرا [illegible] این مطبوخ کنند **صفت** ایارج مصطکی زعفران سنبل رومی حب الغار
سلیخه دارچینی اذخر [illegible] [illegible] از هر یک یکدرم صبر سقوطری پانزده درم کوفته و بیخته با آب
بسرشند و بعد از آن دو روز یا سه روز این حب مفید بود **علاج** آن [illegible] [illegible] از هر یک یکدرم
سنبل هندی دو دانگ عاریقون یکدرم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و حب سازند و فرو برند و [illegible]
بعد از آن گلقند و رازیانه کنند و این مرض دراز کشد اسهال کنند بحب ایارج **علاج** [illegible]
یکدرم ایارج فیقرا یکدرم عاریقون [illegible] حب النیل یکدرم [illegible] حنظل دانگی [illegible] دانگ و
نیم کوفته و بیخته بسرشند و حب سازند و بقرص اسهال کنند **علاج** او ورق گل سرخ هفت درم طباشیر اسفید [illegible]
غافث سنبل هندی [illegible] از هر یکی یکدرم کوفته و بیخته در آب بسرشند و قرص سازند و بقرص غافث و اسهال
[illegible] اسهال کنند **علاج** آن ترنجبین عصاره غافث [illegible] درم طباشیر ورق گل سرخ سنبل از هر یک
دو درم بکوبند و با آب رازیانه قرص سازند و یک مثقال با سکنجبین بزوری ده مثقال بخورند و اگر [illegible]
[illegible] با سکنجبین بزوری بدهند **علاج** آن سکنجبین بزوری افسنتین رومی تخم کرفس [illegible]
هر یکی برابر کوفته و بیخته با آب بسرشند و با سکنجبین بزوری بخورند **علاج** او سکنجبین بزوری تخم کرفس
کاسنی و [illegible] و رازیانه و [illegible] از هر یک یکدرم انیسون یکدرم مجموع نیم کوفته کنند و [illegible] روزی
در دو رطل آب و ربع رطل سرکه [illegible] پس بجوشانند تا رطلی آید و با یکسی [illegible] و [illegible] **حمی لثغه**
تب بلغمی باشد نه [illegible] چو ماده آن در رگها متعفن شده باشد و علامت آن حمی علامت تبی باشد که رها کند و باز آید
اما با آن سرما و لرزیدن [illegible] الا در وقت بحران و در مجموع تبهای لازم چنین باشد و در [illegible] کاسنی
ساعت بعض و قاروره غلیظ باشد علامات هر روز شربتی از تخم کاسنی و بیخ کاسنی و بیخ [illegible] و رازیانه
و گلقند بخورند و غذا جو با نخود [illegible] بعد از آنکه خلط پخته شود طبیعت را با این مطبوخ نرم سازند **علاج** سنا مکی یکدرم
تخم کاسنی رازیانه و بیخ [illegible] و رق گل بنفشه [illegible] از هر یک سه درم گاوزبان سه درم مویز طایفی ده درم عناب
ده عدد آلو پوست [illegible] ترنجبین و خیار چنبر از هر یک پانزده درم و بعد از دو روز [illegible] بخورند درم سقمونیا
دانگی [illegible] کنند **علاج** قرص بنفشه سعد لسان [illegible] بادام [illegible] مجوف یکدرم [illegible] یکدرم پوست [illegible] دو
درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ و دو حبه [illegible] دانگی مصطکی دانگی کوفته و بیخته با آب بسرشند [illegible] صبر

گویند
ترند

ترنبد چهار درم بنفشه سه درم تمر هندی سوس از هر یک هفت درم تخم رازیانه افتیمون مصطکی از هر یک یکدرم ... خیار چنبر
صد درم روغن بادام هشت درم عسل ... ده درم ... زرد و خیار چنبر روغن در آن حل کند
دواها کوفته و بیخته در آن ... پنج مثقال و حلتیت محموده اضافه کنند و در آب گرم حل کنند و بیاشامند
و باقی علاج او همچون علاج تب نوبت کنند و بباشد اما فرص حاجت درین قسم ... **تب صفراوی**
تب سوداوی باشد که در بیرون رگها متعفن گردد و این تب روزی آید و دو روز نیاید و نوبت آن بیست و چهار
ساعت باشد و بیشتر گردد و روز دیگر نیاید و از ربع معکوس خوانند و تب ربع از سوداها اخلاط ... سوخته
پیدا شود و این ... بعد از حمیات عفنی باشد و شاید که ربع از آماسهای ... پیدا شود و این بد ترین ربع
باشد **علامت** ربع آنست که سرما قوی بود و بهم شکستن اعضا از سرما بود و چون گرم شود ... با غراطی
و آنچه از سوختن خون حاصل شود **علامت** آن ... و غلیظی قاروره باشد و ...
و بعد از تبهای صفراوی پیدا شود **علامت** نرمی نبض و غلیظی قاروره باشد و مدت تب دراز باشد و ...
و تواند که ... بود و بعد از تبهای بلغمی پیدا شود و آنچه از سوختن سودای طبیعی باشد **علامت** آن ...
و سختی نبض و تیرگی رنگ قاروره بود اما **علاج** این نوع تب ... معالجه آن مشغول شوند
غذا ... زرشک و نخود آب با کبک و تیهو خورند ... سکنجبین بزوری ... ساده و گلقند
خورند و از غذاهای غلیظ که سودا از آن حاصل شود مثل ... و بادنجان و ماهی شور و برنج پرهیز
کنند و اگر در اول مرض علامات بسیاری خون باشد رگ ... باسلیق بگشایند و اگر خون غلیظ و سیاه
بود بسیار بیرون آید ... و بعد از چهل روز ... این ماده مشغول شوند و هر
روز شربتی از بیخ ... تخم کاسنی و گاوزبان ... و بادرنجبویه و رازیانه و گلقند بخورند و غذا نخود آب با کبک
با شیره ... و خروس ... فربه خورند و بعد از ... طبیعت را نرم کنند بدین مطبوخ **صفت** آن
سناء هفت درم هلیله سیاه پنج درم بنفشه چهار درم بادرنجبویه گاوزبان تخم کاسنی رازیانه ... اسطوخودوس
و بسفایج و نیلوفر و بلیله و آمله ... در مویز طائفی بی دانه ده درم ورق گل چهار درم هلیله زرد کابلی
و افتیمون از هر یک هفت درم ... سه درم ... آن ترنجبین دو درم عناب ده عدد
سپستان سی عدد ترنجبین و مغز خیار چنبر از هر یک پانزده درم و بعد از ده ... مطبوخ افتیمون
و حب ... چنانکه صفت آن گفته شد ... با ... و با بادرنجبویه و سنا
بخورد

بخورد بر آنکه این ماده مثل مسهل بود ... اما آنچه از سوختن صفرا بود شربتی از بیخ مهک و گاوزبان و تخم کاسنی و آلو
و ترنجبین و نبات بخورانند بعد از آنکه خلط پخته باشد طبیعت را نرم کنند بدین مطبوخ **صفت** او سنا هفت درم
بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی از هر یک چهار درم پوست هلیله زرد ... مویز طائفی پانزده درم ترنجبین
و خیار چنبر از هر یک هفت درم ... سنا هفت درم و بادرنجبویه دو درم و گاوزبان سه درم بجوشانند و صاف
کنند و ... پنج مثقال ... بیاشامند ... پوست هلیله کابلی ... بسفایج اسطوخودوس
افتیمون ورق گل سرخ از هر یک ... درم نمک هندی ... از هر یک دانگی مصطکی یکدرم ... حل
کنند و دارو را باقی ... تب ... و علاج آنچه از سوختن بلغم باشد شربتی از بیخ
مهک و رازیانه و تخم ... و گلقند خورند و غذا نخود آب با شیره ... باید خورد و در اسهال طبیعت کنند
بدین مطبوخ سنا مکی هلیله کابلی و سیاه و افتیمون از هر یک هفت درم ترنجبین ده درم رازیانه تخم کاسنی
تخم ... اسطوخودوس بسفایج از هر یک ده درم گاوزبان سه درم مویز طائفی ده درم خیار چنبر
پانزده درم شکر سرخ دو درم و در ... طریقه آنست که ... تب ... بخورد با ... بسازد
که در وقت نوبت تب ... خالی باشد و ... در روز ... کنند که تب ... طبیعت ...
و اگر طبیعت خشک باشد مثل سنا ... و ترنجبین و آلو و بنفشه و مویز طائفی طبیعت را نرم کنند
و آب ... سکنجبین مفید بود و خروس ... نیز با ... نخود ... بخورد و گاه گاه
مرو ... و تریاق کبیر ... این معجون مفید بود **صفرا** او ... از هر یک یکدرم فلفل
زنجبیل از هر یکی درمی با ... و ... از هر یک چهار درم بکوبند و با عسل ... بخورانند در عاقبت
و تب ... و ... و ما ... اصول و سکنجبین بزوری و باید دانست که این تب
مرضی ... از جذام و مالیخولیا و برص سیاه و صرع و تشنج و سکته و فالج و امثال این
تب دراز ... چنانکه گویند تا دوازده سال می باشد و اگر بادرم ... در علاج ... **حمی** در ...
حمی تب سوداوی بود که ماده آن در رگها متعفن شود و با آن لرزه و عرق نباشد و تب دایمی باشد و رها
نکند و بنوبت ربع زیاده شود و ... و در علاج آن رگ ... واجب بود دارو
های ... و اعتدال را رعایت کنند ... **تب** ... آن باشد که یکروز آید و سه روز
نیاید و ... آن باشد که یکروز آید و چهار روز نیاید و سبع آن باشد که یکروز آید و پنج روز نیاید ...

و این تبها از مادهای غلیظ غذا ... و سودا و فرق میان ... باشد ... سودا باشد
آنست که در اول ... سفید باشد و رنگ بدن مانند ... باشد و لرزه ... باشد و ... غلیظ و مکدر
باشد و ... باشد و رنگ بدن تیره باشد و علاج این تبهای سودا باشد بعد از آنکه اخلاط
با لطیف ... چنانکه در ربع ... و در روز نوبت ... سه درم و
... دو درم ... بجوشانند و ... عسل در ... بیاشامند و بدان ...
کنند و باقی علاج آن همچون علاج ربع باشد **حمی الحار** ... آن باشد که اندرون ... بیرون
گرم و ... بلغم ... **علاج** هر روز شربتی از بادرنجبویه و رازیانه و
تخم ... و گلقند بخورند و غذا نخود آب با شیره ... خورند و بعد از پختن اخلاط بدن را پاک کنند بدین
حب ... اسطوخودوس ترنبد سفید از هر یکی درمی ... یکدرم ... با ... و رازیانه ...
و حب سازند و بعد از دو روز قرص ... چنانچه گفته شد با ... سکنجبین بزوری ده مثقال بخورند و باقی
علاج همچون علاج حمی بلغمی باشد **تیغوریا** تبی باشد که در اندرون گرمی ... باشد و در بیرون گرمی نباشد
و با آن تشنگی ... و اضطراب عظیم بود و ماده این تب بلغم ... باشد **علاج** هر روز شربتی
از بادرنجبویه و نیلوفر و رازیانه و بیخ مهک و گلقند بخورند و بعد از پختن اخلاط بدن را پاک کردانند بدین
مطبوخ سنا هفت درم بنفشه چهار درم ورق گل ... تخم کاسنی سه درم ... اسطوخودوس
و عناب و آلوی سیاه و ... از هر یک ده دانه رازیانه و بادرنجبویه و گاوزبان از هر یک
دو درم مغز خیار چنبر و ترنجبین از هر یک ده مثقال مویز طائفی ده درم شکر سرخ یکدرم بعد از آن گلقند
و افتیمون بخورند با رازیانه و ... و افتیمون از هر یک ... و بادام ... گلقند ... **حمی مرکبه**
بدانکه تبهای مرکب بسیار اند چنانکه ... ترکیب ... لازم ... ترکیب ... صفرا و بلغم باشد
و بسیار باشد که ... قانونی ... موجود باشد ... دیگر ... آید
و بسیار بود که ... در عقب ... بیاید و ... چنانچه با هم باشد و با هم زایل شوند اما آنچه او را
نامی نهاده اند شطر الغب ... غیر خالص ... زیرا که مرکب از غب
دایره ... باشد باعث ... و بلغمی دایر ... محرقه و بلغمی ... هر گاه
که صفرا بیرون رگها متعفن باشد و بلغمی در اندرون رگها آنرا شطر الغب خالص گویند

او آمیخته باشد و علامات او بلغم ممتزج و مختلط باشد و نوبت او متفرق باشد چنانچه عرق و تمیز
میان هر دو نوبت توان کرد ... در عقب غیر خالص صفرا و بلغم ممتزج باشد و فرق میان هر یک نتوان
کرد و این تب دیر زایل شود و از معالجت آن ملول نباید شد و مسهلات ... استعداد داد و
در ابتدا زیرا که صفرا زود برود و بلغم باقی بماند پس در تبها اگر علامات صفرا غالب باشد
هر روز شربتی از تخم کاسنی و بیخ مهک و نیلوفر از هر یک سه درم آلو ده عدد نبات ده درم
بخورد و غذا ... با ... و بعد از ... غلظ طبیعت را نرم کنند بدین مطبوخ **صفت** ...
سنا مکی هلیله زرد کابلی از هر یک یکدرم بنفشه نیلوفر و تخم کاسنی و رازیانه و بیخ مهک از هر یک
سه درم اسطوخودوس بسفایج از هر یک چهار درم مویز طائفی ده درم آلوی سیاه و آلوی ... و عناب
از هر یک ده عدد مغز خیار چنبر پانزده درم ترنجبین ده درم و بعد از دو روز ... قرص ...
علاج قرص بنفشه دو درم ترنبد یکدرم هلیله زرد ... غاریقون ... دانگ
مجموع کوفته و بیخته باب ... و از علامات بلغم غالب بود هر روز ... از بیخ مهک و رازیانه
و گلقند بخورند و غذا ... نخود خورند ... اخلاط ... **علامت** آن گرانی ... هلوها ...
بود **علاج** آن مدارات بود یعنی چیزهای که از ... روان کند مثل افتیمون و با نخواه و تخم ...
... و باز خورد و اگر ... **علامت** او گرانی معده و دل سوزش بود ... مسهلات بلغم طبیعت
را نرم کند و بعد از آن سکنجبین بزوری و ساده با گلقند بخورند و قرص گل نیز مفید بود **علاج** ورق گل ده
درم سنبل بیخ مهک از هر یک یکدرم تخم ... و کاسنی از هر یک چهار درم بکوبند و با آب رازیانه
سرشته و ... مثقال با سکنجبین بخورند و اگر در مرض دراز ... معوض ... بسیار سازند معالجات که در
بلغمی دایره مذکور شد بکار برند آنکه نام نهاده تب سودا ... ربع ... که روزی آید و دو
روز نیاید و باز چهارم روز آید ... ربع از اربعه مشتق باشد ... چنانکه دو روز آید و سه روز نیاید
باز روز پنجم روز آید ... گویند و اگر روزی آید و چهار روز نیاید آنرا ... خوانند و بدین
قیاس ... سبع و ثمان و تسع ... اگر ... که نام تبها ... که ... دوری آید و ... نامی ...
مثلا چون دو روز ... آید دو تب باشد چنانکه اگر دو ... آید و دو روز نیاید ... آید ... گویند

واگر سه روز بجای آید و دو روز نیاید باز ششم آید یکی سی یک شد پس از اینجا معلوم شد که حال خواهد که نام
تب بدانند روز نوبت با روزها که تب نباشد بشمرند و یکی بر آن زاید کنند و نام تب معلوم کنند اگر یک روز زاید
یک تب باشد و اگر دو روز زاید دو تب باشد و اگر سه روز آید [illegible] مثلاً [illegible] سه روز بجای آید
و چهار روز نیاید سه روز که ایام تب ثبت با چهار روز که ایام بی تب و یکی زاید کنند هشت روز باشد [illegible]
آن تب مثمن باشد و چون سه روز بیاید [illegible] باشد **حمای مختلط** چنان باشد که آزاد دوری و نوبتی نباشد و علامات
آن مختلط باشد و در بین شهادها اینست که تخمین و حدس شناسند ترکیب خلط و علم [illegible] بردباری و تعفن
آن در بیرون رگها و اندرون رگها شناسند **علاج** چنان کنند که گاهی استفراغ ماده کنند [illegible] و گاهی [illegible]
و تقویت مشغول شوند که ماده [illegible] خطر ایمنی باشد اول استفراغ کنند چنانکه در تبی که از صفرا و بلغم مرکب باشد
و صفرا غالب باشد اگر اول بدفع بلغم مشغول شوند موجب خطر باشد پس اول صفرا را دفع کنند و اگر برابر باشند **علاج** [illegible]
علاج مرکب کنند و در تقویت طبیعت کوشند **حمای لیثقه** تبی باشد که چون ابتدا میشود [illegible] سبب او باشد و این تب
از ماده بلغم پیدا میشود و غیر از آن سبب باشد که ماده خام در بدن متفرق باشد چون [illegible] اطراف [illegible] حس او
و تب [illegible] دهد و ثقل موجب غشی گردد **علاج** آن باشد که [illegible] اوقات [illegible] بلغمی [illegible] ساکن و روی
و علامات بلغم ظاهر شود **علاج** آن در حالت غشی بگلاب و آب سرد بر روی زنند و اطراف را ببندند و اعضا را بمالند
و اسغول [illegible] سکنجبین [illegible] با آب گرم [illegible] روز [illegible] از تخم کاسنی و از زیانه و گاوزبان
و گلقند [illegible] تا تخم کرفس و ادم [illegible] بجوشانند و با سکنجبین [illegible] غذا [illegible] و [illegible]
صفت [illegible] رازیانه قسطون [illegible] ده درم ورق [illegible]
[illegible] ده درم ترنجبین [illegible] شکر سرخ از هر یک ده درم [illegible] از هر یک دو درم [illegible]
از هر یک [illegible] درم [illegible] **علامه** [illegible] کاسنی و اندوه و اضطراب بود بیشتر
آن باشد که [illegible] **علاج** هر روز آب انار ترش [illegible] ترنجبین و نبات بخوانند
و غذا [illegible] انار و [illegible] میوه چون [illegible] [illegible] بخورند و [illegible]
[illegible] از نوبت تب مغز بادام [illegible] انار ترش [illegible] بخورند [illegible] استفراغ [illegible]
نمایند [illegible] رفع کنند [illegible] ضعف غشی زیاده شود [illegible] **صفت** [illegible]
[illegible] آب [illegible] مغز [illegible] ده درم [illegible] ده درم شکر سرخ [illegible] طعام قدری

7

حمی اعشره و نهاریه حمی اطبقه آن باشد که بسبب تب آید و بروز نماکنند و نوبتیه آن باشد که بشناسند روز ماکنند
و این بدتر باشد از جهه آنکه [illegible] آید و [illegible] بروز [illegible] و گر [illegible] بوقتی که [illegible] بیشتر
آنست که بدوی آنجا [illegible] **علاج** آن [illegible] و گلقند بخورند و [illegible] مطبوخ [illegible]
تب که بروز نوبت میکنند عدا [illegible] باید [illegible] بخواب [illegible] سبب
غذا بروز خوردن [illegible] باید [illegible] وقت نوبت تب [illegible] **حمی دبایه** تبی که [illegible] سبب آن باشد
که هوای متعفن مزاج را از حرارت کند و موجب عفونت رطوبات گردد و آن تب پیدا شود **علاج** [illegible]
که هوا [illegible] شود و بار آن [illegible] آید و حیوانات [illegible] تمام باشند مثل [illegible]
بسیار شوند و حشرات روی زمین مثل عقرب و مار و موش [illegible] پیدا شوند **علاج** [illegible]
و تشنگی و خشکی دهن و قی بود و اشتها [illegible] نباشد و دل سوزش در معده و بزرگی [illegible] غشی و عرق بسیار [illegible]
بود **علاج** آن [illegible] و هر روز شربتی از تمر هندی و نبات بخورند با سکنجبین با گلاب با آب [illegible]
و شراب زرشک [illegible] بخورند و [illegible] ترشی [illegible] و اگر [illegible] بسیار [illegible]
بر دل [illegible] فایده کند [illegible] بهتر باشد از [illegible] و بوییدن [illegible] استعمال
کنند از صندل و سیب و به و مانند آن **حمی حصبه و جدری** بدانکه ماده آبله [illegible] خون ابلیم [illegible] شود
و بهترین آن است که سفید رنگ باشد و بسیار نباشد و بدترین آنست که [illegible] و سیاه بود [illegible] ظاهر شدن آبله [illegible]
بود و خاریدن بینی و سرخی چشم و اضطراب و تشنگی و درد سینه و حلق و تنگی نفس بودن ماده حصبه [illegible] بود و آن [illegible]
از آبله باشد [illegible] اعضا [illegible] بلکه [illegible] اعضا [illegible] آنست که [illegible]
سفید بود [illegible] **علاج** [illegible] آبله
اگر سن اقتضا کند [illegible] طفل نباشد [illegible] ظاهر شود [illegible]
و هر روز شراب عناب [illegible] بخورند و غذا [illegible] و عناب خورانند [illegible]
[illegible] در جامه خواب [illegible] تا تمام بیرون آید و بعد از آن [illegible]
[illegible] و اگر دیر بیرون آید [illegible]
انار [illegible] و آبله چون بیرون آید تمام [illegible] در جامه خواب [illegible]
و [illegible] آن [illegible] کنند با ورق گل [illegible] اعضا [illegible] سماق و در چشم [illegible] چکانند

واگر اسهال پیدا شود شراب خشخاش [illegible] قطعا [illegible] دارند و اگر شکم [illegible]
بریان کرده بخورند و قرص طباشیر [illegible] و اگر تشنگی بر طبیعت غالب شود شراب عناب [illegible]
[illegible] با آب گرم [illegible] در جامه خواب [illegible] تصرف نکنند [illegible]
[illegible] نبات [illegible] غوره و لیمو [illegible]
بحران [illegible] مقاومت طبیعت و مرض باشد [illegible] که با یکدیگر مخاصمت نمایند پس اگر طبیعت غالب آید و مرض
مغلوب آن بحران نیکو باشد و اگر بعکس باشد آن بحران بد بود و بعضی از حکما گفته اند که بحران [illegible]
[illegible] و جالینوس [illegible] طبیعت [illegible]
و دایم در محافظت آن نیکو شود و مرض [illegible] بحران [illegible]
[illegible] واقع شود [illegible] بحران [illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] بحران تمام [illegible] طبیعت [illegible] غالب آید [illegible]
دفع کند [illegible] بحران [illegible] ناقص گویند و تحلیل [illegible] مرض [illegible] غالب آید [illegible] اعضا [illegible] بحران
[illegible] عالب [illegible] اول اعضا [illegible] و بعد از آن اعضای دیگر [illegible] بحران [illegible] ناقص بود [illegible]
نیز گویند و شیخ ابو علی گوید که گاه باشد که علامات بد پیدا شود در بحران عرق [illegible] و ضعف حرکت نبض و بعد
از بحران تمام پیدا شود جهت آنکه طبیعت جمع فعلهای خود را [illegible] و بدفع مرض مشغول [illegible] از این جهت
او لاعلامت بد ظاهر میشود چون طبیعت مرض را دفع کند بعد از آن علامت نیک ظاهر شود و بحران تمام و نیکو
باشد و محمد زکریا آورده است که بحران [illegible] که در [illegible] بحران [illegible]
از تقدیم مثلا اگر بحران چهاردهم در یازدهم واقع شود [illegible] مرضی بود [illegible]
بود و [illegible] بحران در مرضی که ماده آن [illegible] باشد و در مرضی که ماده آن معتدل باشد [illegible]
یعنی به غلیظ بود [illegible] یا [illegible] بحران امراض دماغی بیشتر
[illegible] غیر آن [illegible]
دهن برانند از دو جهت بحران آنست که بخون بینی باشد و بعد از آن باسهال [illegible] و بعد از آن بیرون شدن

آب

ابستی و بعد از آن بعرق و چون نبض عظیم و گرانی در سر باشد [illegible] حیالات باشد و [illegible] بود و در کتاب آمده
باشد بحران بخون بینی باشد و چون [illegible] و زبان [illegible] باشد [illegible] بحران [illegible] باشد و چون
در بیان **علامه** و [illegible] عرق [illegible] بحران [illegible] باشد و چون بحران
در شکم [illegible] گرانی کند و علامات [illegible] بحران [illegible] باشد و علامات
بحران [illegible] آنست که بعد از [illegible] ماده [illegible] استفراغ [illegible] استفراغ
ماده که موجب مرض باشد [illegible] بحران [illegible] بحران [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] حاصل شود و بحران [illegible] تمام باشد [illegible]
بحران [illegible] ناقص بود [illegible] استفراغات [illegible]
[illegible] سوزش [illegible] بول [illegible]
[illegible] بحران [illegible] بحران در زمستان [illegible]
و [illegible] اسهال [illegible] نبض [illegible]
بود دلیل آن بود که بحران [illegible] بحران انتقالی بود خصوصا
[illegible] بحران [illegible] خصوص [illegible] خواب بود در [illegible] امراض [illegible] بحران [illegible]
در زمستان [illegible] بحران تمام واقع [illegible] بحران [illegible] باشد
خواهد کرد و بعضی از بحران انتقالی [illegible] باشد و بعضی بدی باشد و انتقال [illegible] باشد
چنانکه از دماغ [illegible] و از دل [illegible] و انتقال [illegible] ذات الجنب
[illegible] امراض [illegible] بحران [illegible]
چنانکه [illegible] بحران باسهال واقع شود [illegible] بحران [illegible]
آن ظاهر شود و اگر [illegible] بود در آن ظاهر شود خصوصا اسهال بحران [illegible] و چهارم [illegible] روز
باشد و [illegible] گفته اند که بحران آنست [illegible] در حال مریض و بر بین چهارم روز [illegible] روز
علامات نیکو واقع شود و [illegible] بحران در روز اول و دوم و سیم [illegible] و چهارم روز بحران [illegible]

اگر علامات نیکو واقع شود و بیشتر باشند که بحران در روز اول و دوم و سیم و ششم و چهارم بود بحران است و اگر
درین روز علامات نیکو پیدا شود خبر دهد که در روز هفتم که در روز هم بحران نیک خواهد شد و اگر بد پیدا شود خبر دهد
که بحران در روز ششم پیدا شود و بد باشد و روز پنجم بحران است بقول بقراط و اگر بحران واقع شود بد باشد
و روز هفتم روز بحران است و فضل این روز بر همه روزها تمام است و روز هفتم بحرانیست نهم روز بحران است دهم بحران نیست
روز هشتم بحران نیست سیزدهم روز بحران است بعد از هفتم و چهاردهم روز برابران نیست در نیکویی و روز یازدهم و شانزدهم
بحران نیست و اگر واقع شود علامه روز بیستم روز بحران است نیکو مرتبه او از بیستم کمتر است و در میان بیستم و
بیست و یکم اختلاف است و روز بیست و دوم و سیم بحران نیست و روز بیست و چهارم بحرانست و روز بیست
پنجم و ششم بحران نیست و بیست و هفتم بحران است و ششم و هفتم و هشتم و نهم بحران نیست و روز چهلم بحرانست و انتهای
امراض حاده این روز است و ابتدای بحران مرضی مزمن ... و بعضی امراض حاده [illegible] باشند و هشت
روز باشد و امراض مزمنه بیشتر آفتاب یا نکبال و بعضی [illegible] مریخ تا [illegible] سال باشد
و اکثر اعتبار از این بحران با امراض حاده کنند و تغییر درین ظاهر است [illegible] اختلاف در علم نجوم
[illegible] در اجعیت عالم علوی و عمل ملک قمری که از اعمل فعال نیکو شد و حرکت فلک قمر در کائنات
او در موجب تغییر هوا و رطوبات و صدر علامه و بحر خصومات باشد و روزهای مرضی و روز بحرانات
باضر کننده بود بحران که آن را ایام منذره به بحران خوانند و هر چه غیر ازین دو بود انذار ایام واقعه در وسط گویند
فصل جستن [illegible] خبر دهد [illegible] و سکته جستن تمام اعضا بسیار
خبر دهد [illegible] و سکته و کدورت حواس و گرانی و ضعف حرکت [illegible] ابتدای بدن خبر دهد [illegible]
[illegible] خبر دهد با فالج [illegible] خبر دهد [illegible] خبر دهد [illegible]
تغیر عادتهای باطبیعی [illegible] و غیر آن خبر دهد [illegible] علامات سرخی روی [illegible]
بجذام [illegible] خبر دهد با فالج برآمدن روی [illegible] خبر دهد از استسقا و بوی [illegible]
[illegible] خبر دهد از [illegible] بسیار [illegible] خبر دهد [illegible] در سر [illegible]
آمدن آب [illegible] در [illegible] آید مثل [illegible] خبر دهد [illegible] آمدن آب [illegible] و اگر از [illegible]

بگذرد

بگذرد آب فرود [illegible] از بخار [illegible] و کشتی از اطراف [illegible] خبر دهد [illegible] اسهالی که مقعد را بسوزد
کند و سیع اشتهای طعام باطل شدن [illegible] و باد در [illegible] اطراف بدن خبر دهد [illegible] بود
برای [illegible] بسیار برآمدن [illegible] خبر دهد [illegible] پیدا شدن قوه باه خبر دهد [illegible] سیاه و [illegible] سفید و خبر
دهد [illegible] سفید و کسی که آبستن بود و چون حیض [illegible] آید [illegible]
بسیار و اسهال [illegible] سفید شدن [illegible] خبر دهد [illegible] محکم [illegible]
آن خبر دهد بداء الفیل [illegible] خبر دهد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] زکام و نزله خبر دهد [illegible] بود [illegible] حرکت
خبر دهد به [illegible] طبیعت [illegible] خبر دهد [illegible] علامات که خبر دهد [illegible]
کفته شد مشغول شوند تا دفع شود و اگر این علاج اندک فایده کند بعلاج قوی مشغول چنانکه در مقدمه گفته شد
و اگر [illegible] علاج آن باید کرد [illegible] خبر دهد [illegible]
[illegible] سود و [illegible] شود و اگر [illegible] پیدا شود [illegible]
[illegible] چنانکه در [illegible] گفته شد [علاج] هرگاه [illegible] پیدا شود [illegible]
اسهال صفراوی پیدا شود [illegible] اسهال صفراوی پیدا شود در [illegible]
زایل شود و در اسهال صفراوی [illegible] پیدا شود اسهال زایل شود و در استسقا [illegible] چون اسهال
بلغمی [illegible] پیدا شود استسقا زایل شود و در [illegible] چون تب [illegible] زایل شود و در
صرع چون تب ربع پیدا شود صرع زایل شود و در جنون بود [illegible] پیدا شود جنون و وسواس
زایل شود و در [illegible] پیدا شود [illegible] زایل شود و در داء الثعلب چون
[فصل] [illegible] دوالی پیدا شود داء الثعلب زایل شود و در فواق [illegible] پیدا شود فواق زایل شود
[illegible] مرض [illegible] باید
از احوال [illegible] باشند [illegible] احوال [illegible] باشد [illegible]
و در [illegible] که [illegible] طبیعت [illegible]
که [illegible] مشغول شوند [illegible] طبیعت [illegible]

و چون [illegible] بود و چون چهار روز از زوال تب بگذرد [illegible] اول روز کردند
با دست [illegible] بعد از آن [illegible] و بتدریج عادت [illegible] و چون چند روز بگذرد
[illegible] بود با گوشت [illegible] و گرم خوردن [illegible]
چون قوت [illegible] حمام مناسب بود و در بیرون آمدن از حمام [illegible] واجب باشد تا [illegible]
[illegible] حمام [illegible] و بتدریج [illegible] و از عوارض نفسانی [illegible]
و غضب و فرح بسیار و اگر [illegible] نیکو نباشد و طبیعت نرم بود و عرق بسیار کند و غذا اندک خورد
معده [illegible] و غذا [illegible] قوت تمام و [illegible]
شود و جماع نکنند و چون قوت کند بتدریج استعمال ریاضت کنند و حرکت بتدریج [illegible]
مقاله سیم در امراضی که ظاهر بدن پیدا میشود باب اول در [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] و سبب آن بسیاری ماده باشد که بر عضو ریزد یا قوت عضوی که ماده از خود دفع کند یا ضعف عضوی
باشد که ماده بر وی ریخته میشود و از خود نتواند دفع کرد یا فراخی مجرا که در آن ماده باشد [illegible]
قوة عادیه که این عادة در آن پیدا میشود و بتدریج زیاده [illegible] و عضو [illegible]
[illegible] و طبیعت [illegible] اصلاح عضو [illegible] قابل اصلاح نباشد
[illegible] کنند و ماده [illegible] با اصلاح [illegible] باشد [illegible] ماده آن خون باشد
فلغمونی خوانند و آنچه صفراوی بود حمره خوانند و آنچه مرکب از صفرا و خون بود [illegible]
[illegible] برابر بود [illegible] بلغمی [illegible] در عضو [illegible]
باشد آن را سلعه خوانند و ورم سوداوی اگر داخل عضو باشد [illegible] سرطان گویند و اگر [illegible]
[illegible] خارج عضو [illegible] سلعه سوداوی گویند و [illegible]
آنچه [illegible] باشد آن را استسقا [illegible] خوانند و اگر [illegible] خوانند و آنچه از
ریح بود [illegible] عضو باشد [illegible] باشد
[illegible] ماده [illegible] حمره [illegible]
[illegible] در گوشت [illegible] بخلاف حمره [illegible]

که [illegible] بالا آید [illegible] گوشت در رود و چون در گوشت در رود فلغمونی که ماده آن گوشت [illegible] در گوشت و در
گوشت [illegible] فلغمونی [illegible] علاج فلغمونی [illegible]
برآمدن [illegible] سرخ بود و [illegible] علاج [illegible] باید
که [illegible] چنانکه [illegible] در بالای بدن بود [illegible]
[illegible] و نیلوفر و عناب [illegible] و طبیعت را نرم کنند [illegible]
[illegible] میوه‌ها [illegible] اعضای [illegible]
اعضا [illegible] مثل [illegible]
تمام [illegible] مثل صندل و گلاب و [illegible]
[illegible] مالند [illegible]
[illegible] ماده [illegible] محللات مثل [illegible]
و چون ماده [illegible] محللات [illegible] استعمال کنند و اگر ماده جمع شود محللات [illegible]
[illegible] استعمال کنند و علامت جمع [illegible] زیاده شدن درد باشد و چون [illegible]
[illegible] و علامت [illegible] ساکن شدن درد باشد و چون [illegible]
[illegible] فرو رود و بعد [illegible] ماده [illegible] استعمال
کنند [illegible] اعضای [illegible] پیدا شود [illegible]
[illegible] استعمال کنند [illegible]
[illegible] از طعومی [illegible] و اگر [illegible] عضو [illegible]
علاج [illegible] تا ماده [illegible]
[illegible] علامه [illegible] صفراوی باشد علاج [illegible]
پوست مایل باشد و رنگ [illegible] سرخ [illegible] و چون [illegible]
دست بر دارند سرخی باز آید و با این تب [illegible] علاج او چون [illegible]

لیکن در وجع‌های سرد بیشتر آید و در طلوع عضو بیشتر باید کرد یعنی چیزهای خشک کننده باید داد و آنرا او دما نیز
گویند بلغونی یونانی از ماده بلغمی پیدا شود و آن ورمی سفید باشد و با آن گرمی و سوزش نباشد و چون انگشت برو
نهند فرو رود و تخمیر کو مانند علاج هر روز جلاب [illegible] یا دیان وکشکنجبین بخورد و غذا لحب ایاره و مچون
خیار شنبر و مسهلات بلغم و بوره ارمنی و ذبت [illegible] سرکه ورم طلا کنند و کف دریا در سرکه ضماد کنند و ضماد [illegible]
نا اقسیس و صبر با سرکه طلا کنند و طلا کردن سعد و زعفران و مازو نیز فایده دهد سلع ورمی غلیظ
باشد و آنرا غلافی باشد و از عضو بیرون شود و مقدار او نخودی تا خربزه‌ای باشد [illegible] ان تحجر بدن باشد
لحب ایاره و ایاره لوغادیا و استعمال مرهم دیاخلیون و اگر بتحلیل نرود بشکافند یا داروهای سوزنده
سوزند مثل [illegible] و دیگر [illegible] و چون راه کنند غلاف او را هم بیرون آرند و به جهتهای اندملم
بکار دارند یعنی گوشت رویاننده سرطان ورمی سوداوی باشد علامت او آنست که در اول کوچک باشد و هر روز
بزرگتر شود و صلب باشد و اگر [illegible] در ملمس باشد و در رگهای سبز و سرخ مثل دست و پای سرطان ظاهر شود
علاج ان در ابتدا رگ بگشایند و بدن را پاک کنند از سودا بمطبوخ افتیمون و غاریقون و این حب
نیز فایده کند افتیمون یکدرم اسطوخودوس از هر یک [illegible] و نیم هلیله سیاه کابلی از هر یک درمی
نمک نفطی دانگی غاریقون نیم درم مجموع کوفته با آب کرفس سرشته و حب سازند و در اول [illegible]
استعمال کنند و بعد از هفته مسهلات معتدل روغن گل [illegible] و مرهم دیاخلیون و اگر سخت باشد
و داروها در و کار نکند طمع از ان قطع کنند و اگر ریش شود توتیای شسته و گل ارمنی و گل مختوم و ورق طلق
برابر بکوبند و با روغن گل [illegible] بر سرطان نهند [illegible] و بنهند [illegible] بسوزانند
و با روغن گل استعمال کنند و اگر این مرض زنی را حادث شود در آمدن حیض سعی نمایند خنازیر ورمی
باشد [illegible] سلع اما او با گوشت آمیخته تر باشد و چند دانه باشد و محکم از سلع بود و بیشتر در گردن و [illegible]
واقع شود علاج ان بدن را پاک کردن از بلغم و سودا و پرهیز کنند از غذاهای غلیظ و مرهم دیاخلیون
و داروهای که گداخته کنند [illegible] طلا کنند و اگر بتحلیل نرود بشکافند

وعلاج

وعلاج جراحت کنند [illegible] ضماد اشنه کرسنه از هر یک [illegible] درم [illegible] عاریا زرد از هر یک سه درم علک البطم
چهار درم بکوبند و با بول کودکان استعمال کنند و طلا کنند و این [illegible] خنازیر بود علاج ان قطع یعنی بریدن باشد
اما باید که [illegible] مانند فلغمونی [illegible] و از ماده سودا یا بلغم غلیظ پیدا شود تا از ورم گرم
کم [illegible] تمام کردن باشد و ماده مانند سنگ و ماده مانند سنگ [illegible] باشد علامه محکم باشد
و [illegible] و رنگ او همچون رنگ بدن باشد اما آنکه سودا بود رنگ او همچون رنگ [illegible] باشد علاج او بدن
را از اخلاط پاک کردن و آنکه گوشت رویاننده مثل پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو و مقل [illegible] و روغن
بابونه و [illegible] و ضماد [illegible] و مرزنجوش [illegible] از هر یک ده درم حلبه [illegible] بیست عدد باهم بکوبند
و فرق میان [illegible] و سلع آنست که او در میان عضو [illegible] باشد و آنرا غلافی باشد علاج ان پاک کردن
بدن باشد از بلغم و سودا و مرهم دیاخلیون استعمال کنند و آورده اند که او را بکوبند و [illegible] بر ان
بنهند و اگر [illegible] باشد [illegible] از صدف [illegible] طلا کنند
اورام [illegible] ورمی باشد که در اعضای [illegible] مثل خصیه و پستان و بغل و بن ران بیشتر شود و سبب ان او
از ماده سمی باشد که عضو را خراب کند و رنگ متغیر گردد و باشد که الم و خون و ترشح کند علامت
او قی و دلسوزی و غشی و خفقان بود و [illegible] رنگ او سیاه و سبز باشد [illegible] بود و [illegible]
رگ [illegible] و قوت دل دهند [illegible] و لیمو و صندل [illegible] انار و غذا [illegible] خورند
و در حوالی خود برف و یخ و برگ بید و بنفشه [illegible] بنهند و در جایهای خنک [illegible] شوند
و صندل و گلاب و کافور [illegible] و بر سینه طلا کنند و بر ورم [illegible] طلا نکنند علاج اگر ان موضع را حجامت
کنند و بشکافند و ماده را جذب کنند بعد از ان با آب گرم بشویند مناسب باشد [illegible] ورمی باد دار باشد
علامت او آنست که [illegible] و چون انگشت برو نهند فرو رود و در زمان با حال خود آید
و محسوس گردد که [illegible] و اگر بزرگی باشد چون دست برو زنند آواز کند علاج
طلا از تخم کاسنی و [illegible] با دیان و [illegible] خورند و داروهای
گرم [illegible] دمل و خراج

[illegible] رنگ او همچو رنگ بدن [illegible] و با او ورمی نباشد و [illegible] خلطهای بد جمع شده باشد و خراج آنست که [illegible] جمع شده باشد و آن
سوزش و گرمی باشد [illegible] گویند که ماده او گرم باشد [illegible] علاج
ان [illegible] غلیظی که غالب باشد [illegible] بر ورم نهند [illegible] شود و بعد از انکه پخته شود [illegible]
[illegible] بلعاب [illegible] راه کنند [illegible] یعنی دانهای که
در اعضا پیدا شود [illegible] باشد بعضی [illegible] و بعضی [illegible] بلغم [illegible]
[illegible] سودا [illegible] حب و [illegible] حمل [illegible]
[illegible] گوشت و [illegible] پیدا شود [illegible] علاج فصد کنند [illegible]
[illegible] علاج او همچو علاج [illegible] دانهای [illegible]
[illegible] مطبوخ هلیله [illegible] از گوشت و [illegible] احتراز کنند [illegible]
[illegible] از خون [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] مطبوخ هلیله [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] علاج ان [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] علاج ان [illegible]
[illegible] علاج [illegible]

داز

و از [illegible] گوشت احتراز کنند ثآلیل [illegible] چند باشد که در اندرون [illegible] پیدا شود
علاج ان رگ باید گشود و بدن را از خلط [illegible] پاک کردن و خون را تسکین کردن بشراب عناب و نیلوفر و غذاهای
مانند عدس [illegible] و تمر هندی و انار بخورند [illegible] تا آنکه [illegible] بیرون آید و مرهم اسفیداج و مردار سنگ
نهند و اگر [illegible] عرق مدنی دانه باشد که پیدا شود و شکافته گردد و از ان همچو [illegible]
آید [illegible] حرکت کرم [illegible] و بعضی گویند که ان خود کرمی باشد [illegible] دراز گردد و اگر [illegible]
[illegible] در ساق و ساعد پیدا شود و این مرض در مدینه [illegible] بسیار باشد [illegible]
[illegible] علاج ان رگ باسلیق [illegible]
[illegible] مطبوخ افتیمون و حب [illegible] بخورند و [illegible]
[illegible] صندل و کافور [illegible] طلا کنند و چون [illegible]
و احتیاط کنند [illegible] و لعاب [illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] مرهم [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
و [illegible] یعنی کوچک [illegible]
و بدن را پاک کنند بمطبوخ هلیله [illegible] از گوشت [illegible] احتراز کنند [illegible]
بکوبند [illegible] و وقت حاجت [illegible]
[illegible] و طلا کنند [illegible] و پوست انار [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible]
علامت او آنست که [illegible] طلا کنند و نوعی دیگر
هست [illegible] سرخ و سیاه [illegible] درم [illegible]

وباسر که طلا کنند در زهرهای سوداوی و غذاهای غلیظ احتراز نمایند **توثه** دانه‌ای بود که در غلطهای سوخته پیدا شود
علاج آن بدن را پاک کرده باشند از خلط چیزهای تیز احتراز کنند و مرهم زنگار طلا کنند [illegible] بگذارند تا از آن خون بیاید
پس مرهمی نهند که گوشت را برویاند **جرب** دانه چند باشد که با آن خارشی و سوزشی باشد و از سودا و بلغم غلیظها
سوخته پیدا شود و بعضی خشک باشد و دراز کشد و بعضی تر باشد و از آن ریم آید و در ابتدا اکثر در میان انگشتان و بندگاه
بازو و مفاصل بار دید شود و بعد از آن در نشستنگاه و پوست شکم و در جمله بدن و سبب آن بود که [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] عضو و نرمی پیدا شود **علاج** او در اول رگ [illegible] بزنند و هر روز [illegible] از عناب و سپستان
[illegible] و تخم کاسنی و بیخ [illegible] و نبات بخورند و غذا [illegible] ماهی [illegible] و مغز بادام بخورانند و بعد از آنکه خلط پخته شود دو
مطبوخ هلیله زرد پنج درم [illegible] ده درم شاهتره [illegible] ده درم [illegible] آلو
سیاه و [illegible] از هر یک بیست عدد عناب ده عدد سپستان سی عدد بجوشانند چون [illegible] افتیمون
هشت درم [illegible] در خرقه کتان بسته در آن اندازند [illegible] صاف کنند [illegible] بیست درم ترانجبین پانزده
درم حل کرده بر سر آن کنند [illegible] بیست درم ترانجبین پانزده درم [illegible] و آب شاهتره با هلیله زرد و آب [illegible]
[illegible] افتیمون درین مرض فایده دهد و حب شاهتره نیز مفید بود **صفت** او هلیله زرد و سیاه و کابلی و تخم
شاهتره [illegible] از هر یک [illegible] بسایند و با آب شاهتره حب [illegible]
و بعد از بدن پاک کردن [illegible] طلا کنند **علاج** [illegible] مویز [illegible]
از هر یک [illegible] درم بکوبند و باسر که طلا کنند و اگر [illegible] روغن [illegible] و کرد و مالند و
بادام تلخ و [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] بکوبند و با روغن [illegible] طلا کنند و [illegible]
[illegible] رطوبات [illegible] بتحلیل رود و [illegible] زیادت کنند و [illegible] اخلاط زیاده
به بیرون بدن [illegible] و بخارهای گرم [illegible] زیادت [illegible]
کنند و خارید [illegible] **خارشی** [illegible] بخارهای بیرون
خلطها [illegible] **علاج** [illegible] و نبات بخورند و
روغن [illegible] در اعضا مالند و گلاب [illegible] و آب [illegible] در اعضا مالند
و گلاب [illegible] **علامت** [illegible]

ناخوشی

ناخوشی آید و در این نوع در حمامی رود که آب شور یا آب دریا بود و بول کودکان در اندام مالیدن فایده کند و مغز بادام
و [illegible] بکوبند و با سرکه بمالند [illegible] و علاج آن بود که [illegible]
[illegible] و روغن بمالند **باب سیم در جراحتها** جراحتها تفرق اتصال باشد که در گوشت پیدا شود یعنی گوشت [illegible] از هم جدا
شود آنرا جراحت خوانند علاج آنست که [illegible] روغن [illegible] و مانند آن [illegible] ناهری [illegible]
که آن گوشت [illegible] و آنرا [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] و [illegible] زرد و [illegible]
[illegible] و براون [illegible]
پاک شود [illegible] از گوشت [illegible] مرهمی که گوشت برویاند [illegible] **صفت** [illegible]
برویاند [illegible] از هر یک ده درم [illegible] درم بکوبند و با موم و روغن زیت مرهم سازند
چیزی که [illegible] گوشت برویاند چون سیاوشان [illegible] بکوبند و در آن [illegible] **علاج**
که [illegible] **علاج** او آنست که [illegible] و آن را با روغن زیت
بمالند و [illegible] روز [illegible] آماس [illegible] و زیت و موم مرهم سازند و
[illegible] **صفت** [illegible] ده درم و [illegible] درم [illegible]
رطل [illegible] بسایند و [illegible] آمیخته کنند و در دیگ [illegible] مرهم سازند و بکار دارند و چیزهای سرد بکار
دارند و اگر این جراحت [illegible] بود [illegible] کنند [illegible]
[illegible] داغ کنند و اگر [illegible] جراحتی پیدا شود و نزدیک [illegible] **علاج** او آنست که [illegible]
[illegible] روغن آلوده کنند و بر آن نهند و سه روز بگذارند تا از آماس ایمن شود و بعد از آن [illegible]
که در [illegible] جراحتی [illegible] رگ [illegible] **علاج** [illegible]
و گلاب آلوده کنند و بر آنجا نهند و [illegible] جراحت [illegible] طلا کنند [illegible]
طلا کنند و بر جراحت [illegible] تخم مرغ [illegible]
بدان آلوده کنند و بر آن نهند و [illegible]
[illegible] **علاج** او آنست که [illegible] شکم [illegible] خوردن طعامها
[illegible] و خون سیاوشان [illegible]
مرد [illegible] بکار دارند و اگر [illegible] **ناصور**

بر آن کند [illegible] و آنرا عمق بود و بعد آن فراخ باشد و گوشتان سفید و سخت باشد و دایما از آن زرد آب [illegible] **علاج**
او آنست که [illegible] شراب کهنه [illegible] و [illegible] و گلاب [illegible] فایده کند
[illegible] **باب چهارم در کسر و خلع** [illegible]
علاج آن در اول فصد کنند [illegible] و عضو را محکم به بندند و اگر [illegible]
گرم [illegible] و چون ده روز بگذرد [illegible] و آماس [illegible]
و اقاقیا بر آن طلا کنند و از غذاهای لزج مانند هریسه و پاچه و تخم مرغ خورند و اگر [illegible] صندل و آب کاسنی
[illegible] طلا کنند و به بندند [illegible] خون [illegible] سیاوشان بکوبند و بر آن [illegible]
[illegible] و از گوشت [illegible] **خلع** [illegible]
که [illegible] از جای خود [illegible] **علاج** آنست که [illegible] از جای خود [illegible]
کنند و **وثی** آنست که [illegible] از جای خود [illegible] حرکت [illegible]
رض [illegible] استخوان [illegible] **علاج** [illegible] عضو را
آهسته بمالند و اگر از جای خود رفته باشد بجای خود نهند و مورد و [illegible] بر آن نهند و [illegible]
گلنار و اقاقیا و [illegible] سفیده تخم مرغ طلا کنند **ضربه و سقطه** [illegible] افتادن
از جای [illegible] تفرق اتصال باشد [illegible] طلا کنند و اگر [illegible]
بود رگ [illegible] و نیم درم مومیایی با آب گرم بخورانند و اگر ضربه و سقطه بر سر واقع شود [illegible]
[illegible] گلاب و روغن گل [illegible] با ورق مورد و گلنار و پوست انار [illegible]
[illegible] و زعفران [illegible] طلا کنند [illegible] واقع شود و از آن خون آید [illegible]
[illegible] و اقاقیا [illegible] طلا کنند
و اگر بر عصب واقع شود در روغن [illegible] بمالند و [illegible] افتادن [illegible]
[illegible] طلا کنند و اگر [illegible]
[illegible] و اعضا [illegible]
[illegible] **شوب و شکوک** [illegible]
[illegible]
[illegible] **خراشیده** یعنی [illegible]

[illegible]
اگر [illegible] چیزهای درشت و کشیدن ریسمان پوست خراشیده شود [illegible] و خرقه بگلاب تر کرده بر آن
[illegible] و گل ارمنی با گلاب و روغن گل طلا کنند و اگر [illegible] عرق [illegible]
[illegible] و روغن حنا [illegible]
[illegible]
عرق [illegible] هر عضوی که در آتش بسوزد علاج آنست که [illegible] سفیده تخم مرغ بر آن [illegible]
بگلاب [illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] و طلا کنند و اگر [illegible] روغن گرم [illegible]
[illegible]
و اگر عضو بواسطه [illegible] بسوزد [illegible] تخم [illegible] و غذاهای ترش [illegible]
[illegible] طلا کنند و اگر [illegible] آفتاب [illegible]
و [illegible] **فساد اطراف** سبب [illegible] عضو را سخت کنند [illegible]
گرمی و خون و بخارات [illegible] سبب عضو را [illegible]
و عضو آماس [illegible] گرم [illegible]
دارند اما عضو اگر آماس کند [illegible] و اکلیل الملک و سوسن و [illegible]
[illegible]
[illegible] و بعد از آن [illegible]
[illegible] طلا کنند و بعد از [illegible]
[illegible] بجوشانند و بر آن [illegible]
[illegible] روغن [illegible] بر آن نهند و بعد از آن [illegible]
[illegible] **شقاق الاطراف** علامت [illegible]
پوست [illegible] بواسطه هوای سرد **علاج** او آنست که [illegible]
[illegible] و اگر [illegible]
[illegible] و طلا کنند **انخناس** [illegible] فادی [illegible]
بود که در اعضا پیدا شود و سبب ضعف روح حیوانی باشد [illegible] روح حیوانی شود [illegible]

ان سمی باشد پس اگر بینند که رنگ عضو از حال خود گردیده باشد یا معفونت باشد اقاقیا و ورق گل و گل
ارمنی و صندل و سرکه طلا کنند و در کجا که در اول متقادل ان عضو باشد که و اینند با حجامت کنند و ان
موضع حجامت کنند تا خون بمکد و اگر با سان باشد [illegible] مواصل باشد آسا نمی کنند و بر سر دیار
کم و وبا آورند علامت عفونت آنست که عضو سیاه شود آن زمان دارو که آن عضو متعفن را بخورد
نگاه دارند تا زمانی که عضو گوشت زایل شود آن زمان مرهمی که گوشت رویاند و اگر عفونت زیاده شود داغ کنند
و بهیچ معالجت به نشود آن عضو را ببرند تا دیگر اعضا سالم بمانند باب سیم در جذام علی بدایت ابن هیت
میکنند از ان جهه حضرت رسالت صلعم فرموده است فر من المجذوم کما تفرون من الاسد یعنی بگریزید از کسی
که جذام دارد چنانچه از شیر میگریزید و این مرض را داء الاسد نیز میگویند مزاج و شکل و هیات اعضا
از حال خود دیگر گردانند و باشد که تباه گردد و فساد بجدی رسد که اعضا زود با شد که دیدنی شود و در این علت چون محکم شود حاصل
خلاص از ان ممکن نباشد و سبب این مرض یا افراط و بد حالی مزاج جگر باشد و انتعزا های بد و دوا و بی
شود و این جذام دو نوعست یکی آنکه از درون و دوم آنکه حاصل شود و این نوع بهترست از دیگر
نوع باشد زیرا که از هم افتادن اعضا باین بیا باشد و بسیار مردم از این خلاص شده اند دیگر آنکه از
سوختن خلط صفرا بود و این نوع بدترین انواع باشد زیرا که اعضا را از یکدیگر جدا کند و [illegible] الخند و پاره پاره
از بدن جدا شود علامت آن در ابتدا جذام سرخ باشد خاصه روی که سیاهی مایل باشد و تنگی نفس و صوت
فرو ریزد و اعضا ریش گردد و باریک شدن موی و ریختن آن و عرق و بوی ناخوش دهن و خوابهای ناخوش
بیند و لبها سطبر شود و دوا از فم شود و دواهای سوداوی مدام بود و ناخن ریخته شود علاج او در ابتدا درگ
دو اخچا از جب و راست گردنست و در پس گوش بگشایند و از هر دو دست اکحل بگشایند چون بسیار بیرون
کنند چنانچه بعضی بگاهد و هر روز جلابی نیلوفر و تخم کاسنی و با لنگو از هر یک سه درم با بنات و فراخهای
از هر یک ده درم تناول کنند و غذا نخود آب و بنوماشی با شیره مغز بادام و اسفناج بخورند و بعد از تخته
بشدن خلط مطبوخ هلیله با تربد و افتیمون با مطبوخ عاریقون بدهند و شحم حنظل و بحته پاک کردن
شکم نرم کنند و بعد از هفته که از هفته بگذرد آب بیاری بایل شوغه سان هلیله سیاه و کابلی از هر یک
ده درم عاریقون سه درم بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس و کاوزبان از هر یک چهار درم گل سوخته و
لاجورد از هر یک دو درم نیم و سه درم ازان سه هبی باشد و بعد از پاک کردن بدن ملکی حجام رونده سه درم
ازان

ازان شربتی باشد و بعد از پاک کردن بدن ملکی حجام روند و با بوته و سبت و بنفشه و اکلیل بجوشانند و اندام بر ان
می بشویند و روغن بنفشه و کدو و بادام می مالند و بعد روباه و خرگوش و بط و مغز ساق گاو نیز فایده دهد و
غذا مانند گوشت بزغاله و مرغ و باچه و شیر و ماهی تازه خورند و از شراب و قند و روغن با دام نیز مناسب
باشند و تریاک فاروق و تریاک اربعه احیانا بخورند و گوشت افعی و شیخ بزغاله جوان و سرخ رنگ باشد
بغایت فایده دهد و گاو دهی و کاسنی و خیار مناسب باشد و در هوای گرم و تری مسکن سازند و از جماع
پرهیز کنند اما این علت چون مستحکم شود چاره نیست مگر بفضله الکمال غایت وقتی کنند بسیار و بدن را
ادویه طلا کنند کوکب و قسط از هر یک ده درم و زرجوب الغار از هر یک بیست درم بکوبند و باب
ورق جو طلا کنند برص سفیدی باشد که در بدن ظاهر شود و سبب ضعف قوت مغیره و قوه ملوکه و بدن
مزاج بسیار بود که ان عضو را ابتدا شود و علامت ان باشد که زخم در جبره بود و موی که بران رسته و گوشت هم
سفید باشد و آن موضع از دیگر اعضا فرو تر بود و اگر سوزنی در آن فرو برند بجای خون آبی سفید بیرون آید اگر
ان هر روز جلاب از افتیمون و بالنگو و افتیمون و گلنگبین تناول نمایند و غذا نخود آب تواول خورند یعنی زرد
دارچینی و بعد از ان که ماده نخته شود استفراغ بلغم کنند جب ایارج با حب صبر سقوطری مثقالی تربد سفید ماهی
زهره قنبر از هر یک درمی شحم حنظل مصطکی از هر یک دانگی ملح نفطی دانگی حب السل ترکی محموع بکوبند و بآب
کرفس سرشته حب سازند بعد از انکه فرو برند شربتی تمام [illegible] بیاسامند و بعد از آن بدن پاک کردن اطریفل
کبیر و صغیر و مطوس تناول کنند زریخ و ماسی و فودل و شونیز و بوره و شطرج و کرکرد و [illegible] بیخ نیر و عاقرقرحا و کندکی
بلعم کو طلا کنند و زرفت و نفط سفید و حرق سیاه و سفید و موز و تخم ترب و بصل الفار نیز فایده کند با داروی
که دیگر کنند مثل دراج و سریلا در خفاف یعنی ورق آن شوید هندی و تخم ترب و سرکین کبوتر با سرکه طلا کنند و اگر
اطریفل بلال در زمانی که افتاب زرد باشد خوردن و در افتاب نشستن تا عرق کند فایده دهد و شطرج
و اطریفل با سرکه طلا کردن فایده دهد و اگر باین زایل نشود آب مازو طلا کنند [illegible] زراج بعد از ان جب
در دار و بوستانا ریحو سانند و طلا کنند تا زنگ اعلام زایل شود مازو ماسی و قنفل هر یک [illegible] و بوره و کبریت
از هر یک چهار درم با سرکه طلا کنند و آورده اند که روغن با دنجان سفید زنگ برص را تا یکسال او سفیدی دارد
ان روغن با دنجان بگیرند با دنجان نارسیده در آب بجوشانند تا مهرا شود و آن آب را با روغن زیت بجوشانند
تا آب نماند و در موضع بمالند بهق سفید سفیدی باشد بسبب رطوبتی محرقه که طبیعت از ان دفع کند و بهق زود زایل شود

بخلاف برص و علامت آن آنست که سخت سفید و درخشنده نباشد و با اندام راست بود چون سوزن فرو برند
خون برآید و موی آن موضع سیاه باشد و اکثر شکل او مدور باشد هر روز جلابی از افتیمون و بادیان و گلقند
بخورند و بعد از انکه خلط نخته شود مطبوخ بربند و عاریقون اسهال براند و قی کردن نیز فایده کند و بعد از
پاک کردن بدن داروهای که گفته شد مطبوخ تربد و عاریقون اسهال براند و قی کردن نیز فایده کند و بعد از
پاک کردن بدن داروهای که گفته شد در برص طلا کنند و اگر کبریت درست و شطرج بمالند و بعد از ان شحم حنظل و قیطو
ریون باریک طلا کنند فایده دهد بهق سیاه نشانهای سیاه باشد که در بدن ظاهر شود بسبب صفرا سوخته و این
مقدمه جذام باشد صفت او آنست که آنرا با لعد کهری بجوی پوستی فرو ریزد رنگ و سرخی حاصل شود علاج در ابتدا
درگ بایدر و باسلیق بمطبوخ افتیمون و حب افتیمون و حمام روند و بر طبیب بدن کنند و پوست بیخ کبر و حرمل و تیف
سیاه و شطرج و زراج و کبریت و زرنیخ طلا کنند نمش خال باشد که بر روی افتد و سبلای زند و سبب سودا و دیگر اخلاط
سوخته باشد علاج ان فصد باسلیق کند و شکم را براند بمطبوخ افتیمون و عاریقون و حب ایارج و بعد از ان تخم
خرزه و حرضرق و قسط و بوره و فلفل و بادام تلخ و آب گل حنکه ام طلا کنند با تخم بی و تخم ترب و حرض از هر یک
درمی و کندر یک سه درم بکوبند با سرکه و آرد باقلا و عدس طلا کنند و پوست تخم مرغ و شیح سوخته و اسفناج بکوبند و
با آب گرم طلا کنند و اگر سحج شود فلفل و قسط و بوره و بیخ سوسن از هر یک سه درم تخم ترب بید و درم بکوبند
و با سرکه طلا کنند و بینی رها کنند و او رد بکر بانی که در روسوسی و تخم نیساو نشان جو نانکده باشد بشویند و با سرکه
بجا بکنند و با دام تلخ باشند و با سرکه طلا کنند ثالیل کوتر سخی و فتنی کیلان خالهای باشند و ترسی نقطهای خورد و سیاه
بود که بر روی افتد و نشی پاره پاره و سیاه بود و کاه باشد همچون کنف عیق شود و سبب آن خون سوخته باشد
که از دهان رگها بیرون آید و بسته شود و بسبب ترسی و بخش خون سوداوی باشد علاج فصد قیفال کند و اسهال طبیعت
باشد و بعد از ان ادویه که در کلف ذکر رفت طلا کنند و اگر خال با دویه که گفتیم زایل نشود سوزن در و فرو برند
تا خون آید و نمک و سرکین و بشویند بعد از ان ادویه که گفتیم طلا کنند داء الثعلب سرخ ناخوشی است باشد بسبب برنک
کسی که جذام داشته باشد بسبب بسته شدن باشد که بخارات بدماغ رسد علاج فصد کنند و علق بعضی جای که آثار ان
میگویند بران نهند و شکم را نرم کنند بمطبوخ هلیله و تربد از ابا سرکه و نمک بمالند و اگر کهنه باشد بعد با بون
طلا کنند و باب کر و سوسن بشویند و آب سرد در ستانند و از جایهای دیگر احتراز کنند داء الحیه و آبله ن نه
کم ببرند از قوه و آبله بمانند مرد از بیخ بر روغن گل بپرورده آرد نخود و بیخ نی و استخوان موسیده و قسط و تخم خرزه با

[illegible]

با آب باقلا طلا کنند با مرد اسنج با سرکه زهره گاو و طلا کنند نشتری که بنبت زلال آفتاب بعد اشود و بعد از ان پاک شدن در و
گرمی باقی ماند فصد کنند و بوره ارمنی با سرکه طلا کنند یا آب بوره بشویند و بکشند و طلا کنند پس بوره طلا کنند اما و شیم بعفنه
که مثل و مدلود مانند آن گرده باشد و خواهند که زایل شود با آب گرم و سبوس و بوره بسیار بمالند و علی طلا کنند
و طلا کنند پس با آب گرم و نمک و سرکه بشویند و با زهمان طلا با بوره و کندر و صمغ الوبا و سرکه طلا کنند با سوزن در ان
فرو برند تا خون ازان بیاید و نمک سوده بمالند و بعد از ان ببوره و کندر طلا کنند و مرهم زنگار یا دیگر دیگ بنهند داء الحیه
تا موضع ریش نشود و پس مرهمها بنهند سبل عقد اگر پوست سر کنده شود و در ان چرکها پیدا شود و آب رقیق و مایع با سپیدی
پاک شود علاج آن شربتها و غذا های که مزاج آن تر باشد بخورانند و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان در بینی کشند
و بر سر بمالند و بنفشه و نیلوفر و خطمی و کاسنی بجوشانند و سر بدان بشویند و لعاب بنکو و خطمی طلا کنند و اگر با او سرخی
و خارش باشد سبب استیلاء دماغ باشد علاج او دماغ پاک کنند بحب ایارج و حب بنفشه بعد از ان ادویه طلا کنند
قوبا اگر پوست بشره بغایت خشک شود بسبب او خلط سوداوی باشد علاج هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر
و گاوزبان و بیخ بهمک و ترنجبین بخورند و غذا بنوماشی و نخود و شیره مغز بادام خورند و بعد از نضج شکم براندند
باین مطبوخ هلیله زرد کابلی و سیاه از هر یک سه درم سنا مکی هفت درم سنایج تربد ورق گل بنکو فر تخم
کاسنی بیخ بهمک آنیز یک سه درم اسطوخودوس چهار درم آلوی سیاه پستان از هر یک بیست عدد و عناب
ده عدد مغز خیار چنبر ترنجبین از هر یک پانزده درم بعد از ان مزاج بدن را تر گردانند بمآء الجبن و غذا آب
نیز و حمام روند و بدن را چرب کنند بروغن بنفشه و کدو و پیه مرغ و مغز ساق گاو و از غذا های غلیظ
و غذای که سودا حاصل شود احتراز نمایند و درین مرض جلد و جهد نمایند تا بجراحت انجامد باب ششم در داء الحیه
که موی مثل قلع افتد خوار بسیار باشد که در سر پیدا شود بسبب بخارات که از ماده های بلغمی سوداوی بدماغ
رسد علاج آن پاک گردانیدن بدن را از اخلاط و بعد از ان هر روز سر را بآب و بحامی و برگ چغندر
و آرد باقلا و ورق کنجد و اندکی بوره بشویند تا سر بتراشند و بر وعن گل و اندکی سرکه بمالند با زهره گاو
و لعیبی مینولنا با سرکه طلا کنند داء الثعلب علتی که موی بریزد و اگر پوست نیز با موی جدا شود آنرا داء الحیه
خوانند گویند جهة آنکه این دو مرض در این دو حیوان بسیار واقع شود و سبب شدن این دو مرض
از ماده بد باشد که در بن مویها استفراغ بیابد و غذا از موی قطع کند و این ماده از خون سوخته باشد
علامت او سرخی رنگ و عظم و سرعت نبض و غلیظی قاروره باشد علاج او فصد کنند و شراب عناب

وانار ترش و شیرین نخورند و موضع را با آب سیر بمالند و با سیاه عسل و تخم خردل بکوبند و با سرکه طلا کنند و اگر
بلغم سوخته بود علامت غلبه بلغم باشد علاج بدن را پاک گردانند به حب ایارج و مطبوخ [illegible] و عاقرقرحا
و غرغره بخردل و سکنجبین عنصلی فرمایند و موضع را [illegible] و پوست بیخ سوخته و پیاز
عنصل و بادام تلخ و حب الغار طلا کنند و اگر سودا بود مسهل را کنند مطبوخ افتیمون و اسطوخودوس
و موضع را شیر و پیاز بمالند و کبریت و خردل و فرفیون و صمغ عربی و خاکستر کنف و برگ
سوخته با روغن [illegible] طلا کنند و اگر از صفرا بود علامت زردی موضع و خشکی پوست
و با او تلخی دهن و تشنگی باشد علاج آن [illegible] موضع را [illegible] مطبوخ هلیله با شاهتره
و افتیمون و بعد از آن موضع را [illegible] بمالند تا سرخ شود و سیر بکوبند و با سرکه طلا کنند
[illegible] سوخته [illegible] سوخته و کف دریا بکوبند و با روغن [illegible] بمالند و اگر [illegible]
و برگ [illegible] با سرکه بسایند و طلا کنند [illegible] علاج داء الحیه [illegible] موی بروید
همین علاج بود و در آن [illegible] بدن را به روغن بنفشه و کدو و نیلوفر [illegible] باشد اما اگر
سبب [illegible] باشد روغن [illegible] استعمال کنند [illegible] سوخته و
بر [illegible] سوخته بمالند [illegible] سوخته با روغن زنبق طلا کنند انتثار
گاه باشد که موی به سبب کم بودن [illegible] غذا و نقصان بخار فرو ریزد چنانکه در ساعت [illegible]
که [illegible] از مرض [illegible] علاج آن خوردن
غذاهای که خلطی نیک حاصل شود و استحمام [illegible]
کردن به روغن بنفشه و اگر سبب [illegible] باشد [illegible] علامت این
[illegible] علاج آن [illegible] روغن بادام و بابونه
و بادام سوخته [illegible] طلا کنند [illegible] علاج آن [illegible]
بود [illegible] موی فرو ریزد و چون موی [illegible] علاج آن [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
و باز [illegible] طلا کنند [illegible]
طعام کنند و اگر سبب سستی بدن و فراخی بن موی باشد موی بریزد که ماده متفرق شود علامت

او

او حمل کردن به روغن آمله و مورد و هلیله و مازو باشد با پوست را غلیظ گردانند علامت آن که موی [illegible]
[illegible] علاج [illegible] باشد
[illegible] علامت [illegible] موی [illegible] بلغم باشد [illegible]
[illegible] از غذاهای بلغمی احتراز کنند [illegible]
[illegible] هلیله [illegible]
[illegible] شقوق شعر [illegible]
[illegible] طلا کنند و اگر [illegible] از سودا [illegible]
[illegible] حفظ [illegible] موی [illegible]
حب الغار بمالند و موی [illegible] حب الغار و حب الخضرا و مغز بادام تلخ [illegible]
[illegible] سوخته بمالند و اگر خواهند [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible] و اگر خواهند [illegible] موی [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] طلا کنند و بعد از آن موضع را به روغن [illegible]
[illegible] درم [illegible] بکوبند و بر موی مالند و اگر خواهند که موی [illegible]
و اگر خواهند که سیاه شود [illegible] بر موی مالند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بکوبند و [illegible] بمالند [illegible]
[illegible]
[illegible] خضاب [illegible]
[illegible] از غذاهای غلیظ [illegible]
[illegible]
[illegible] طلا کنند و اگر خواهند [illegible]
[illegible] بمالند [illegible] قمل [illegible]

گردیدن رنگ بدن از حال خود چرا [illegible] علاج آن تقویت [illegible]
خلطهای [illegible] علاج [illegible]
[illegible] سودا [illegible] داروهای گرم [illegible] علامت [illegible]
[illegible] اصلاح غذا [illegible] حمام [illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] حمام [illegible]
[illegible] خلط خوب [illegible] حاصل شود [illegible] گوشت بره و بزغاله و ماهی [illegible]
[illegible] هلیله [illegible] ریاضت [illegible]
[illegible] بکوبند [illegible] بمالند [illegible]
با فراط [illegible] غذا علاج آن [illegible] خوردن طعامهای که
مزاج آن گرم [illegible] حاصل شود مثل گوشت بره و زرده تخم مرغ و غذاهای [illegible] حمام بعد از طعام
و مالیدن اعضا و حرکت [illegible] از غذا [illegible] بود [illegible] جماع [illegible]
[illegible] فندق و پسته و بادام [illegible]
[illegible] بادام [illegible]
[illegible] بکوبند و بادام [illegible] بکوبند [illegible]
[illegible] فلفل [illegible] بکوبند [illegible]
[illegible] بکوبند [illegible]
[illegible] غذاهای [illegible]
[illegible] حمام [illegible]
[illegible] بکوبند و [illegible]
[illegible] بکوبند [illegible]
[illegible] بکوبند و با عسل [illegible]
[illegible] سرکه [illegible]
[illegible] علاج [illegible] ناخن [illegible]
[illegible] علاج [illegible]

از

از تخم کاسنی و عناب و آلو و نبات [illegible] مطبوخ هفت [illegible]
[illegible] و روغن
[illegible]
[illegible] طلا کنند
[illegible] سپیدی [illegible] ناخن [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible] ناخن [illegible]
[illegible] علاج [illegible] روغن [illegible]
[illegible] روغن بنفشه [illegible]
طلا کنند [illegible]
روغن [illegible] و اگر ناخن [illegible]
[illegible] و بعد از آن [illegible] روغن [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] بدن را از آن خلط پاک گردانند و بدن را به روغن بنفشه و کدو بمالند و حمام [illegible]
[illegible] علاج آنست که روغن [illegible]
[illegible] بمالند [illegible]
[illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible] قمل [illegible]
و موم و روغن بنفشه [illegible] بدن را از خلط پاک گردانند و ادویه و غذای [illegible]
[illegible] از غذاهای بلغمی [illegible]
و حمام بسیار [illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] بکوبند [illegible]
[illegible]
و [illegible] بمالند [illegible] علاج آن بدن را [illegible]
[illegible] روغن بادام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روغن [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible]

مازو

کنه دفعل باشد و کند عرق سبب بهری و کننده سودا اخلاط طبع رغسل کودن از جنابت و خوردن شیر علاج [illegible]

تمر هندی با آب انار ترش و سکنجبین [illegible] مطبوخ هفت میوه با آب [illegible]

ریاضت بسیار احتراز کند [illegible] بجوشانند و موضع بدن را بشویند [illegible]

[illegible]

در مسمومات

باب [illegible] در ذکر حیوانات زهردار و دفع ضرر آن مشتمل بر چهار فصل فصل [illegible] در زهر و علاج آن [illegible]

[illegible]

هر یک مثقالی و بنفشه [illegible] بخور کوشت نیم مثقال بخورد [illegible] و کوچی زهر ابسته از ان غشی [illegible]

حاصل شود و علاج او قی کنند و بعد از ان فندق و پسته [illegible] اگر کسی خون [illegible] بخورد او را اصناف

و غثیان و غشی پیدا کرد و علاج بحقنه و مسهل با بلکه قی کردن [illegible] خون در

معده معتدل باشد [illegible] [illegible]

[illegible]

فصل دوم

[illegible]

فصل چهارم

[illegible]

در دفع هوام و طرد حشرات و بهایم یعنی گزندگان [illegible]
جامه خواب بنهند مجموع گزندگان از آنجا بگریزند [illegible]
[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

خاد

فصل در آنچه سبات سهر را فایده کند [illegible]
[illegible]

فصل [illegible]

فصل در آنچه ماخولیا را فایده کند [illegible]
[illegible]

فصل در آنچه سکته را فایده کند [illegible]
[illegible]

فصل در آنچه تشنج را فایده کند [illegible]

فصل در بیان آنچه کزاز را فایده کند [illegible]
[illegible]

فصل در بیان آنچه [illegible]

فصل در بیان آنچه [illegible]

فصل در بیان آنچه عشق را [illegible]

سهر

زهره [illegible]
[illegible]

فصل [illegible]

فصل در بیان [illegible]

فصل [illegible]

فصل در بیان آنچه [illegible]
[illegible]

زهره

بسرشند و طلا کنند دردی زینت کذنجه باشند با آب غوده بر دندان بنهند فایده کند و آنچه کند دهن را از ال

کنند نقره را در دهن کیرند فایده کند [illegible] که بجنبد [illegible] و آنچه بوی دهن [illegible]

[illegible] فایده کند **فصل** در بیان آنچه بوی [illegible]

[illegible]

[illegible]

وعسل و سرکه بلیله بخورند و باخود بردارند فایده کند بیخ الجدان با عسل [illegible] افشانند حاورس

(آنچه قوت جماع آورد) اورا فایده کند **فصل** دربیان آنچه قوه جماع آورد و ذکر را قوی گرداند چون تر با فندق مجفف فایده کند کنجد با پوست در آب

جوشانند آن آب بخورند فایده کند زهره گاو و خون [illegible] طلا کنند فایده کند گوشت بره چون بخورند [illegible] طلا کنند

بر ذکر قوت شهوت آورد و سوسمار را بگیرند و در آب بجوشانند تا مهرا شود [illegible] شهوت جماع دهد

مورچه بزرگ که در گورستان باشد صد عدد بگیرند و در روغن [illegible] وقتی که آفتاب در اسد باشد [illegible] آفتاب

نهند و ذکر را بآن طلا کنند دوغ گوسفند کسی را که مزاج گرم باشد بخورد فایده دهد [illegible] بکوبند تا چون

(آنچه منی [illegible]) غبار شود طلا کنند [illegible] طلا کردن [illegible] سبب آن شود که زن بر مرد عاشق شود **فصل** آنچه منی را زیادت کند [illegible] تخم

او بخورند فایده کند [illegible] با نبات بخورند فایده کند نخود سیاه بخورند فایده کند آنچه ورم [illegible] فایده کند

بخور مریم ضماد کنند [illegible] اسفید [illegible] با قلاب کاسنی کسی را اگر گرم مزاج باشد ضماد کنند [illegible] فایده کند [illegible]

که در آب گل و روغن گل [illegible] ضماد کنند روغن یاسمین [illegible] فایده کند روغن گل [illegible]

روغن مورد با روغن [illegible] ضماد کنند فایده دهد [illegible] فایده کند [illegible] **فصل** دربیان آنچه

(آنچه فتق را [illegible]) فتق را فایده کند کاسنی صحرایی بخورند و ضماد کنند فایده کند لحیة التیس بخورند [illegible] کر از آب بود فایده دهد اگر

درد رحم را فایده کند [illegible] بوستان [illegible] مصطکی و ساذج [illegible] بردارند فایده کند گلنار

کند [illegible] بردارند [illegible] فایده کند [illegible] با زیت بردارند و آن [illegible] بجوشانند و در آب

ان بنشینند فایده کند و آنچه ورم رحم را فایده دهد که از سردی بود فایده کند [illegible] ضماد کنند تخم کندنا

[illegible] در روغن [illegible] بردارند و از بینی بردارند و آنچه [illegible] رحم را فایده کند [illegible]

بردارند [illegible] بجوشانند و در آن بنشینند [illegible]

در آب بجوشانند و [illegible] بنشینند [illegible] مثقال بخورند [illegible] بجوشانند و در آب

زبان بخورند و از بینی بردارند [illegible] بجوشانند [illegible] بخورند و بعد از پاک شدن از

او بنشینند فایده کند آشامیدن آب [illegible] فایده کند [illegible] با روغن گل حقنه کنند و با خود برگیرد آنچه

حیض بخود برگیرد و آنچه [illegible] و با خود برگیرد و آنچه [illegible]

بهم آمدن رحم را فایده دهد [illegible] مرغ و [illegible] شود و از پیش برگیرد

فایده کند [illegible] با خود برگیرد [illegible]

تخم انار [illegible] بکوبند و با شراب [illegible] بردارند و آنچه

مشاق

مشاق رحم را فایده کند مشوی [illegible] پاره و بادکنز را بکوبند و در آن ریزند و بیان حقنه کنند و در

(آنچه بکار دارند آبستنی شوند) فرج دو فرجه بسازند و استعمال کنند **فصل** دربیان داروهای چون بکار دارند آبستنی شوند

تخم انجیر بخورند بعد از پاک شدن از حیض و در [illegible] بسازند و استعمال کنند [illegible] و مشک

[illegible] بعد از آنکه از حیض پاک شود استعمال کند شکوفه یاسمین و مصطکی و ساذج [illegible] و لادن

بعسل [illegible] بعد از آنکه از حیض پاک شود سه روز متعاقب استعمال کند پس از آن مجامعت

(در منع آبستنی) کنند فایده دهد **فصل** آنچه منع آبستنی کند [illegible] منع آبستنی کند حصة الثعلب [illegible]

مضرت [illegible] فرزند متولد شود [illegible] طلا کنند [illegible] آبستنی [illegible]

بخورند فایده کند آنچه بچه را نگاه دارد از افتادن از شکم [illegible] فایده کند

و آنچه زادن را آسان کند [illegible] مثقال زعفران بخورند [illegible] و جلاب

بسازند و بخورند [illegible] جمع کنند [illegible] موی آدمی [illegible]

و جلاب ضماد کنند [illegible] هندی [illegible] آنچه رحم را پاک گرداند [illegible]

با زیت [illegible] بخورند و با خود بردارند و آنچه بچه [illegible] تخم [illegible] با خود بردارد فایده دهد

بخور مریم ضماد کنند بر ناف [illegible] و آنچه بچه را از شکم بیرون آورد [illegible] ساق [illegible] پوست [illegible]

بجوشانند و در آن آب بنشینند نفط با خود بردارد تخم خیار [illegible] با انگور با خود بردارد

(آنچه بچه مرده [illegible]) تخم [illegible] بخورد [illegible] و با خود برگیرد **فصل** آنچه بچه مرده را از شکم بیرون آورد شکوفه خیری

[illegible] بکوبند و با خود بردارند و شکوفه [illegible] بجوشانند و [illegible]

[illegible] و عسل [illegible] و با خود بردارد فایده کند [illegible]

کاهو را

(آنچه مفاصل را سود دهد) و با خود برگیرد **فصل** دربیان داروهایی که درد مفاصل که از جهت گرمی باشد فایده کند [illegible]

ضماد کنند بر مفاصل فایده کند [illegible] افروز ضماد کنند [illegible] در دست نگاه دارد [illegible]

[illegible] و آب کاسنی ضماد کنند فایده

[illegible] و مفاصل را که از گرمی باشد فایده کند حضض مکی [illegible]

و آنچه درد مفاصل که از سردی باشد فایده کند [illegible] ساق گاو [illegible] بخورند فایده کند

([illegible]) [illegible] بخورند و ضماد کنند فایده کند استخوان ساق گاو [illegible] فایده کند **فصل**

دربیان داروهای که [illegible] که از گرمی باشد فایده کند صندل سفید [illegible] تخم [illegible] ضماد کنند

برگ کاهو [illegible] در آب [illegible] فایده دهد روغن شکوفه [illegible] فایده کند

بخور مریم فایده کند [illegible] با روغن [illegible] ضماد کنند [illegible]

([illegible]) [illegible] فایده کند [illegible] **فصل** دربیان داروهایی [illegible]

النسا را فایده دهد [illegible] عرق النسا [illegible] باشد فایده [illegible]

فایده کند [illegible] فایده کند عرق النسا [illegible]

باشد [illegible] ضماد کنند [illegible] فایده دهد [illegible]

[illegible] ضماد کنند [illegible] فایده دهد [illegible] فایده کند

([illegible]) [illegible] ضماد کنند فایده دهد **فصل** دربیان داروهایی که درد [illegible] فایده کند

[illegible] ضماد کنند فایده دهد [illegible] آنچه [illegible]

فایده کند که از جهت سردی باشد [illegible] را فایده کند نخود سیاه [illegible]

فایده

(آنچه ورم گرم را سود دهد) فایده کند **فصل** دربیان داروهایی که ورم گرم را فایده کند گندم چون در شراب [illegible] گندم

در شراب خمیر کنند فایده کند چون نان کنند و ضماد کنند کاهو [illegible] ضماد کنند فایده کند برگ سرو [illegible] فایده کند

صندل سفید آب کاسنی و صندل سرخ و [illegible] فایده دهد و آنچه اماسهای سرد را فایده کند

([illegible]) [illegible] اماسهای بلغمی را تحلیل برد **فصل** دربیان داروهایی که رنگ اعضا را نیکو سازد [illegible]

[illegible]

[illegible] طلا کنند و [illegible] از اول شب تا آخر شب [illegible]

(آنچه آبله و حصبه را [illegible]) روی و گردن باشد زایل کند **فصل** دربیان داروهای که آبله و حصبه را فایده کند آب عناب [illegible]

[illegible] در آب [illegible] ابتداء مرض بخورند شراب نیلوفر بخورند بدن را فایده کند

[illegible] در روغن گل طلا کنند در حمام [illegible] فایده دهد سه روز [illegible]

بخورند [illegible] فایده کند آنچه [illegible] فایده کند [illegible] ضماد کنند [illegible]

[illegible] طلا کنند [illegible]

(آنچه جذام را [illegible]) [illegible] طلا کنند **فصل** دربیان آنچه جذام را نافع باشد [illegible] و در آب [illegible]

[illegible] چهل روز [illegible] فایده

جذام باید کرد که این جذام برطرف [illegible]

(آنچه بهق را [illegible]) فایده کند **فصل** دربیان آنچه بهق را فایده کند [illegible] بهق را [illegible]

کنند [illegible] ضماد کنند [illegible] روغن تخم [illegible] ضماد کنند

آنچه برص را از آن طلا کنند [illegible] ضماد کنند [illegible]

او را بعسل بسرشند و بدان ضماد کنند فصل صحرایی چون عسل بسرشند برص را فایده دهد شاخ گاو کوهی بسوزانند
و خاکستر او را بسرشند و مرهمی درآب با سیند و تا سه روز وصوضع برص را بمالند بساید که آفتاب بر آن بتابد
تا وقتی که عرق کند چون سحر بسته حنین کند فایده دهد فصل در بیان آنچه حمی ربع را فایده دهد سک سیاه چون
بول کنند آن جا چون بول فرو نشیند دیگر بند و از گلول باز نمانکی که تب ربع دارد بر خود ببندد خون خروس
خروس را بگیرند و دو بارچه کتان ببندند و در بازو ببندند حمی ربع را فایده کند استخوان خوک بگیرند و در خرقه
ببندند و صاحب حمی ربع از خود بیاویزد تب او زایل شود بگیرند باز صحرایی را و خشک کنند و استخوانهای او بگیرند
پس استخوان بزرگ بر صاحب حمی ربع ببندند و از خود بیاویزد تب زایل شود استخوانهای که در بال مرغ جروس
آبی باشد چون استخوان جبا او را بگیرند صاحب حمی ربع از خود بیاویزد فایده کند اسقولوقندریون را
بجوشانند و آن آب کسی که تب ربع داشته باشد بخورد فایده کند آب انار ترش هشت وقیه بگیرند و دو
وقیه سکنجبین با هم بیامیزند و بخورند تمر هندی فایده کند تخم خیار با دو دانگ با سکنجبین فایده کند
شکوفه کدو چون بآن ضماد کنند فایده دهد اندوه و برافروختگی زایل کند کدوهای خورد چون در کوزه اندازند
مجنون که خیار خورد و خیار با دو دانگ خورد در سرکه می پرورند و در غذا بر مریض دهند فایده کند آنچه حمی ربع
بلغمی را فایده کند آب انار ترش هشت وقیه از دیگر بند عاقبت را بجوشانند و آب او را بخورند حمی بلغمی را فایده دهد
هشت دارت خروس را جوه را حمی بلغمی بیاویزند فایده دهد اگر کسی را نبهای کهنه باشد بلیمو و بکیرانک ازدهی
کرک با عسل طلا کنند این تب زایل کند و در بال خروس استخوانی که در جیب بگیرند و از کسی که او را تب ترکیب
باشد بیاویزند فایده دهد عاقبت را بجوشانند و آب او با سکنجبین بخورند فایده کند بنفشه صان
ادو سک بگیرند و در گهواره طفلی که آن را تب باشد بنهند تب او زایل شود فصل در بیان آنچه زهرها را
فایده

فایده کند زهره بز کوهی با آب کاهوی صحرایی روزی که آفتاب انتقال کند بحمل نیم مثقال بخورند ایمن شود
از همه زهرها و آنچه زهر کرمانی باشد از بکهنه بخورند بوره که بر لب جوبها روید بر موضعی که مار گزیده باشد
ضماد کنند کرفس را بجوشانند در آب روان آن آب بخورند و آنچه زهر افعی را فایده کند بگیرند بیخ فاشرا را
یعنی فصل ضماد کنند خاکستر شاخهای رز ضماد کنند و همچنین خاکستر شاخ رز با سرکه بر آن موضع ضماد کنند و آنچه
زهر کژدم را فایده دهد بندق هندی بخورند فایده کند سرطان نهری بکوبند و بر آن موضع نهند
یا ضماد کنند و مومیایی طسوجی در شیر گاو حل کنند و بر آن موضع بنهند طلا کنند اگر کسی کرفس بخورد و کژدم
او را بنیش زند در حال دو زیاد در همان ساعت آنکس بمیرد حریری بخورند فایده دهد فصل
در آنچه گزیدن سگ دیوانه را فایده کند برگ کلم را در آب بجوشانند و از آن آب بخورند فایده کند
خاکستر رز با سرکه بسرشند و ضماد کنند فایده دهد آنچه گزیدن زنبور را فایده کند برگ بادرنگ را
بکوبند و بشیره او بیفشارند و ضماد کنند آب رود با ماتریک ضماد کنند گل ارمنی با سرکه ضماد کنند تخم سداب
صحرایی و فلفل جوز با سرکه بغایت ترش باشد بخورند کسی را که افیون خورده باشد فایده کند نیم مثقال
تریاک فاروق با آب سیب و روغن گل کسی را که زرنیخ و آهک خورده باشد فایده دهد زیتون دو درم
نیکو بسایند و در آب بجوشانند و بگیرد روغن بلبان در آن حل کنند و اگر کسی را افای الثمر خورده
باشد بخورد فایده دهد و کسی که بلادر خورده باشد نیم مثقال تریاق فاروق با روغن گل بخورد کسی
صابون خورده باشد فایده کند فصل آورده اند که هر کسی پر از طاوس با خود نگاه دارد هر کسی که او را
ببیند دوست گردد و تابع او شود فصل هر کسی یاقوت با خود نگاه دارد در پیش خلق عزیز و مکرم

باشد و هر گز دارنده یاقوت درویش نشود و محتاج نگردد عقیق که رنگ او مانند رنگ آب گوشت باشد
و بسیار سرخ نباشد از آن نگین انگشتری کنند و در دست دارند غضب او ساکن شود زمرد
هر کسی که انگشتری زمرد در انگشت کند او را همیشه خوشدلی و خرمی باشد چنگال بال خروس
هر کسی که با خود نگاه دارد همه کسی او را دوست دارند هر کسی بوادی بادها از آن شب چهاردهم ماه در باران
جامه ابریشمی بپیچد و در زیر سر نهد هر چیزی که خواهد ببیند هر کسی که ستاره روشنایی از خود ببازد
عزت و جاه او بسیار شود سهی که آن ستاره خورد است نزدیک بقطب شمالی باشد هر کسی با او نگاه
کند او را مار و کژدم نگزد و الکتمکت هر کسی که پاره با خود نگاه دارد همه کسی او را دوست دارد هر کسی که
اثرا با خود نگاه دارد بر دشمن غالب شود هدهد هر کسی با خود
نگاه دارد بر دشمن غالب شود و همه کسی
او را عزیز دارد والله اعلم
بحقیقة الامور تمت
تمام شد رساله تب
در شب سه شنبه
هفتم ماه جمادی
الآخر سنه
۱۰۷۶

کتاب طب

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد حکیمی را که بتوانائی حکمت و کمال صناعت رحمت واقع انواع امراض و رافع اصناف اعراض است جلت آلاؤه

و درود نامعدود رسولی را که حاوی رسالت زبده نبوت طبیب عیوب شفاعت صلی الله علیه وآله واصحابه الی یوم التناد اما بعد

چنین گوید بنده ضعیف و کمینه نحیف المستغنی بشافی ناصح الحب یوسفی بن محمد بن یوسف الطبیب ستر الله عیوبه که چون بتوفیق حضرت فیاض رساله علاج الامراض که علاج هر مرضی و دوای هر مرضی در وی مذکور و مسطور است

صورت اتمام و انتظام یافت ...

[illegible]

گرانی سر و بسیاری خواب و فربهی تن از جمله علامات است [illegible] قسم [illegible] در عفونت شده است و در کار تو زین حادثه [illegible]

هر روز زمستان بلادر [illegible] از این بلادر [illegible] فلفل دار فلفل [illegible] مثقال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ناخنک [illegible] در چشم [illegible] پیدا باشد • از بهر [illegible] باشد • چیزی که در این مرض بود فایده مند • و در بعضی [illegible]

روشنایی بخشد • صفت روشنایی [illegible] سوخته [illegible] مسقول از هر یک دو درم فلفل و دارفلفل و زعفران و شیح حنظل

از هر یک ربع درمی زنگار و حجر سقوطری [illegible] از هر یک [illegible] درم اقلیمیا یکدرم همه را کوفته و بیخته کنند تا همچو غبار شود

[illegible]

باید سخن گوش کینه سا باید • از خوردن تخم خرفه کی رود علاج • و هر که بدبت اگر مرض باشد [illegible] درد دندان حدوث این مرض

[illegible] دندان [illegible] رطوبت [illegible] علاج [illegible]

[illegible]

و زنجبیل و فلفل از هر یک دو مثقال و نبات شش مثقال [illegible] همه را کوفته و بیخته بهم آمیخته [illegible]

[illegible]

آلمخ [illegible] سوداء [illegible] علاج [illegible] معده [illegible]

[illegible]

از آن می رفتن ... بولست بعد از وقوع سقطه یا ضربه بر پشت از جراحت **شعر** ای کشته گرفتار تقطیر البول • زانکه ...

منی و زنی علاج اطریفل ... • ورشام و صباح ... حب بالبول بند شدن بول چون از سردی مزاج بود علاج ...

... **شعر** ... • برسوء مزاج سرد باید جو ... • بو ...

اجلیل • اگر از بورت ارضی ... بصورت ... از خلیل ...

... جوان با آب ... **شعر** ... بود ده ... دور ...

... • صفت ... • بر روز ... قرص ...

... **سلسل البول** چون از ...

شعر چون از سلسل البول ... • ...

بود علامتش ... • ...

[illegible]

اختیار نمایند و چون دو ساعت گذرد مرغذا ... صفراوی مذکور شد خورند و ... [illegible]

سهل که در عقب ... [illegible]

[illegible]

درزگاده

علاج کلف که مردم ... [illegible] ... و نقطهای ... رنگ بر ظاهر بود ... [illegible]

شدن ... [illegible] ... تخم ترب و قسط و مغز تخم ... [illegible]

[illegible]

بهقی که سفیدی ... [illegible]

[illegible]

بسیاهی زند سرخ آمیز نیکوتر بود و در شام مانند [illegible] اما [illegible] امتحان وی آنست که سوزن را تافتی [illegible]

[illegible]

وطبعت وی بغایت گرم بود حجر الحیة دو نوع باشد [illegible]

[illegible]

حجر النمر [illegible]

[illegible]

[illegible] یاقوت لعل مروارید کهربا [illegible]

[illegible]

[illegible]

خف علایی

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب الحكمة لابقراط هذا ما انتهى الينا من ترجمة كتاب الابقراط علم البو[illegible] الذي وجد في قبره قبل ما حوز ابقراط الوفاة امران يجعل هذا الباب المكنونة في قبره لئلا يطلع عليها احد فلما امر قيصر بعمارة قبره واحب ان يعلم من صاحب هذا الباب على حاله ام تغيرت فنبش فوجد في قبره لئلا تطلع عليها احد فلما امر قيصر بعمارة قبره واحب ان نعلم من صاحب ما في حاله تغيرت [illegible] فوجد في قبره الحقة فحمله الى قيصر فدفعه الى امينه واول الكلام ان قال الاول ان وضع على صدره فاعلم انه يموت الى ثلثة وعشرين يوما ولا سيما ان كان في مرضه يتغيب بمجرى به الثاني واذا كان في ركبتي المريض كلتيهما ورم اسود شديد عظيم فاعلم انه يموت الى ثمانية ايام لا سيما ان كان في بدء مرضه يعرف عرقا بثرا الثالث واذا كان على العرق الذي في رقبته الذي يولد النوم بثرة وعليها كهيئة الغبرة فاعلم ان ذلك المريض يموت في يوم الاثنين وعشرين يوما من يوم مرضه وآية ذلك انه يعطش عطشا شديدا الرابع واذا كان على اللسان بثرة كالبقة من الذباب التي يقال لها ذباب الكلب فاعلم ان صاحبها يموت في يومه وآية ذلك ان يشتهي في ابتداء مرضه الاشياء الحارة في طبيعتها الخامس واذا كان على بعض الاصابع بثرة صغيرة سوداء شبيهة بالكرسنة او وجعت فاعلم ان صاحبها يموت في يومين من مرضه وآية ذلك انه يعرض في ابتداء مرضه ثقل البدن السادس واذا كان في ابهام اليد اليسرى بثرة صغيرة شبيه الباقلي كدرة اللون لا توجع فاعلم ان المريض يموت ستة ايام من مرضه [illegible] وآية ذلك ان يكون في ابتداء مرضه يختلف اختلافا كثيرا احمر السابع واذا كان في الاصبع الوسطى من الرجل اليمنى بثرة لونها لون رمل الضاحة فاعلم ان صاحبها يموت في الاثني عشر يوما من اول مرضه وآية ذلك ان يشتهي في بدء مرضه الاشياء الحريفة بشهوة شديدة الثامن واذا كان اظفار الاصابع كدرة اللون وفي الجبهة بثر [illegible] فاعلم ان صاحبها يموت الاربعة ايام من بدء مرضه وآية ذلك انه يكون كثير العطاس كثير التثاوب من اول مرضه التاسع واذا كان في ابهام الرجلين حكة شديدة وكان لون الرقبة كدرا احمر فاعلم ان صاحبها يموت في اليوم الخامس من مرضه قبل نصف النهار وآية ذلك انه يقول في بدء مرضه قولا كثيرا العاشر واذا كان على جفن المريض بثرة احداهما سوداء والاخرى كدرة والثالث في السرة فاعلم ان صاحبها يموت الى سبعة عشر يوما من اول مرضه وآية ذلك انه يكون في بدء مرضه كثير التزاق الحادي عشر واذا كان على جفني احدى العينين بثرة كدرة اللون فاعلم ان صاحبها يموت الى يومين من مرضه وآية ذلك انه يكون في مرضه ينام يوما بعد كثير الغسل الثاني عشر واذا سال من منخر المريض دم يضرب الى الشقرة وظهر في يده اليمنى بثر مريض لا يوجع فاعلم ان صاحبها يموت الى ثلثة ايام من اول مرضه وآية ذلك انه لا يشتهي الطعام الثالث عشر واذا ظهر في فخذ اليسرى من المريض حمرة شديدة لا يوجع فاعلم ان صاحبها يموت الى خمسة وعشرين يوما من اول مرضه وآية ذلك ان يجد في بدء مرضه حكة شديدة ويشتهي الحامض البقول الرابع عشر واذا كان خلف الاذن اليسرى بثرة فاعلم ان صاحبها يموت الى اربعة عشر يوما من اول مرضه وآية ذلك

انه يشتاق في بدء مرضه الى شرب الماء البارد وسواد شديدا الخامس عشر واذا كان خلف الاذن اليسرى بثرة جاسية بيضاء فاعلم ان صاحبها يموت الى عشرين يوما من اول مرضه في تلك الساعة التي ظهرت فيها بثرة وآية ذلك انه يسول [illegible] بولا كثيرا السادس عشر واذا كان خلف الاذن اليمنى بثرة حمراء حادة شديد حرق النار في عظم الباقلي فاعلم ان صاحبها يموت سبعة ايام من اول مرضه وآية ذلك انه يتقيا في اول مرضه قيئا كثيرا السابع عشر واذا كان تحت اللحية بثرة حمراء في عظم الباقلي المصرية فاعلم ان صاحبها يموت الى اثنين وخمسين يوما من اول مرضه وآية ذلك انه يتقيا في بدء مرضه فيئا كثيرا الثامن عشر وقد يعرض لبعض الناس وجع في الحلق فاذا عرض ذلك لصاحبه ظهر به في المرفق بثرة كدرة اللون حول [illegible] فاعلم انه يموت في اليوم الخامس من ايام مرضه وآية ذلك انه يشتهي الشراب وشربه التاسع عشر واذا كانت على الجانب الايمن بثرة لا توجع كدرة اللون فاعلم ان صاحبها يموت لتسعة ايام من اول مرضه قبل طلوع الشمس وآية ذلك انه يكون في بدء مرضه كثير التثاوب العشرون واذا كان تحت الابط الايسر [illegible] كدرة اللون في عظم السفرجلة فاعلم ان صاحبها يموت الى خمسة عشر يوما وآية ذلك انه يعرض له في بدء مرضه نوم كثير ثقيل الحادي والعشرون واذا كان على الكعب بثور كثيرة سواد فاعلم ان المريض يموت الى ثمانية وعشرين يوما من اول مرضه وآية ذلك انه يشتاق في اول مرضه الى برد الهواء الى الاطعمة الباردة شوقا شديدا الثاني والعشرون واذا كان على الصدر الايسر [illegible] سوداء فاعلم ان صاحبها يموت الى اربعة ايام من اول مرضه وآية ذلك انه يعرض له في يوم اصابت مرضه حكة شديدة في عينيه لا يستقر من حكتها الثالث والعشرون واذا كان في وسط الرأس بثرة كالجوز سوداء لا توجع فاعلم ان صاحبها يموت الى اربعين يوما [illegible] في اول مرضه وآية ذلك انه يعرض له في الاول شهوة البطيخ وعسر البول واذا كان تحت الرقبة بثرة وفي الجفن الاسفل من العين اليسرى بثرة بيضاء فاعلم ان صاحبها يموت في احد وعشرين يوما من اول مرضه وآية ذلك انه يعرض له في بدء مرضه شهوة شديدة لهذه البقول [illegible] تم [illegible] وجدت في قبر ابقراط الحكيم

في حقة العاج

[illegible]

قرابادین [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق لكل داء دواء و اودع الحشايش منافع المفردات والمركبات لحفظ الصحة والصلوة والسلام على نبينا وسيدنا محمد [illegible] الاصفياء وخاتم الانبياء وعلى آله الطاهرين اما بعد بنابر التماس [illegible] این کلمه چند در بیان بعضی مفردات در کتاب مرتب کرده و مقاله [illegible] معتمد علیها مسطور ساخته و هو الموفق والمعین مقاله اول در مفردات مشتمل بر پنج باب باب اول در حبوبات باب دوم در [illegible] باب سیم در فواکه باب چهارم در بقول باب پنجم در مفردات از هر جنس باب اول در حبوبات گندم بهترین حبوبات و موافق ترین بطبع انسان و خوبترین وی آنست که نو باشد یعنی پارینه نباشد و در رنگ زردی و سرخی و سفیدی میانه بود و فربه بود و ظاهر [illegible]

[illegible]

تدبیعا بر برکی برکیرد و قدری کافور
ماند فتیله بنرند و در میان ... مانند فتیله
نهد و ... بر کیر و کافور و ...
کنند بعد از آن بلحم ... تنبوز نیبند
کیرد مانند شمع تبوز ...
بیرو کافور ...

و از ادرار بول کند و بر آورد و تولید خلطی کند که مستعد عفونت و مولد حیات بود **سنجل** بی سرد است در آخر اولی و بعضی گویند
درم خشک است در آخر دوم و قابض حلو ... سرد و تر گفته اند و بعضی معتدل در سردی و گرمی گفته اند و خاصیت او قابض تر بود
و مطلی بی مقوی معده و دافع تشنگی بود و در تقویه معده ... از طعام فتنی کند و بعد از طعام
اطلاق بو ... مقوی دماغ باشد **تفاح** سیب شیرین قریب باعتدال بود و ترش آن بسردی و خشکی مایل باشد هر دو نوع مقوی
دل و معده بود و امعا و منع قی کند و گفته اند انتفاع للقلب والسفرجل للمعده والرمان للکبد والکمثری ...
کمثری بعضی از مردم گفته اند معتدل باشد و بعضی بارد و رطب و بعضی بارد و یابس آنچه ... بود ...
... بعد از آن ... از سبب ... اما خلطی که از و متولد شود قابل عفونت بود بخلاف بی و مقوی دل و معده بود و حبس مواد
... **شمش** زرد آلو سرد و تر است در دوم خون تر از و متولد شود سریع العفونت ...
... تولید حیات کند ... **خوخ** شفتالو سرد و تر بود در آخر ثانیه مولد بلغم
و حیات بلغمی بود و با معده ارزد و آلو بهتر بود و مشتهی طعام بود و مقوی باه و مقوی باه هر مردم گرم و خشک مزاج ...
در دفع حرارت معده ... سرد مزاج در عقب آن ... با ... خورد ...
... **اجاص** آلو سرد و تر بود در درجه اول ثانیه و تر بود در آخر آن ... سهل صفرا بود ...
... اما ... معده بود خلط مائی از و متولد شود ... جمع ...
زایل کند **ریباس** سرد و خشک در دوم و بعضی گویند در سیم حرارت ... صفرا و مقوی معده باشد و قاطع
غثیان و قی و اسهال صفراوی بود آب وی با حره ... **باب چهارم در بقول و لغات** حرارت ... بود ...
... سرد ... معده و ... خفقان ...
... **طرخون** ... سرد بود در اول و خشک بود در دوم ...
... بود خفقان که ... گرم باشد و مقوی معده ... گرم خاصه ... طلا کنند ...
برغست گرم و خشک است در دوم ... مسهل ...
... در منهاج آورده ... در ایام ... آب ...
بسیار خوردن ... مولد سودا باشد **کرنب** ... مایل بود باعتدال و بعضی گویند ... در اول خشک ... در دوم ...
خون را غلیظ گرداند ... **کراث** ... گرم بود و خشک ... اسهال ...
و محرک باه بود ... آب ... صلابت و ... ورم را فایده دهد ... دندان ... وقت باه و معده را مضر بود **بصل**

خوانست که آب را شیر گرم
... ۹۹ تازه
...

ترم بلوبد و بتوعی در
دیگ افکند که کسی ... بلند
فی الحال ... بلند

بیاز گرم بود در آخر سیم و خشک باشد در دوم و بعضی گرم و خشک در چهارم و سیم گفته اند و چون ... رطوبت فضلیه ... بعضی نزد ...
دوم و سیم گفته اند پخته وی غذا بسیار دهد و مشتهی بود ... مقوی باه بود نافع بود در ... فی الحدیث من اکل ...
ارض ... اللغه ... ولکن المراد منها البصل النحل ... وی جهت ... آب ... بود و کوفته
وی را ... و داء الثعلب و ... سگ دیوانه و ... طلا کنند نافع بود و دماغ ... آورد
و بسیار خوردن آن ... **خس** کاهو گفته اند افضل بقول بود و خونی که از و متولد شود بهتر بود از ... از بقول
دیگر متولد شود سرد و تر بود در سیم ... طلا کردن مفید است و ... بود ... **سرمق**
سرد بود در اول و تر در دوم طبعت را نرم گرداند جهت تپ و یرقان مفید بود **سلق** چقندر گرم و خشک بود در اول و بعضی
سرد و تر در اول گفته اند ... رطوبتی بود ... بود و محلل و ملطف ... و طحال بود غذا اندک دهد با معده
مناسب نبود و غثیان آورد و عصاره او قاتل قمل بود ... داء الثعلب
و کلف و ... طلا کنند مفید بود **سلجم** گرم بود در دوم و در اول تر گفته اند و تر در اول ... غذا بسیار
دهد و مولد منی ... بول ... طعام ...
ترب ترب گرم بود در اول و تر در دوم و گرم و خشک ... گفته اند ...
هضم شود ... **بخل** ... تر بود ...
اگر ... راجلا دهد و خوردن نافع بود ... استسقا ...
... **فجل** در مفردات ... بر ترتیب حروف تهجی **ادرخ** معتدل بود و بعضی گرم و خشک در اول گفته اند ...
... سرد ... گرم و خشک در دوم ... سیم ...
... کنند ...
و اگر ... **ترخون** سرد و خشک باشد در دوم قامع صفرا بود و تقویت ... دل ...
... **اسپاناخ** گرم و خشک بود ... طلا کنند نافع بود ...
... شود ...
... **بادروج** گرم و خشک بود در اول و بعضی گفته اند در دوم منفح و ملطف و محلل بود ...
... بوی ... گرم بود ... طعام ...
در دوم گرم است و خشک در آخر اول ... مصدع باردو ... بسیار ... کننده

... سیاه
... سوده ...
... بعد از
... خشک کردن و ... ساویدن
... اولیس ... نام ... ابر
پوست آهو نویسد و از
... پوست نوشته ...
... دانی سازد چنانکه ...
... داخل سرمه دان باشد
هرگاه که از آن در چشم
کنند کسی ...
اسماالنبت بسم الله
و بالله ...
...

نرم بلوبد ...
...
نارنج ... آتشی
...
... که موجب خنده باشد
این جنایت که از آن شراب
...
کرده باشد ...
زیر خوانی که در آن طعام
خورند بر زمین ریزد
هیچ کس طعام خورد از

والکر ...
خرکوش در مجلس ... آتش
افکنند از حاضران عملی
چند واقع شود که موجب
خنده باشند ...
...
بندی بیهوش کرد ...
باز کنی بیهوش آید
اکر ...
در کوش خر ... بیهوش
کردد
اکر خورده
چینی را اکر ...
... بریسمان ...
و خشک کنند ...
توان برید ... و اکر
...
با برزک در ...
بر بازوی ...
آن خواب نتواند کرد
و اکر دهی کربه را بر ...
جرب کنند و ...
سر دوغ ببازی کنند

و ... نافع باشد اما ضاد کردن وی در وقت ... برا که وی بخلاف ... فضلات ... و در طبع وی
... بود ... روغن زیت ... **...** کرم و
باشد و مولد سودا ... روغن ... بادام ...
طلا کنند نافع باشد **حماض** سرد و تر بود در سیم ... طلا کنند نافع بود و منع ...
... التهاب معده ... **زنجبیل** ...
... طلا کنند تحلیل کند ...
... **...** تازه ... نافع باشد
... طلا کنند ...
... معتدل باشد ...
... صفرا باشد ... مسهل صفرا و مقوی معده
... **...** سرد و خشک بود در دوم ...
... کرم بود و تر در اول ...
... **حب** ...
...
...
...
... **...** ...
...
... کرم و خشک در سیم تریاق ...
... **جزر** ...
کرم و خشک در دوم ...
نافع ... کرم ...
... **کرفس** ...
کبوتر کرم ...

عقرب

بکیر ... خرکوش
... کربه سیاه
... سوده ... سه
... بعد از
...
...

عقرب ... نافع باشد ... نرم سوده ...
... **خشخاش** سپید سرد و خشک بود در دوم و سیاه در سیم ...
و ... **حزنبل** کرم بود و با اعتدال ...
و ... عرق النسا ...
...
... سرد و خشک در دوم قابض ... سیلان ...
حرف الدال دارچینی کرم و خشک در سیم ... عفونت باشد و مفرح ... مقوی معده باشد ...
...
بوست ...
...
... **...** کوشت وی معتدل ...
کردانند **حرف الذال** ذهب معتدل بود ...
...
... **...**
...
و ...
... **رازیانه** خراسانی معروف بود ...
...
...
...
...
... **زوانه** زعفران کرم بود در دوم ...
...
... **زنجبیل** کرم بود ...
... **...** ...
...

در بیان چیزهایی که ...

سپستان معتدل بود سینه و حلق و شکم را نرم کند و تشنگی بنشاند سماق گرم بود و تر در اول ...

و حرارت ... صاف ... زیاده ... سبز ... نرم گرداند و با معده موافق بود ...

سرد بود در دوم و خشک در سیم قابض بود و معده را دباغت دهد و سکین تشنگی ...

دندان ... در د ساکن شود ... بود که رگ ... بود و طبیعت ...

[illegible]

و ما ... نافع بود و اگر عضوی از وی ... خاکستر وی ... خون ... باز ایستد ...

... استخوان ... بیرون ...

... بهترین آن بود که سفید و سبک بود ...

بود مقوی دل و معده و نافع ... صفرا ... خفقان ...

[illegible]

هر یک بمقدار فلفل و در
سایه خشک کنند و بوقت
حاجت از آن چهار یکی درد مال

[illegible]

... آب قند اضافه کرده بقوام آورند

... جهت اسهال معتدل بود ... بقوام آورند

ویکمن قند را اضافه کرده بقوام آورند

... قند بمقدار اضافه نمایند و بقوام آورند

... باشد ... اضافه کرده بقوام آورند

آورند معتدل بود ... اضافه کرده بقوام آورند

[illegible]

[illegible]

رنگ

از هر یک یک درم صبر سقوطری ماییده از هر یک نیم درم و مامیران ... زرد چوبه از هر یک ... پوست بلیله زرد چهار درم و نیم [illegible]

[illegible]

بحمد الله ... تمام شد قرابادین ملا غیاث الدین محمد
طبیب قدس سره در شهر جمادی الثانی
کاتب العبد ...
١٠٧٢

رساله مجمع الصنایع

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس بی قیاس بدایع الاساس حضرت صانعی را که مجموعه وجود جمیع موجودات نقطه از پرتو آثار صنع و کمال قدرت اوست [illegible]

[illegible]

دقدری از سفیده بیضه از سران بر گیرد و دست در آن مالد پس نوشادر اضاف کرده باشند و کوفته و بیخته و در میان

ایض مسحوق سکوکش کنند و سر آن باز نگاه دارد و سر آن بپاره گل تر بنهند و بگذارد و در آنجا بگیرند تا حل شود بعد از آن چون

حل شده باشد در ظرف آبگینه کنند و نوشادر محلول و دو انبیق شیشه بر سر آن کنند و نگرت کنند پس بشوید بآب گرم

یک ساعت بعد از آن ترنجی بستانند و سروی او برگیرند تا همچون بوته بماند و آنچه میان ترنج است بیرون آورند

و در ترشی ترنج بکند و آن بار در ترنج کرده از سر آن برگرفته بود باز بجای خود نهد و بدوزد و آنکه بستانند باز اندرون پاک و در آن تکه

و بریسمان سخت کنند بعد از آن گوی از زمین بکنند و یک گز و زبل اسب تر و خشک بوزن یکدیگر در آن حفره کنند و آن ترنج

در میان زبل نهند و تغاری بر سر آن حفره نهند و از گونه و بر سر آن خاک بریزند پس چهل روز رها کنند و بعد از آن بیرون آورند

لولو حل شده باشد چون بر دفعه برگیرند بطلقم از زجاج یا از نقره در ظرف کنند از آبگینه و بسر و دیگر برمی آمیزد تا آمیخته

گردد پس جامه پادزهر ابریشمین بستانند و بقدر سر انگشتان دست بدوزند و در دست بگیرند کنند و چند از آن جامه

ابریشمین بیاورند و در کف دست چپ بنهند و بعد از آن بیاورد و از آن چند آنکه خواهد در کف دست چپ مالد تا یک

گرد شود پس سوراخ کنند بسوزنی از نقره و در او برد از میان دو قدح آبگینه کرباس باشد سر

...

فصل دوم عمل لولوی کلان

...

فصل سیم عمل مروارید در

...

[illegible]

بیرون آید ان شاء الله تعالی **فصل چهارم** نوع دیگر در جلا دادن مروارید که تباه باشد صابون و نمک اندرانی و آهک ... بوزن

راست بسایند و در ظرف آبگینه کنند و آب شیرین در روی ریزد و دانه دانه مروارید در وی افکنند و بر آتش نرم نهند ...

[illegible]

ابگینه یکصد و پنجاه درم سرنج سه درم سیم سوخته چهار درم باهم بگدازد و زنگار جلی اسپید و پس باز زیر بار کنند و با بلور اندر کوره
نهند تا بگدازد که لطیفست باب نهم اندر ساختن رنگهای فرنگی و بطانه چینی و این بهترین رنگهاست و ستوده است در زنگار
و غیره بکار آید و بطانه چینی سه فصلست و رنگی که ستوده است یکنوع و در چهار فصل بیان میشود ان شاء الله تعالی فصل اول ساختن گونه
فرنگی که نا هموار و ستوده است و بسیار جا بکار آید [illegible] بشیره دار ده جزو و [illegible] سه جزو و زرد چوبه
یکجزو و چوب بقم دو جزو و سپند سوخته یکجزو و آب انگور شیرین ده جزو و جمله را نرم کنند و خورد بسایند پس در هاون
[illegible] کنند و [illegible] سه جزو آب در وی کنند و سه شبانه بگذارند تا نیکو نرم شود و بعد از سه شبانه روز یکجزو نوشادر سوده
دران ریزند و با آتش نرم بجوشانند چهار جوشی بزنند بعد از ان اخلاط جمله از میان آب بیرون آورند و صاف کنند و پنج جزو
نبات دوباره درین آب اندازند و بجوشانند تا بقوام آید [illegible] اخلاط [illegible] از دیگ بیرون آورده بگذارند تا سرد شود
در شیشه [illegible] کنند و وقت حاجت اگر در نقاشی [illegible] بکار رود مانند لعل سیلان باشد و قلم را بگدازند و در تقالب طلا
اطلسی و غیره بران تقالب زنند چون [illegible] بود ورق زر [illegible] بالای او چسبانند [illegible] و لطف [illegible] و
اگر زر هم بچسبانند نیکو بود و در بطانه چینی بلا مثال باشد و بسیار جا بکار آید فصل دوم در صنعت بطانه که ستوده است
بهار و آهن سوخته که از تنه آهنگران می افتد و برنگ گردن طاووس می باشد یکجزو و صاف کنند و با نیز بسازند و در صلایه
اندازند و با روغن نارگیل چندان بالند که چون [illegible] بر سر آتش نهند در میان ظرف آهنین و چندان [illegible] بزنند
که روغن در وی نماند انگاه [illegible] مانند [illegible] اسبوزانند تا [illegible] خاکستر شود و بعد از ان بهاره نارگیل [illegible]
با پوست [illegible] اسبوزانند تا نیک خاکستر شود و بعد از ان بهار دن [illegible] آورند آهنین [illegible] اسبوزانند
تا نیک سوخته شود پس بهار و طلق سیاه [illegible] چندان بکوبند که چون سرمه گردد و ده جزو ازین طلق و دو جزو نمک ساجی
در بوته کنند و [illegible] محکم کنند و بر وی [illegible] تا [illegible] شود و بعد از ان بهار و [illegible] اسبوزانند تا نیک سوخته شود و نیکو صلایه
کنند تا غبار شود و بعد از ان دو جزو از ان روغن [illegible] و یکجزو [illegible] سوخته و یکجزو نارگیل سوخته و [illegible]
سوخته و یکجزو طلق سیاه [illegible] پنجم جزو استخوان [illegible] سوخته [illegible] و چندان صلایه کنند که مانند غبار [illegible]
شود و انگه یکجزو گونه فرنگی که ذکر آن کرده شد و دو جزو [illegible] صلایه کرده و یکجزو [illegible] و ده جزو روغن کمان [illegible]
جمله داروها را در هاون آهنین کنند و چندان بکوبند که [illegible] نتوان پاک کردن بعد از ان اگر نرم خواهد جهت [illegible]
کاری روغن کمان [illegible] کنند و در میان [illegible] هموار کنند [illegible] و در آفتاب [illegible] و در میان خانه
[illegible]

پس در آوند [illegible] کنند در نسخه نوشته بود

[illegible]

کاغذی بر آن نهد تا از غبار محفوظ ماند چنانکه بگذارد که اگر [illegible] بر و زنند فرو ریزد آنگه [illegible] کنند چون هموار گردد
طلق [illegible] محلول و [illegible] و بلور سوده چون حریر در میان [illegible] کرده اما چنان باشد که این دارو از [illegible]
کنند در بطانه بمالد چند انکه جلا برد و مانند آینه چینی گردد و در ان توان دید و بغایت سخت باشد این را بطانه اصلی گویند که
معروفست و ستوده است [illegible] انکه از غبار نگاه دارد که بسیار جا بکار آید ان شاء الله تعالی فصل سیم در ساختن بطانه که
او را رنگ فیروزه خوانند که چون سنگ سخت باشد و جلا پذیرد و با آب خراب نشود بهار و زنگار فرعونی ده جزو و [illegible]
و دو جزو روغن کمان دو جزو و اول زنگار را چندان صلایه کنند که غبار گردد و بغایت نرمی و انگه با روغن کمان [illegible]
در صلایه [illegible] بعد از ان [illegible] را صلایه کنند بطریقی که گفته شد و در ان [illegible] داخل کنند چنانچه [illegible] مذکور در صلایه
[illegible] بتوان [illegible] هم بگذارد تا [illegible] هر جا که خواهد بکار برد و [illegible] چنانکه [illegible] شد و جلا همان طریقست که گفته شد
از فیروزه فرق نتوان کرد و با آب خراب نشود و درخشنده و براق باشد این حکم [illegible] فصل چهارم در بطانه [illegible]
ساختن گونه فرنگی سه جزو [illegible] و یکجزو [illegible] یکجزو و روغن کمان یکجزو و نیم چندان صلایه کنند که یکذات شوند و اگر
روغن کمان [illegible] یکجزو و نیم سنگ سلیمانی بر وا فزایند و در صلایه تغییر نکنند و بکار برند که طاووسی [illegible] مانند سنگ
جلا دهد و [illegible] و براق شود و با آب خراب نشود باب دهم در ساختن تیغ فرنگی چنانکه چون کاغذ [illegible] و دیگر جای
بران باشد که آبگینه را ببرد و در ضمن [illegible] و آن چهار نوعست [illegible] و فصل [illegible] بهار [illegible] نعل اسپان [illegible] زیر سم
اسپان سوده گشته باشد چند انکه خواهد برم نهد [illegible] خواهد از ان بسازد و هر بار که آنرا از آتش بیرون آورد کار [illegible]
باز در آتش خواهد برد [illegible] آتش [illegible] آب [illegible] سرد کنند و همچنین عمل کنند [illegible]
[illegible] زمین بردارد و آبگینه بردارد هر دم [illegible] تمام شود [illegible] باشد که بر مثال کاغذ توان [illegible] و براق باشد و در مراز
[illegible] فصل دوم در ساختن تیغ [illegible] که بغایت لطیف بود بهار و پنج سیر آهن [illegible]
و دو قرص بسازد و چندان سوراخ [illegible] و در ان دو قرص کنند پس بهارد چهار درم قلعی و دو درم [illegible]
و دو درم زیبق [illegible] و دو درم [illegible] و دو درم [illegible] و [illegible] سرب [illegible] بلکه از چون [illegible]
[illegible] را [illegible] کنند و در ان رخنه و سوراخهای آهن ریزد [illegible] و طبق آهن را [illegible] برهم نهند و دو [illegible]
آنرا [illegible] بگیرد و محکم وصل کنند و در آفتاب [illegible] بعد از ان در آتش اندازد و [illegible] و بیرون آورد
و [illegible] بدو هر بار در آتش برد و بردارد و بکوبد چنانچه [illegible] و طبق [illegible] باشد اگر خواهد از ان تیغ
[illegible] بسازد و اگر خواهد کارد [illegible] و این عمل [illegible] برابر بود و [illegible]
باب یازدهم در ساختن تیغ و [illegible] چون [illegible] از ان [illegible] زخم [illegible] و دیگر [illegible] دران

جزو
[illegible] هلاک شود و آن چهار نوعست در دو فصل فصل اول بهار آهن نرم ده جزو و [illegible] سوخته سه جزو و [illegible] سوخته [illegible]
[illegible] در بوته بزرگ کنند و [illegible] قوی بگدازد چون [illegible] کرده [illegible] بر [illegible]
سوده هم بدین طریق سه بار برین آهن عمل کنند بعد از ان هر چیزی که ازین آهن بسازد چنانکه تیغ و کارد و حربه و [illegible]
و آنچه خواهد از ان بسازد و هر جا که جراحت کند [illegible] هلاک شود فصل دوم در آب دادن که چون [illegible]
گردد [illegible] در ان هلاک گردد و اگر [illegible] یکساعت [illegible] بیارد [illegible] و خاک [illegible] در آب بکوبد [illegible]
[illegible] بعد از ان [illegible] در آب [illegible] را در آب [illegible]
[illegible] و [illegible] بعد از ان [illegible] باب دوازدهم در آب دادن چنانکه [illegible] توان دید و بران
[illegible] آب [illegible] بگذارد [illegible]
بلور و آن چهار نوعست در چهار فصل فصل اول [illegible] یمانی و نوشادر [illegible] و [illegible] کنند و در آب بگذارد و آب
[illegible] فصل دوم در آب دادن [illegible] چنانکه [illegible]
دهد بکار رود [illegible] و هر چه خواهد [illegible] توان دید ان شاء الله فصل سیم در آب دادن که چون ببرد [illegible]
بلرد طلق [illegible] بر وی ریزد و بول حمار [illegible] بغایت خوب بود [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible] و [illegible] آب [illegible]
[illegible] فصل چهارم در آب دادن که چون [illegible] شود و [illegible]
[illegible] بول حمار و آنچه خواهد [illegible] و باز [illegible]
بول خار [illegible] باب سیزدهم فصل اول
در رنگ کردن بلور اگر در باب دوم گفته شد [illegible] هشت نوع رنگ کردن گفته شد ان شاء الله
در رنگ کردن بلور بهار و بلور صافی و نگینها بسازد [illegible] در آتش [illegible]
بر گیرد و [illegible] آب [illegible] و در آب [illegible]
[illegible] سفید شده باشد [illegible] سفید [illegible]
نهد و در میان [illegible] و موم سفید [illegible] موم سفید بر آتش نهد [illegible] و در میان موم
ریزد و بر [illegible] بلور [illegible] بر [illegible] خواهد بگذارد
[illegible] خواهد فصل دوم در رنگ کردن بلور [illegible] یاقوت [illegible] صنوبر
دو مثقال و قطران شامی و زیت [illegible] مثقال [illegible] زعفران [illegible] و چندان [illegible]
[illegible] انگاه بلور را گرم کنند و در میان این اخلاط نهد و ساعت چنان باید که اخلاط بلور را بپوشد
[illegible] مانند یاقوت شود فصل سیم در رنگ [illegible] نگین بلور را گرم کنند و در آب [illegible]

محلول بود و انگاه بهم [illegible] رنگ [illegible] این کار [illegible] آید اصل آنست
که نگین را گرم کنند و در آب [illegible] تا به [illegible] گرم کنند و در آب [illegible] و از [illegible] روغن
زیت چرب کنند و با آب [illegible] و [illegible] در کاغذی [illegible] و [illegible] و اگر نگین بلور
گرم کنند و در آب [illegible] با آب [illegible] افروز [illegible] اگر [illegible] رنگ [illegible] آید فصل چهارم
در رنگ [illegible] زهره [illegible] کنند و [illegible] و [illegible] و در روغن [illegible] تا [illegible] شود و انگاه
دیگر زنگار [illegible] کنند و بلور گرم کنند و در میان این اخلاط نهد [illegible] بگذارد که [illegible]
فصل پنجم در رنگ کردن بلور [illegible] تا سفید شود [illegible] لعل
[illegible] بر سر آتش نهد [illegible] و [illegible] در ان اندازد و قدری آب [illegible]
[illegible] رنگ [illegible] نگین بلور [illegible] در آتش نهد تا گرم شود [illegible] چون [illegible]
[illegible] در میان رنگ اندازد و باید که [illegible]
[illegible] نه گرم باشد و نه سرد بود بلکه معتدل باشد [illegible] معلوم
باشد فصل ششم در رنگ [illegible] کردن بلور [illegible]
سلیمانی [illegible] بر این مهره [illegible] تا [illegible] شود [illegible] یاقوت [illegible]
[illegible] در [illegible] بیرون آرد [illegible] و اعلا و [illegible] شود
[illegible] هر جا که خواهد کار بندد فصل هفتم در رنگ بلور که در غایت سرخ باشد [illegible]
باشد [illegible] و [illegible] و عقاب زرد [illegible] و [illegible] عم
یکجزو و روغن [illegible] و نفط سفید یکجزو و قطران [illegible] یکجزو [illegible] باید [illegible] و قطران و رو
را [illegible] تا چون مرهم شود انگاه [illegible] بلور [illegible] صافی [illegible] و مهره [illegible] خواهد [illegible] از بوته
کنند از [illegible] که در غایت سرخی باشد و داروها را در بوته [illegible] انگاه بلور را در بوته [illegible] گرم کنند چون [illegible]
سرخ شود در ان داروی [illegible] فرو برد [illegible] دیگر است چنانکه در میان دارو [illegible] شود و بگذارد تا سرخ شود
آنکه او را [illegible] سرخ شده باشد باب چهاردهم
[illegible] و دو [illegible] و دو بخته
در عمل [illegible] دو فصلست فصل اول در صنعت رنگ بهار و سنگ بلور [illegible] و [illegible] از بوته
[illegible] سوخته یکجزو [illegible] یکجزو و جمله را در هم آمیزد و در بوته [illegible] از [illegible]
اول [illegible] بوته [illegible] بر مثال [illegible] فوی گیرند تا بگدازد [illegible]

بلور بلور

کار بندد

لطیف بود در بوته زیر بن جمع خواهد شد پس بگذارد تا سرد شود بشوبی صدای عقد وصل مینای سبز گشته باشد هرگاه خواهد

فصل در عمل رنگ آبگون بیارد همان سنگ که ذکر آن از پیش رفت ده جزو و دو جزو سفیده ارزیز خالص و یک جزو زنگار و در یکدیگر آمیزد و در همان بطریق عمل کند که در مینای سبز کرده چون از بوته بیرون آرد مینای بود آبگون و لطیف و در غایت برنگ آسمان ان شاء الله

فصل در عمل مینای زرد بیارد ده جزو سفیده سرب خالص و یکی و شبتا با ده جزو جوهر اصلی [illegible] همان طریق عمل کند چون از کار بیرون آید مینای زرد بود بلون یاقوت زرد

فصل در عمل مینای سرخ بیارد ده جزو بلور صاف کشمیری سوده و یک جزو شبتا و یکجزو کبریت کحل و یک جزو سفیده ارزیز این جمله را بهم بیامیزد و بهمان طریق که در مینای زرد عمل کرد بهمان طریق بگدازد و چون از بوته بیرون آید بشوبی صدای عقد وصل برنگ یاقوت رمانی بود اگر این عمل عامل صاحب دولتی بکند رنگی روی دهد که هیچ آفریده از اهل جوهرشناسان از یاقوت رمانی فرق نتواند کرد

فصل عمل [illegible] که متمایل باشد رنگش برنگ فیروزه اصفهانی بیارد مر اصلی ده جزو و مس سوخته یک جزو و سفیده ارزیز یک جزو و سلیمانی نیم جزو و شبتا ربع جزو و بهم را بهم کنند و در بوته نهد و بر آن طریق عمل کند همان رنگها کرده بگذارد تا سرد شود پس بیرون آورد جوهر [illegible] فیروزه کانی والله اعلم

باب [illegible] در صنعت نگینهای لطیف [illegible] بیارد چهار جزو [illegible] روی و چهار جزو رصاص سوخته و یک مثقال [illegible] سیم [illegible] در بوته آهنین کنند [illegible] قلیها و کبریت [illegible] آمیخته شود پس فرو ریزد [illegible] سخت شود [illegible] بیرون آورد و سنگ یاقوت سرخ نیکو بود [illegible] نیکو باشد ان شاء الله

فصل [illegible] صنعت خضابی که دست و انگشتان عورتان بدان رنگ کنند از [illegible] حسن و جمالت و این چند نوع است

نوعی دیگر در رنگ طاوسی بیارد [illegible] انار [illegible] یک مثقال حنا ده مثقال [illegible] بگذارد [illegible] نیکو آید و محربت

نوعی دیگر رنگ سیاه بیارد [illegible] مازو و صمغ عربی از هر یک [illegible] مثقال [illegible] و جمله را [illegible] بر اندازه دست و انگشتان و رنگ برزبران [illegible] خوب آید

نوعی دیگر رنگ فیروزه زنگار [illegible] یک مثقال [illegible] مثقال زرنیخ [illegible] و صمغ عربی از هر یک [illegible] مثقال زعفران [illegible] جمله را [illegible] نیکو شود بامر الله

نوعی دیگر در رنگ [illegible] بیارد [illegible] و [illegible] و زعفران و عرق [illegible] از هر یک [illegible] و مصطکی نیم جزو و این جمله را [illegible] بر دست نهند که رنگ لطیف در غایت لطافت

نوعی دیگر در رنگ سبز [illegible]

ازو

کوفته و بیخته با هم [illegible] ده درم مازو و سه درم [illegible] و دو درم آمله و نیم درم مصطکی با آب گرم [illegible] و بگذارند تا نیک سرد شود و بر دست نهند که غریب اعلا میشود

نوعی دیگر [illegible] درم و [illegible] سه مثقال و نیم و [illegible] سه مثقال زاج و صمغ عربی و کتیرا سه مثقال لاجورد سوده نیم مثقال [illegible] و تخم [illegible] کنند و بر دست بندد رنگی بغایت لطیف آید

باب دوازدهم در [illegible] بیارد دوازده جزو سیماب خالص و [illegible] جزو گوگرد و [illegible] بعد از آن [illegible] سطر [illegible] سطر [illegible] باشد [illegible] حکمت [illegible] و آن گل [illegible] اندازد و بعد از آن [illegible] جزو زرنیخ سرخ [illegible] پس بشویند تا [illegible] مخلوط شود و بعد از آن [illegible] را [illegible] استوار کنند و بگذارد تا خشک شود و بار دیگر [illegible] و بگل حکمت [illegible] چندانکه [illegible] تا خشک شود [illegible] آتش [illegible] از هیچ طرف بیرون نرود و یک [illegible] آتش [illegible] آهسته بعد از آن [illegible] اعتدال و چهار [illegible] آتش [illegible] کنند و بگذارند تا سرد شود [illegible] آهسته از دیگ بیرون آورد [illegible] مصعد گشته [illegible] بکار آید

در برسن

فصل [illegible] عمل شنگرف [illegible] و [illegible] در دیگ [illegible] و بچوب [illegible] تا جمله سفید شود [illegible] اعتدال [illegible] بریزد و [illegible] بچوب [illegible] و آتش در زیر آن [illegible] و سپیده [illegible] شنگرف [illegible] ساخته [illegible] بیارد و [illegible] سفیده [illegible] تا رنگ [illegible] شود [illegible] نگاه میکنند اگر رنگ [illegible] لعلی شد [illegible] و [illegible] روز این عمل کنند تا نیکو رنگین شود و [illegible]

فصل [illegible] عمل شنگرف [illegible] بسیار [illegible] بکار آید و بعد از آن بگذارد تا سرد شود و پس بردارد و بکار دارد [illegible] بگیرد سیماب خالص و بهر ده درم یک مثقال گوگرد زرد [illegible] و [illegible] کنند و [illegible] قاروره [illegible] در میان کوزه سفالی [illegible] چنانچه سر و گردن قاروره از کوزه بیرون باشد و کوزه [illegible] و [illegible] و در زیر آن [illegible] آتش نرم [illegible] ساعت [illegible] بیرون [illegible] تمام شود [illegible] زرنیخ و کبریت [illegible] بگذارد و بکار برد که مجرب و آزموده است [illegible]

که نیکو تر باشد [illegible] در رنگ [illegible] کند بغایت نیک گردد و السلام

فصل [illegible] عمل شنگرف [illegible] مصفا که در غایت خوبی باشد بیارد گوگرد زرد [illegible] درم کند هشت درم و زیبق [illegible] درم گوگرد [illegible] ده درم گوگرد و یک درم زیبق در [illegible] کنند [illegible] سر آن [illegible] بعد از آنکه [illegible] بیرون آورد که شنگرف باشد مجرب و آزموده است ان شاء الله [illegible]

فصل [illegible] در عمل [illegible] بیارد [illegible] مثقال [illegible] و دوازده مثقال گوگرد و دو مثقال زرنیخ [illegible] بغایت سوده [illegible] و آتش از بیرون کنند [illegible] در میان تنور نهند [illegible] سرخی روی [illegible] نیکو [illegible]

در عمل [illegible]

فصل [illegible] در عمل شنگرف [illegible] کوفته بغایت نیک [illegible] کنند [illegible] در [illegible] تنور [illegible] سرخ [illegible] در غایت [illegible]

فصل [illegible] در عمل شنگرف [illegible] و این عمل از همه بهتر و نیکوتر باشد [illegible] زیبق [illegible] پاک کنند [illegible] سوختن پاک کنند بهتر باشد [illegible] و [illegible] و گل حکمت بگیرد و محکم کنند و [illegible] در تنور گرم نهند [illegible] بیرون آورد [illegible] شنگرف [illegible] در غایت خوبی [illegible]

باب [illegible] در عمل رنگ کردن کاغذ [illegible] قدیم و جدید [illegible] نیکو و لطیف و [illegible]

فصل اول در رنگ [illegible] بیارد [illegible] و [illegible] اندکی [illegible] و [illegible] کنند [illegible] آب [illegible] بر روی [illegible] امتحان کنند [illegible] سرخ شود و اگر لعلی شود [illegible] زرداب [illegible] تا [illegible] لعلی گردد آنگاه آن معصفر [illegible] آفتاب باز کنند تا [illegible] خشک شود آنگاه زاج [illegible] بیارد [illegible] معصفر [illegible] معصفر [illegible] در قدح آب کنند [illegible] و اگر [illegible] آب [illegible] اول [illegible] زاید [illegible] عروس [illegible]

ازو

از و آب [illegible] و بعد از آن چون خواهد که کاغذ یا جامه رنگ کنند بیارد آب انار [illegible] یا آب لیمو [illegible] کنند هر کدام که باشد قدری در میان آن آب بریزد و در [illegible] آب [illegible] کف کند [illegible] دیگر [illegible] چون کف کم شود و آب استاده [illegible] بیارد کاغذ سفید [illegible] غلیظ و در غایت سطبری باشد [illegible] در میان آن [illegible] کنند و کاغذ در آن رنگ اندازد [illegible]

فصل در رنگ [illegible] و در حال در رنگ [illegible] یک ساعت [illegible] لطیف آید [illegible] خشک شود

فصل در رنگ نخودی قبل از آنکه آب انار در میان معصفر [illegible] در میان [illegible] بسیار [illegible] باشد بغایت نیکو

فصل در رنگ [illegible] زرد بیارد [illegible] آب [illegible] تا رنگ [illegible] نخودی باشد لطیف [illegible]

فصل در رنگ سبز [illegible] از معصفر [illegible] کاغذ [illegible] خشک شود در آب [illegible]

فصل در رنگ [illegible] بیارد [illegible] زرداب [illegible] نیل [illegible] سبز [illegible]

فصل در رنگ [illegible] زعفران [illegible] نیل [illegible] نیکو آید [illegible] در روی [illegible] کاغذ در آن [illegible] زرد شود و اگر رنگین تر خواهد بیشتر در رنگ [illegible]

فصل در رنگ [illegible] نیکو آید

فصل در رنگ [illegible] بیارد [illegible] زعفران [illegible] نیکو آید

فصل در [illegible] نیم سفید [illegible] زعفران [illegible] کاغذ سفید [illegible] لعلی [illegible] کاغذ را [illegible] معصفر [illegible] آب [illegible] و بگذارد [illegible] غلیظ [illegible] در غایت سطبری [illegible]

فصل [illegible] چون نیک [illegible] بگذارد [illegible] عروس [illegible] نیم [illegible]

فصل در رنگ [illegible] که نیم زرد و نیم سرخ باشد اول [illegible] چنانکه سرخ [illegible] سفیدی [illegible] در غایت نیکویی خواهد بود [illegible] زرد [illegible] کوفته کاغذ را سرخ کنند چون خشک شود [illegible] زعفران [illegible] در غایت خوب خواهد بود

فصل در رنگ بنفش [illegible] کاغذ بدان آب [illegible] بغایت نیکو باشد [illegible] و [illegible] لاجوردی است [illegible]

فصل [illegible] در غایت لطافت [illegible] کاغذ [illegible] در رنگ [illegible] معصفر [illegible] کاغذ [illegible] طاوسی [illegible]

فصل در رنگ [illegible] بیارد [illegible] در رنگ [illegible] سبز [illegible] کاغذ [illegible]

فصل در رنگ [illegible] بیارد [illegible] کاغذ [illegible] و [illegible] در رنگ [illegible]

۸۱

برارد و خشک کنند و انگاه با آب بقم برکشد و خشک کنند و مهره زنند که نیکو باشد فصل در رنگ [illegible] بیارد
قدری زعفران حل کرده و صاف نموده و ورق زر نیم حل کرده و صاف نموده چنانکه ریزه ریزه باشد با آن بیامیزد
و اول کاغذ را با آب سبز بقمانی برکشد و بگذارد تا خشک شود بعد از آن زعفران که زر دارد در بشوراند و درو برکشد
زرد زرین زرافشان شود برنگ طلی فصل در رنگ [illegible] کاغذ را اول بران صفت که نموده شد با آب بقمانی
برکشد و در معصفر کشد و نیکو آید و اگر زرافشان را مانند فصل در رنگ بادنجانی انکاغذ که با آب بقم رنگ کرده باشد
با آب زاج کبود برآورده بادنجانی شود در غایت خوبی فصل در رنگ فستقی او نیز رنگ [illegible] فصل در رنگ عودی [illegible]
را در اول کاغذ را با آب زاج و مازو بدارد بادنجانی شود فصل در رنگ عودی بیارد کاغذ سبز را با آب بقم بدارد [illegible]
باشد فصل در رنگ چینی روشن بیارد کاغذ سبز داده را با آب زنگار [illegible] بیاورد و نیکو آید فصل در رنگ طوطی
سبز بیارد کاغذ را در آب زنگار مصفی برآرد و سبز شود طوطی نرم و لطیف پاکیزه و اگر زرافشان کنند نیکوتر آید
جدیدات فصل در رنگ لاجوردی بیارد کاغذ را در آب رنگ گل نیله برکشد نیکو آید فصل در رنگ فیروزه بیارد
قدری سفیده با رنگ گل نیله بمالد و کاغذ بدو برکشد که فیروزه شود بغایت نیکو فصل در رنگ [illegible] بیارد
قدری [illegible] دو [illegible] چوب [illegible] بکشد چنانکه [illegible] شود زرافشان کنند و خشک [illegible] زند
و مهره زنند که بغایت خوب باشد فصل در رنگ گل بنفشه که گلگون صفت بود [illegible] با آب لیمو بنویسد
تا [illegible] آید اول کاغذ را در آب معصفر برکشد و چون نیم رنگ بیرون آرد معصفر باید که لیمو در او انداخته باشند
و خشک کنند با آنکه با آب لیمو بنویسد بغایت لطیف آید اما در نسخه دیگر لیمو نفرموده اند تا معلوم باشد که امتحان
باید کرد فصل در رنگ [illegible] بیارد زرنیخ ورقی را نیک صلایه کنند که غباری شود و با صمغ عربی صاف حل کنند
و نصف زرنیخ نیله گل [illegible] و صاف [illegible] و کاغذ در آن برکشد [illegible] آید و این مجربست
در رنگ کاغذ [illegible]
کشد [illegible] فصل در رنگ نقره [illegible] بیارد کاغذ [illegible]
کنند که بهترین همه رنگها باشد و این مثل ندارد و هر بد لطیفات است و ازین رنگ کاغذ برابر بود و قیمت ندارد
رنگ او نقره خالص باشد باب دوم در ساختن زنگار سبز دهنی و زنگار ترسای و زنگار فرعونی و زنگار مصفی
و زنگار [illegible] و زنگار فیروزه و زنگار [illegible] فصل در صنعت زنگار سبز [illegible] بیارد
ده مثقال براده نقره خالص و در صلایه اندازند [illegible] و سه نوبت بشوید با آب [illegible] سفید و خشک کنند و چون
سه نوبت با آب و نمک سفید و خشک کنند و چون سه نوبت [illegible] باشد و خشک کرده بمجزان نوشادر در

کاغذ

کاسی [illegible] و سرکه بر او ریزد و بکوزه [illegible] نوشادر [illegible] تا خشک شود باز سرکه و نوشادر [illegible]
و رها کنند تا خشک شود تا هفت نوبت شود و در سایه خشک کرده و در [illegible] زنگاری شود که [illegible]
سبز [illegible] فصل در صنعت زنگار فرعونی بیارد براده مس
پاکیزه چندانکه خواهد و بر صلایه اندازد و [illegible] انگور [illegible] ریزد و رها کنند تا خشک شود و باز بساید تا هفت نوبت
[illegible] انگور ریزد و صلایه کنند اگر در روغنی باشد که انگور نباشد سرکه بر او ریزد و صلایه کنند [illegible] سبز شود [illegible]
و در کاسه چینی کنند و بگذارد تا بقوام آید [illegible] صلایه کنند و آب [illegible] تا مقصود حاصل شود و چون
بقوام آید [illegible] فرعونی گویند فصل در صنعت زنگار ترسای و [illegible] لطیفست بیارد براده
مس پاک چندانکه خواهد و در کنواتی [illegible] و نوشادر در کاسی [illegible] باشد در میان [illegible] کوشند
با مس [illegible] نمک سفید [illegible] بیارد و دو روز در آفتاب [illegible]
و آب لیمو بروی ایریزد [illegible] در میان آب لیمو و نوشادر [illegible]
شود زنگاری شود در غایت اعلایی و این زنگار را نام ترسای است فصل در صنعت زنگار [illegible] بیارد
[illegible] براده کرده و در سبوی [illegible] کنند و [illegible] سرکه بر سر آن کنند و [illegible] و در تنور گرم نهند
و [illegible] دیگر [illegible] بیرون آرد همه زنگار باشد فصل در صنعت زنگار مصفی که [illegible]
بستانند زنگار [illegible] جزوی و از سرکه [illegible] سفیده جزوی و بگذارد تا زنگار [illegible] که مصعد
حل شود و سرکه سبز گردد پس آن را صاف کنند و [illegible] و آن زنگار [illegible] کنند و [illegible]
در [illegible] زنگار مصفی [illegible] یکدرم [illegible] زنگار [illegible] درم زنگارها [illegible]
آید به تخصیص در رنگ کردن فیروزه بلا نظیر است فصل ششم در صنعت زنگار فیروزه [illegible] بغایت تنک
بیارد [illegible] بیارد [illegible] نوشادر محلول [illegible]
[illegible] فصل [illegible]
[illegible] زنگار شود [illegible]
در صنعت زنگار [illegible] نوشادر [illegible]
[illegible] فصل هفتم در صنعت زنگار [illegible] بیارد زرنیخ [illegible]
[illegible] بشوید سه نوبت بعد از آن [illegible] و [illegible] نوشادر محلول

[illegible]

بگذارد و این کوزه بزرگ باید و چنان باشد که سرکه و براده و نوشادر [illegible]
[illegible]
[illegible] آب [illegible]
ساعت [illegible]
شرف دارد باب سوم در شستن و آن سه فصلست فصل اول ساختن لاجورد که [illegible]
تخم مرغ چندانکه خواهد و نیکو بشوید با آب و نمک [illegible]
[illegible]
تا خشک شود آنگاه [illegible] کوزه [illegible]
سفید [illegible] بعد از آن بیرون آرد
باید [illegible] نوشادر [illegible]
تمام لاجورد [illegible]
نگاه می باید داشت که لاجورد [illegible] غبار
که لاجورد [illegible] فصل دوم در عمل [illegible] لاجورد [illegible]
[illegible] لاجورد [illegible] صلایه کرده در روغن
[illegible]
زرنیخ زرد [illegible]
[illegible]
و در [illegible] فصل [illegible] در صنعت شستن لاجورد بیارد لاجورد
[illegible]
[illegible]
و [illegible]
لاجورد [illegible]
آتش [illegible]
بانگشت بمالد [illegible]
[illegible] و بشوراند

[illegible]

دیگر [illegible] بعد از آن [illegible] خشک کنند
و [illegible] حاجت [illegible] جمع عربی [illegible]
پس چندانکه حاجت شود بکار برد باب پنجم در شنگرف [illegible] کردن و سیاهی از و بردن و آن [illegible]
و [illegible] ساختن [illegible] شنگرف [illegible] مروارید و غیره [illegible]
بلور و غیره و ساختن [illegible] شنگرف و سیاهی از و بردن [illegible]
فصل اول بستانند شنگرف رمانی مانند نخود و با [illegible] کنند و در قدح [illegible] بر سر آن
بنهند چنانکه [illegible] سیاهی باشد
[illegible]
[illegible] فصل [illegible] بیارد شنگرف را و [illegible] نوشادر [illegible] حل کرده در قدح کنند و [illegible]
شنگرف [illegible] سیاهی [illegible] زایل شود [illegible] فصل [illegible] بستانند
[illegible] زایل شود فصل [illegible]
بستانند نوشادر [illegible]
تا جمله سیاهی زایل شود [illegible] فصل [illegible] بستانند شنگرف [illegible]
[illegible]
[illegible] فصل [illegible] بستانند [illegible]
در غایت کمال باشد بستانند و بکار برد فصل [illegible] در ساختن [illegible] شنگرف [illegible]
در [illegible] باشد [illegible]
و [illegible]
[illegible] فصل [illegible]
در ساختن [illegible] مروارید و غیره [illegible]
در یک چاه دفن کنند [illegible]
باید [illegible]
عمل [illegible] باب [illegible] در ساختن دارو جهت رنگ کردن بلور و غیره و ساختن
دارو جهت رنگ کردن [illegible]

بابهم آمیزند و بنهند تا صاف شود آنگه آن صافی را در جای مس کنند و بجوشانند تا منعقد شود چون دو شانه مس برآرد
و بنهند تا خشک شود فصل دوم در صنعت قلعی بستانند زر بطور ... آن را حل کنند و صاف کنند و بجای بند
و زنگار بودن آنجا کاید و هر دو را صافی کرده با یکدیگر بیامیزند و بر جا نهند آن را عقد کنند تا خشک شود که بهتر از
معدنی باشد هزار بار والله اعلم فصل سیم در صنعت قلقطار و آن چنان باشد که زاک را حل کنند و صافی کرده بقدر چهار
یکی زرده بیضه مرغ مقطر اندر او افکنند تا منعقد شود که قلقطار باشد از معدنی بود فصل چهارم در صنعت زاج قبرسی ستانند
زاک صافی کرده و زنگار به جوز روشنی بدهند تا منعقد شود که زاج قبرسی باشد و بدانکه انجما رنوع زاج بود و بجای [illegible]
شنید و بسیار معدنی باشد فصل پنجم در ساختن قمطران که از معدنی باشد بستانند نمک شاهی یعنی [illegible] قلیا [illegible] و بوره
سفید از هر یک جزوی [illegible] کنند و معجون کنند تا قلیا [illegible] کنند و نگاه دارند [illegible]
فصل ششم در ساختن [illegible] بهترین [illegible] آن باشد که بستانند [illegible] با کبریت [illegible] و باران آب
در وی ریزد تا تر شود از هم برخیزد [illegible] دست بروی رسد آنکه بگذارد که خشک شود [illegible] باز بجوشند
و با وی در [illegible] و باز بجوشند آنگه آن را [illegible] و سوی [illegible] آغاز کنند
بگذارند و نیک [illegible] کوفته و بیخته [illegible] خاک از وی جدا شود و دیگر بار
[illegible] و با وی [illegible] بیامیزند [illegible]
درم نمک [illegible] با وی [illegible] کل رشته [illegible]
سه روز در کل بگذارند [illegible] بستانند و بکوبند که این بهترین کل هاست باب سیوم در رنگ کردن ظرفها مثل
کوزه و کاسه که مانند زمرد نماید و در غایت نیکویی باشد بستانند قلعی و جزو مس سوخته و جزو نیک
سحق کنند و سفیده بیضه مرغ [illegible] خام و بعد از آن بر کوزه ها [illegible] خام اندایند و در کوره ها کوزه گران نهند
تا با کوزه های دیگر پخته گردد بیرون آورد که رنگ او مانند رنگ زمرد باشد و در آب نقصان نکند و این عمل غریب است
فصل اول در حل کردن اجسام که در بسیار رنگها بکار آید و آن پنج فصلست
فصل دوم در حل کردن نقره چنانکه بستانند نقره خالص جزوی و همچندان سیماب [illegible] و همچندان [illegible] و همچندان توبال آهن و همه را در کوزه کنند و بگذارند
تا آب گردد و این حل [illegible] مانند نقره [illegible] شود و اگر نقش [illegible] کنند نیکو آید فصل چهارم
مس را هم بدین طریق [illegible] سبز [illegible] کنند که این هر چهار [illegible] عمل تمام شود
و بسیار جاها بکار آید فصل پنجم در حل سیماب [illegible] سیماب و مثل او نوشادر و ثلث آن
خاک [illegible] آب پوست انار و نیمه دانگ روغن نفط [illegible] کنند و سر [illegible] محکم کنند و بنهند

تا آب از وی بکند اگر از این آب سیماب کشته شود در غایت لطافت بود و امساک کند فصل ششم در حل کردن زرنیخ
جهت [illegible] بستانند زرنیخ زرد جزوی و مثل او نمک [illegible] کوفته و مثل هر دو روغن نفط اسکندری و مثل این
سرکه و بول الصبیان و همه را بکوزه کنند و بعد تا حل گردد و بکار برند و از این زرنیخ هر چه طلا کنند مانند این جاها
بکار خواهد آمد باب سیم در کشتن زر و سیم و فولاد و ابرک که او را طلق گویند و کشتن سیماب جهت [illegible]
و قوت باه و انجمله [illegible] فصل اول در کشتن طلق بستانند طلق سیماب سفید و نیک بکوبند و در خریطه
کنند و ثلث آن مثالی در خریطه کنند و بعد زنند و در میان آب [illegible] بقدری که [illegible] بیرون آورند باد ما
[illegible] و در میان [illegible] بجوشانند تا بار از طلق در آب قرار گیرد و با [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] و از آن طلق را [illegible]
[illegible] تا پخته شود [illegible] تا سرد شود بیرون آورند
[illegible] آتش کنند تا هشت نوبت [illegible] کنند [illegible] و هر بار [illegible]
دارو کشته شده باشد [illegible] چون [illegible] از هم شود [illegible] آن را آتش
کنند [illegible] و [illegible] سازند و [illegible] بدین ترتیب [illegible]
[illegible] دارد و قوت باه تمام آورد و اگر [illegible] کنند [illegible]
و دایم [illegible] غالب باشد [illegible] و همچنین [illegible]
و [illegible] جمله دارو را [illegible] بخورند [illegible] دارو بود [illegible] از آن
طلق کشته بیاورند و بیامیزند و [illegible] نبات کوفته و بیخته در [illegible] کنند و هر بامدادی از این بخورد بنهار و
خاصیت این دارو و این صنعت [illegible] فصل دوم در کشتن سیماب جهت خوردن بستانند
یک [illegible] کردن [illegible] استوار کنند و بنیم سیر زیبق خالص و نیم سیر [illegible]
آسی کرده [illegible] سیر نوشادر [illegible] دارو [illegible] را باز [illegible]
بنهند و [illegible] استوار کنند و [illegible] آتش کنند [illegible] آتش طعام
پختن [illegible] بعد از آن دست باز دارد تا سرد شود روز دیگر بیرون آورد [illegible] و زیبق
کشته را [illegible] رنگ [illegible] بود [illegible] تنبول [illegible] بخورند و [illegible]
از [illegible] نگاه دارند [illegible] زیبق را [illegible] خورند
و در هر [illegible] بطریق دیگر [illegible] از مجربات معلوم [illegible]

سفید و سیاه و فلفل [illegible] و زعفران و [illegible] و مصطکی و [illegible]
و از هر [illegible] فلفل [illegible] و یک سیر همه را آسی کنند و بقدر همه شهد خالص [illegible] سازند [illegible]
[illegible] چون بخورند تمامت باد از اندام سرد و سیاه [illegible] زیاده کنند و قوت باه [illegible]
[illegible] فصل سیم در کشتن سیماب خالص بستانند چهار سیر سیماب و آن را [illegible]
و چهار سیر از زاج [illegible] آسی کرده بر سر آن کنند و [illegible] دیگ [illegible] بر سر آن نهند [illegible]
لب هر دو دیگ [illegible] و از خاکستر و نمک [illegible] محکم کنند [illegible]
[illegible] اطراف دیگ گرفته باشد [illegible] تا سرد شود [illegible]
[illegible] سیماب کشته [illegible] فصل چهارم
[illegible] فولاد [illegible] سوزنی فولاد [illegible] روز در بول [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] بعد از آن در شرابه [illegible]
[illegible] شرابه [illegible]
[illegible] آتش [illegible] سرد شود [illegible] آورد [illegible]
[illegible] بطریق اول [illegible] نوبت [illegible] طریق [illegible]
بعد از آن بهمان طریق [illegible] بعد از آن [illegible]
و آمله در آب [illegible] فولاد [illegible]
در این دارو [illegible] بعد از آن خشک کنند و آسی کنند [illegible]
[illegible] اگر خورد [illegible] نوبت [illegible] فصل پنجم در کشتن مس
جهت خوردن و خواص بسیار دارد [illegible] و مانند [illegible] کنند
[illegible] ده درم [illegible] درم [illegible] زیاده [illegible] چهار درم [illegible]
[illegible] بعد از آن قدری از این دارو در بوته [illegible]
[illegible] قدری بر روی این دارو [illegible] بر روی [illegible] بوته [illegible] و بعد از آن
بر روی بوته نهند [illegible] زمین [illegible] بوته بر بالای آب [illegible] آتش [illegible] سرد شود
بیرون آورد و مس [illegible] و باز [illegible] باب پنجم در ساختن نگینه کبیده
مس خراطین جهت نگینه و آن را از جمیع زهرها باشد [illegible] و آن دو فصلست فصل اول بار ریمی

خراطین تر و بروغن [illegible] آسی کنند و دو سیر [illegible] و دو سیر تنکار و یک سیر [illegible] سرو و زرد چوبه [illegible] زهره گاو [illegible]
[illegible] کنند [illegible] و از آن [illegible] را آتش کنند چون [illegible]
[illegible] بیرون آورند و بشویند [illegible] و این زهر [illegible]
[illegible] و از [illegible] سازند و در نگین دان نهند [illegible]
[illegible] کرده این [illegible] نگینه در انگشتری دارند و منافع این نگین بسیار است و خاصیت
[illegible] فصل دوم در ساختن نگینه دیگر [illegible] که در رنگ مانند لعل باشد سازند
[illegible] آسی کنند [illegible] تا [illegible] چون خاک شوند
[illegible] لعل [illegible]
[illegible] روغن گاو [illegible] و آمله [illegible]
[illegible] چهار روز [illegible]
[illegible] باب ششم [illegible]
[illegible] فصل
در حکمت روغن اسکندری و تنقیه روغن [illegible]
است فصل اول در صنعت روغن اسکندری [illegible] نفط فارسی جزوی [illegible] طلق [illegible] جزوی و روغن [illegible]
[illegible] استوار کنند [illegible] سیماب [illegible] باشد چنانکه جهت
[illegible] استوار کنند و در تنور [illegible] بیرون آورند و کوزه سازند
[illegible] دارو [illegible] حاجت بکار
[illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] اگر ده درم از این روغن [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] کشتن [illegible]
[illegible] فصل دوم در گرفتن روغن [illegible] اسکندری [illegible]
و این از اسرار بزرگست و مخفی باید داشت [illegible] روغن [illegible]
روغن [illegible]
[illegible] بالا [illegible]
[illegible] طرف [illegible] بیرون آمده باشد و ته او بالا باشد [illegible]

خراطین

معلوم شود که با جگر بکنیم باشند

طرف بنهند و گرد شیشه را با چک درشتی بکنند و آتش زنند که روغن فی الحال بچکد پس آن را جمع آورند و با دو غنها کم گیرند
بهم زنند که در غایت خوبی خواهد بود فصل سیم در عمل کردن این روغن استادان آهن و از آن غلوله‌ها سازند که میان او خالی باشد
کو تقدار دو سه درم از این روغن در آن میان کنند و سوراخ در این غلوله باشد بعد از آنکه فتیله بنهند در آن سوراخ رود و تی
غلوله بمحکم بغایت استوار باشد چنانکه او را در کمان رعد اندازند و فتیله بنهند در میان سوراخ غلوله نهند و روی در شهر دشمن
اندازند و در فتیله غلوله زنند و رسیدن غلوله در آن قلاع آتش در اندرون بر روغن غلوله رسیده باشد و آن روغنها از غلوله
آلوده شده باشد در شهر و شهر دشمنان پاک بسوزد و نیز گفته‌اند که در شب [illegible] و تیر تیر هوایی از این روغن می‌توان کردن
که آتش در وز نشد فصل چهارم آتش انداختن در شهر دشمنان پاک بسوزد و نیز گفته‌اند که در شب [illegible] و تیر تیر هوایی از این
روغن می‌توان کردن که آتش در وز نشد فصل پنجم آتش انداختن در شهر دشمنان نوعی دیگر اگر خواهد که آتش در شهر دشمنان اندازد در
قلاع یا در موضعی بیارد موی زنان و زیبق کنند و زیر آن خاشاک نیم برافکنند و [illegible] برافکنند دوباره بلور در آن نهند
دست با زدارد تا آفتاب بر وی تابد و آتش اکسر و احراقه با آفتاب نهند بهر طرف که روی حراقه باشد آتش در آن افتد
باب بیست و ششم اندر ساختن کوتکها و حبت [illegible] که از در دهان گیرند در وقت حاجت و تا از دهان بیرون
نیاید انزال نشود و این عمل مشتمل بر فصلست و چهار عقد فصل اول در بستن کتله بیارد چهار درم سیماب و با شیر کواز سیخ
طبع بکنند و با فتت بخته بعد از آن سحق کنند چنانکه سیاهی تمام برود و سفید عمل ماند بعد از آن یکدرم سیخ را بسوخته کنند میان
سیماب مذکور ایستاده او را بجنبانند بعد از آن سیماب مذکور را در جام اندازد و بنفشه رد و آنچه در جام بماند هم در آن
جام بگذارد و هر چه از جام بیرون آید باز سحق کند خوب نشیند در آن بجنبانند باز سیماب در جام اندازد و بخار دیگر
باز سیماب بیرون آید باز خوب سحق کنند در سیم و بجنبانند تا غایت سه نوبت بعد بار طریق مذکور را نگاه دارد تا آنکه
سیماب مذکور تمام در جام بماند و بچکد بعد از آن دو غلوله سازد و در جام با ریسمان بر بندد و بدارد و بعد از آن هیچ منکر
شود در تنگر [illegible] باز بریان کنند تا آنکه سیاه فام شود بعد از آن یک جهت کلی نگردد [illegible]
تکلی الزباغ باشد و یک شیشه گردن او دراز باشد و دهن الاکث دو باشد چنانکه جدار مذکور در آید [illegible] شیشه
مقدار شش انگشت دراز باشد بعد از آن بیارد دیگ سبوی یعنی بالای آن [illegible] کنند و یعنی فرو و دود دیگدان بگیرد
و بر یک بالو کنند در هر یکی مقدار معمول اندازند که از دهن او دود رها شد [illegible] وصل کنند فرو دهد [illegible]
جدار مذکور را بالای آنکه بعد از آن چنانکه جانب دهن قدری بلند باشد و شیشه جانب دهن دیگدان بنا شد و فرو دهد تا آنکه
در شیشه یک آورند و بدارند بالای جامه ریخ شش کره یک انداز زند و یعنی بالای سبو وصل کنند و آتش سخت
کنند چنانکه نمک روغن شود و بچکد در آورند و او را جمع کنند تا تمام بچکد آنچه جمع شود در آن کننده کوتکه را ریسمان

در ریسمان بسته در روغن بالغ انداز چنانکه فرو نشیند و آتش کنند تا تمام در خورد بعد از آن دو سیر و نیم تخم تاتوره دل کردن
همچنین بروغن بکشند و در آن نیز کنند و کتله مذکور را در آن اندازند و سه روز تمام آتش آهسته کنند تا جمله در خورد و
اگر حبی [illegible] روغن باشد بهمان طریق یا طریق دیگر بخورانند بعد از آن دو سیر و نیم تخم خرمای هندی را بروغن بکشند هم بدان
طریق عمل کنند بعد از آن تخم کودرین را روغن بکشند هم بدین طریق عمل کنند بعد از آن سه درم کال کهنه باب آش کنند
کتله مذکور را بگیرند و بکر کوفتن چیوان کوفته کرده بالای کتله گیرند و در آب اندازند مقدار چهار پاس آتش کنند و
بعد از آن بیرون آورند هیچ سیر شیر در طغاری کنند و کتله مذکور را در آن اندازند تا تمام شیر در خورد بعد از آن مرتب شده
چون خواهند عمل کنند اگر نیت آن داشته باشد که مجلس صحبت کند یکدرم سیماب خام کتله را بخورانند و بعد کتله مذکور را در
جامه پاک بپیچد با ریسمان در گردن اندازد و در دهن گیرد تا آنکه او در دهن باشد انزال نشود و چون از دهن بیرون آورد
آب دهد فصل دوم نوعی دیگر که آسان تر باشد بیارند سیماب سه درم و نیم و بعد از آن توتیای سبز سه درم و نیم از آن
بطریق که گفته شد سیاهی از وی ببرند و توتیا و سیماب در کهول اندازند هم بدین طریق غلوله سازند سخت نیک کرده روغن [illegible]
و در دست بمالند و بر غلوله بزند بعد از آن بیارد خشت پخته و کوها رو کنند و غلوله مذکور را در آن ببندد از ده سه روز
آب برگ [illegible] تا توله بدهند و در گرما بدارد و بعد از آن [illegible] تخم مرغ و میان سفیده در جام کرده نهند و هشت سیر
شیر گاو میش و روغن اندازد و غلوله در سفیده کرده در آن آورد و چهار پاس آتش کنند سر دیگ مهر کرده از بامداد
تا آفتاب فرو رفتن یا از شام تا آفتاب بر آمدن آتش سخت کنند اول و آخر اندک بگذارد تا سرد شود بیرون
آورد که [illegible] شده باشد پس بیارد در یک طاس شیر و غلوله در شیر اندازد چون شیر مذکور خورده باشد بیرون آورد
و در جامه بندد و در وقت صحبت در دهن گیرد تا در دهن داشته باشد انزال نشود و چون بیرون آرد انزال شود فصل سیم
نوع دیگر و این نوع بسیار آزموده است بیارد سیماب و هشت سها نر و در تیزاب سابون نهد بعد از آن در صلایه
اندازد و با خشت پخته و شیره کوار یک روز تمام سحق کامل کند تا سیاهی تمام برود و سپس مانند ستاره روشن و لطیف
بعد از آن میان شیره [illegible] نه جزو شیره تا تور را ساییده بگیرد در صلایه اندازد و با سیماب اندک اندک بجنبانند تا آنکه
سیماب بیک [illegible] شود پس بیارد آرد ماش و آنرا نیک بکوبد تا [illegible] چسبنده شود و مانند خمیر سخت و از آن
کوی گرد کنند و میان آن کوی بگذارد و بمقدار آنکه سیماب و شیره [illegible] کنند بعد از آن [illegible] آرد هم محکم کنند
و یک [illegible] باید که آرد ماش [illegible] بگذارد تا خشک شود چون [illegible] باشد
حکمت [illegible] باید که [illegible] باشد [illegible]

خشک شده باشد کوره را بالا نگذارند قوی آتش کنند و آن غلوله مذکور در دیگ در میان آن نهند بعد از غلوله مذکور نیک
سرخ شود چنانکه آرد ماش در میان سوخته شود آنکه با نیشتر بگیرد و از وی او را در میان آب اندازند [illegible]
شده باشد و کتله نیکو باشد و بغایت نافع باشد فصل چهارم گونه دیگر بیارد زیبق بگیرد و حب سنگ بهری بگیرد از آن
بهری را بگداز و چون گداخته شود زیبق بیندازد و حب آن ببندد و ماکیان را بخوراند بعد از آن
را بگیرد و حب مذکور را بستانند و بوقت حاجت بکار برد و در دهن گیرد که بغایت نافع باشد فصل پنجم نوعی دیگر که [illegible]
و نافع باشد [illegible] دود چی تازه و او را بکوبد مقداری [illegible] بوته توان ساخت هم در حالت تری بوته سازد و سیماب مقدار
سه درم در اندرون او اندازد و هم از آن دود چی کوفته سر کنند چنانکه سر کنند خشک شود بعد از آن یک بیضه مرغ بیارد و از بالا
سوراخ کنند و آن بوته را در میان آن بیضه در آورند و بالا محکم کنند بعد از آن بیضه [illegible] بگیرد و محکم کنند و بعد از آن یک [illegible]
بگذارد تا نیک خشک شود بعد از آن [illegible] دم [illegible] آتش محکم کنند تا آنکه بوته و بیضه سوخته شود
بگذارد تا آتش سرد شود و از آن بیرون آورد که سیماب بسته باشد فصل ششم طریق دیگر [illegible] شده بیارد سیماب خالص
قدر [illegible] سحق کنند تا سیاه شود بعد از آن باب لیمو بشوید [illegible] مانند ستاره [illegible]
بیضه را سوراخ کنند [illegible] سوراخ کنند و بر بالای سر بیضه [illegible] موم [illegible] سوراخ بیضه
[illegible] سیماب مذکور در میان آن کنند [illegible] سوراخ بیضه [illegible]
و هم قدری پوست بیضه مذکور با لعاب [illegible] بگذارد تا خشک شود و چون [illegible] بیارد
[illegible] دود کنند [illegible] چون [illegible] شود و [illegible]
و چون نیک کوفته شود بیارد بیضه مذکور [illegible] محکم کنند [illegible]
در آفتاب بگذارد تا خشک شود بعد از آن [illegible] تا غایت هفت نوبت [illegible]
بعد از آن هفت [illegible] آرد ماش [illegible]
باریک در میان آن بنهد و [illegible] روغن [illegible] چنانکه [illegible]
آهن را در میان آن بنهد [illegible] غلوله [illegible] آتش سخت کنند تا هشت پاس
تمام بعد از آن بگذارد تا نیک سرد شود و بیرون آورد [illegible] سیماب بیرون آرد [illegible]
ببندد و سر رود در دهن گیرد [illegible] فصل هفتم در حب الراسی [illegible]
گویند که چون در دهن نگاه دارند مقدار قوت [illegible] و صداع برد حب الراسی مع الذهب بوزن

کتله خواهند در دهن داشتن امساک را بغایت کنند و نتواند که خارج شدن دهن را سود دارد بیارد سیماب بگیرد و زر خالص
بگیرد و براده یک جا جمع کنند و حب ببندد و دو روز بگذارد بعد از آن در میان آرد [illegible] بگیرد و بکوبد [illegible]
[illegible] بعد از آن بگیرد و حب مذکور را از شکم او بیرون آورد و بشوید و بوقت حاجت در دهن گیرد [illegible]
فصل هشتم حب دیگر زیبق مع الذهب که در دهن گیرد قوت امساک دهد و صداع و [illegible] را سود دارد و [illegible]
و گاه خشک شدن را سود دهد بیارد زر سرخ خالص براده کرده بگیرد و فضه براده کرده پاک بگیرد و سیماب بگیرد و در
در [illegible] بیامیزد و صلایه نیک بکشند و حب ببندد و دو روز بگذارد و در میان آرد [illegible] ماکیان سیاه [illegible]
دهد تا فرو برد [illegible] روز نگاه دارد بعد از آن بکشد و حب را بستانند و [illegible] بوقت حاجت
در دهن گیرد فصل نهم حب دیگر زیبق مع الاحجار المحتاجه [illegible]
[illegible] فوت امساک قوی دهد [illegible]
دو جزو و فضه براده کرده نیم جزو و براده آهن [illegible] نیم جزو [illegible]
جزو و جمله را یکی کنند و [illegible] بیارد خشت پخته و در میان وی
گوی کنند و در آن [illegible]
محرب کرده محکم کنند و چون خشک گردد [illegible]
سرد اندازد و بوقت حاجت در دهن گیرد که مقصود از آن حاصل است فصل دهم حب دیگر که انزال دیر شود و انعاظ افزاید
بگیرد عاقرقرحا دو جزو و قرنفل دو جزو و مشک تبتی بگیرد و جمله را در [illegible]
و با شیره [illegible] حب کنند [illegible] و بوقت حاجت در دهن گیرد قوت [illegible]
حب زیبق مع الفضه زیبق بگیرد و فضه بگیرد و با هم جمع کنند و حب ببندد و [illegible] سفید را [illegible]
[illegible] باب [illegible] عمل اسفیداب کاشغری و سفیداب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اسفیداب [illegible]
[illegible]
از آن بیست و هشت درم [illegible]

و این سفیداج در مرهم بکار آید نوع دیگر در ساختن سفیداج فارسی بیارد قلعی پاکیزه بگیرد و در دیگ سنگی نهد [illegible]

[illegible]

باب بیست و هشتم در صنعت نخل بندی از زر و سیم [illegible]

فصل اول [illegible]

[illegible]

بسایند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یا قلم آتش یا مرهم خواهند (فصل دوم) در صنعت رنگهای بغیر ملکر که در دسته کار در عمل کنند و آنچنان باشد که اگر سبزی بغایت حلی خواهی رنگ
طوطی ده درم از این سنگ و سه درم زنگار مصفا که گفته شد با چهار درم بسوزند و ده درم ریزند [illegible] اگر زرد خواهند ده درم از این
سنگ [illegible] زرنیخ زرد صلایه کرده باشند و اگر لاجوردی خواهند چهار درم نیل یا لاجورد [illegible]
با همان [illegible] در بختن و جلا دادن همان ترتیب که گفته شد دیگر [illegible]
[illegible]

فصل سیم در حل کردن طلق که در کارها ضرور باشد بیار طلق [illegible] و در کیسه کن و مقدار طلق [illegible]
ریزهای بلور و بدست بمالند مانند شیر چیزی که از او بیرون آید آن را جمع کنند و در کاسه [illegible] آورده بریزند و آنچه
بماند بگذارند تا خشک شود جمع کنند و در کوزه کنند [illegible] کوزه گران که کوزه ها کشوده [illegible]
و این طلق مانند سفیده بیرون آید پس او را صلایه کنند و این طلق [illegible] کنند
روز در جای حل که گفته شد نهند [illegible] که [illegible] روز زبل تازه کنند بعد از بیست [illegible] بیرون آورند
کوزه [illegible] کنند [illegible] و از [illegible] آهن [illegible] و از [illegible] بیرون آورند و در
آورند [illegible] در میان آن کوزه باشد مانند شیر سفید [illegible] از [illegible] فرق شود
هر جا که طلق حل [illegible] بکار فرمایند فصل چهارم در نوعی دیگر در حل طلق که [illegible] باشد بیارد و در
درم طلق ورق کرده و بست درم [illegible] که زرد که گرم [illegible] چندان بمالند که حل شود و بلا [illegible]
نهند و هر جا که خواهند عمل کنند فصل پنجم در صفت صلایه [illegible] که از جسد [illegible] سازند [illegible] هیچ و نشان
آزاد و جسم کند [illegible] در [illegible]
پاکیزه [illegible] قدر [illegible]
از آتش بیرون آورد [illegible]
بوته نهد [illegible]
و با شیر [illegible] بعد از آن [illegible]
مع [illegible] از طریق اول عمل کنند [illegible]
افزاید و حرارت [illegible] فصل ششم در صفت [illegible]
لعل بدخشانی دو مثقال یاقوت رمانی دو مثقال مروارید [illegible] و دو مثقال فیروزه دو مثقال
اقلیمیای نقره دو مثقال مرقشیشای ذهبی دو مثقال [illegible] دو مثقال اقلیمیای زرد دو مثقال
دو مثقال [illegible] دو مثقال نبات مصری دو مثقال عقیق یمنی دو مثقال [illegible]
[illegible] کنند و دارو [illegible] و دیگر [illegible] و در روز در آب [illegible]
و با [illegible] آمیخته کنند و باز [illegible] کنند و خشک کنند و باید
فصل [illegible] در صفت تیزاب فاروق و خواص او بسیار است [illegible] تمام [illegible]
[illegible] دو باره کوبند و آمیخته [illegible] بلور [illegible]

اعلا [illegible] شوره نوشادر [illegible] این هر سه دارو را در [illegible] بیندود در قرع و انبیق مصعد کنند تیزاب [illegible]
درو هر [illegible] بعد از [illegible] و [illegible] معتدل کنند [illegible] قرع [illegible]
انبیق [illegible] چون قرع سرخ شود انبیق [illegible] انبیق [illegible]
[illegible] تیزاب چون سرد شود فرود آورند [illegible]
روغن [illegible] تولهٔ [illegible] نقره [illegible]
[illegible] فصل [illegible]
[illegible] لعل شود و قیمت [illegible]
[illegible]
[illegible] نوع دیگر تیزاب فاروقی [illegible]
[illegible] باب [illegible] جراحت [illegible]
[illegible] از خط نوشتن بر عقیق و خواص [illegible] فصل اول در خط نوشتن بر عقیق [illegible]
و صفت تعویذها و [illegible]
[illegible]
[illegible] فصل دوم [illegible]
[illegible] فصل [illegible] در صنعت [illegible]
[illegible] فصل [illegible]
[illegible]

مثلاً اگر ده سیر آهن ریزه بود یک سیر معاقله [illegible] ده سیر آب [illegible] چندان بجوشانند که [illegible] سیر باز آید و نیم سیر [illegible]
سوده [illegible] در میان آب معاقله [illegible] حل شود [illegible] آهن [illegible] و در آب [illegible]
[illegible] بجوشانند تا آب [illegible]
کنند [illegible]
خدای عز و جل [illegible] بیرون آورند [illegible]
حال [illegible] فصل [illegible] در صفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
از آن [illegible]
بروغن زیت [illegible]
خراب [illegible] فصل [illegible]
تجربه [illegible] در دانستن [illegible]
بوده فصل [illegible] در معرفت [illegible]
نوعست [illegible] اول سفید دوم سرخ سیم زرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواص [illegible]
[illegible]
[illegible]

و اگر [illegible] عزیز گردد و اگر آب نیلگون بیرون آید [illegible]
[illegible] اگر [illegible] آب سفید از او بیرون آید هر که او را بیند دوست دارد و محبوب گردد و اگر آب
سرخ بیرون آید [illegible] و اگر آب آسمانگون بیرون آید [illegible]
[illegible] باب [illegible] در صنعت آنکه هر رنگی بر جامه بچکد از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اگر قیر بر جامه افتد روغن زیت [illegible]
[illegible] که بر جامه افتد اول بآب باید زدن تا از خاک پاک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فصل اول در رنگ کردن و دراز کردن موی [illegible]
[illegible] موی سفید [illegible] موی سیاه [illegible]
[illegible] نوع دیگر
[illegible] نوع دیگر
[illegible] نوع دیگر
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نوع دیگر [illegible]
[illegible] دو مثقال [illegible]

سود وارد و نوعی دیگر و خضاب همانکه موی را از کرده اند و سیاه کنند بیارد مرداسنگ آهک از هر یک جزوی در ظرفی
کنند و چندان آب بر سر آن کنند که چهار انگشت از سر آن بر آید و در آفتاب بنهند چندانکه چون [illegible] و در آنجا نهند سیاه
شود آنگه آب او را صاف کنند و طلا کنند [illegible] دو جزو حنا و یک جزو وسمه بدان [illegible] در غایت خوب باشد
حنا و وسمه و مرداسنگ از هر یک جزو و روغن زیت یک جزو و آب گرم [illegible] خضاب کنند نافع باشد
در صفت خضاب دیگر کدوئی که بر درخت باشد [illegible] از آن بردارند و اندرون کدو خالی کنند [illegible]

[illegible]

یا با آب صافی ارغوانی گردد و اگر بنفش خالص بود لعلی گردد و اگر با آب بشوید قرمزی شود و اگر همان [illegible] خواهند باشد
آب اسپرک بریزند زرد گردد و اگر نیل کمتر بری ریزند فستقی شود و اگر نیل با مرار [illegible] و متصل نیل بری ریزند [illegible]
[illegible] بریزند لاجوردی گردد و اگر سیاه بود همان روغن [illegible] سفید گردد
در آتش [illegible] رنگ طاووسی سبز [illegible]

[illegible]

[illegible]